

مِفْتَاحُ النَّجَاةِ

از مصنفات شيخ الإسلام والمسلمين
قدوة الأبدال أبو النصر أحمد
ابن أبي الحسن علي
النامقي الجامي
قدس سرّه

وفات وی در سنة ۵۳۶ هـ. [۱۱۴۲ م.]

قد اعتنى بطبعه طبعة جديدة بالأوفست

مكتبة الحقيقة



يطلب من مكتبة الحقيقة بشارع دار الشفقة بفتح ۵۷ استانبول-تركيا

ميلادي

هجري شمسي

هجري قمری

۲۰۱۷

۱۳۹۶

۱۴۳۹

من اراد ان يطبع هذه الرسالة وحدها او يترجمها الى لغة اخرى فله من الله الاجر الجزيل و منا
الشكر الجميل و كذلك جميع كتبنا كل مسلم مأذون بطبعها بشرط جودة الورق و التصحيح

پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم فرمودند که: (خیرکم من تعلّم القرآن وعلمه)
ونیز فرمودند که: (خذوا العلم من أفواه الرجال).

پس بر آنکس که از صحبت صلحا بهره نمی یافت لازم است که دین خود را از کتب
علمای اهل سنت مثل امام ربانی مجدد آلف ثانی حنفی و سید عبد الحکیم آرواسی شافعی
و احمد تیجانی مالکی بیاموزد و در نشر آن کتب سعی بلیغ می نماید مسلمان را که علم و عمل
و إخلاص را در خود جمع کرده عالم اسلام میگویند اگر در کسی صفتی ازین سه صفات
نقصان می شود او ادعا میکند که از علمای حق است از جمله علمای سوئیست
و متعصب. بدانکه علمای اهل سنت حامی دین مبین اند و اما علمای سوء جنود شیطان.^[۱]

(۱) علمی که بی نیت عمل با إخلاص حاصل میشود نافع نیست (الحدیقة التدیة ج: ۱ ص: ۳۶۶، ۳۶۷ و مکتوب
۳۶، ۴۰، ۵۹ از جلد اول از مکتوبات امام ربانی مجدد آلف ثانی قدس سره).

تنبیه: میسیونرها در نشر دین نصاری کوشش مینمایند، و یهودیان در نشر سخنها
فاسده حاخامهای خود اقدام میکنند و کتابخانه - الحقیقة - در شهر استانبول در نشر دین
اسلام سعی مینماید و ماسونها إحاء کردن همه دینها جهد میکنند. هر که عقل و علم و انصاف
دارد فهم میکند حقیقت یکی از اینها ویاری میکند بنشر کردن آن و در رسیدن سعادت
دارین همه خلائق وسیله پی شود. سودترین خدمت و عزیزترین بهره برای بشریت اینست.

Baskı: İhlâs Gazetecilik A.Ş.
Merkez Mah. 29 Ekim Cad. İhlâs Plaza No: 11 A/41
34197 Yenibosna-İSTANBUL Tel: 0.212.454 30 00

مِفْتَاحُ النَّجَاةِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ولا عدوان إلا على الظالمين والصلوة والسلام على رسوله محمد وآله وأزواجه وذرياته وأتباعه وأصحابه الطيبين الطاهرين وعلى جميع الأنبياء والمرسلين وعلى عباده الصالحين وعلى سائر المؤمنين.

این کتابرا در آخر شعبان سنة اثنین وعشرين وخمسائة (۵۲۲) شیخ الإسلام قدوة الأبدال قطب العالم حجة الحق على الخلق الداعي إلى الله المجتهد في سبيل الله حاكم العدل في بلاد الله أبو نصر أحمد بن أبي الحسن علي النامقي الجامي قدس الله روحه وزاد في حظائر القدس فتوحه آغاز کرد وتوفيق ومدد حق سبحانه وتعالى یار آمد اورا تا این کتاب با تمام رسانید در اعتقاد أهل سنت وجماعت وروش محققان وأهل ورع وزهد وتقوى وسیرت راه روندگان بحق واز همه ریب وعیب وهوا وبدعت ومخالفت وطریق أهل فتنه وزیغ جویان دور واز جمله ضلالتها وبطلان ومیل ومحابا وبیم شحنة وسلطان وتقلید مقلدان زدوده که از اهل معنی دور اند وهر چه ازین أنواع است با یکسو نهاده وتوحید واعتقاد راست بیان کرده نه رنگ تعطیل دارد ونه رنگ تشبیه بلکه همه نور هدایت ومعرفت دارد وراه شریعت وسیرت محمد علیه الصلاة والتحية شرح داده که نه انکار حقیقت دارد ونه غبار هوا وبدعت بلکه همه عین صدق وصفات ونجاة وسلامت است وهر کسی از مسلمانان بدین حدیث مدعی اند ومی گویند ما براه حقیقت می رویم ونجاة خویش آن میدانند که می گویند ومی کنند أما راه راست راه محمد است صلی الله علیه وسلم وشرع اوست وسنت سنت اوست ونجاة در آنست که او وصحابه او بران بودند وهر چه نه آنست همه خسارت وهلاکت است راه سنت مشوش کردند که تا هر کسی از خود چیزی بر ساختند

وآن همه خطاست. حق سبحانه و تعالی ما را خبر فرمود در کتاب عزیز خود چنانکه می فرماید: (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ * الْأَحْزَاب: ۲۱) گفت بدرستی که بود وهست شما را در رسول خدای عزّ وجلّ پی بردن نیکو که هر که از شما پی برد یعنی اقتدا کند برسول خدای اقتدا کردن نیکو و هر که او بخدای عزّ وجلّ امید دارد و بروز رستخیز ایمان دارد وهم خدای تعالی می فرماید: (وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ * الْبَيِّنَات: ۵) و نیز گفت: (شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا * الشُّورَى: ۱۳) و نیز گفت: (أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ * الشُّورَى: ۱۳) و رسول صلّی الله علیه وسلّم می فرماید: (ستفترق أمتی علی ثلاث وسبعین فرقة كلهم في النار إلا فرقة واحدة) قيل یا رسول الله من هم قال: (الذین هم علی ما أنا علیه وأصحابی) پارسی خبر چنین باشد که رسول الله صلّی الله علیه وسلّم گفت که زود بود که اُمت من بھفتاد و سه گروه بپاشند و از آن هفتاد و سه گروه هفتاد و دو در آتش باشند مگر يك گروه که نجات یابند گفتند یا رسول الله آن کدام گروه باشند که از آتش دوزخ نجات یابند گفت آن گروه که بر آن باشند که من و یاران من بر آنیم بحکم این آیتها و بحکم این خبر بر مرد مؤمن موحد فریضه شد باز جستن این طریق که رسول و یاران او بر آن بودند تا نجات یابند ازین هفتاد و سه فرقه که گفت (علی ثلاث وسبعین فرقة) و در بدعت و ضلالت و هوا و فتنه آخر زمان نیفتند و بر راه رسول صلّی الله علیه وسلّم و یاران او بروند چنانکه رسول صلّی الله علیه وسلّم اشارت کرد قال: (یا أبا هريرة علم الناس سنتي یکن لك نورا ساطعا یوم القیامة یغبطک به الأولون والآخرون) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلّی الله علیه وسلّم مر أبو هريرة را گفت بیاموز مردمان را سنت من تا ترا باشد نور هویدا و درخشنده و تا بنده روز قیامت چنانکه همه خلق اولین و آخرین بتو پژوهش برند وهم آرزو کنند که چنان بودندی چون اشارت مهتر صلوات الله علیه وسلّم مر أبو هريرة را چنین بود ما نیز برین اشارت برفتیم و آنچه ما را ازین نوع خدای عزّ وجلّ داده بود مبذول داشتیم

ونصیحت برادران خویش و آن جمله مسلمانان نگاه داشتیم از بحر دو چیزا (التعظیم
لأمر الله والشفقة علی خلق الله) ومهتر میگوید صلوات الله علیه وسلم (ألا إنَّ الدِّینَ
النصیحة) تا سه بار این سخن گفت که بدرستی که دین نصیحت است چون رسول
صلی الله علیه وسلم میفرماید: (من کتم علما عنده الجم یوم القیامة بلجام من النار)
گفت هر که بیوشد علم را که بنزدیک وی باشد از اهل آن روز قیامت می آید
ولگام از آتش بر سر وی کشیده پس ازینجا واجب گشت بر هر که چیزی داند
بگفتن آن خاصه آن علمی که امروز همه نجاتها در دانستن آنست وهمه هلاکتها در
نادانستن آنست واین اعتقاد را این فقیر سه بار در خواب بر رسول صلی الله علیه
وسلم عرضه کرده آمده است واگر از لفظ دُرَّرَ بار رسول صلی الله علیه وسلم
نشنیدم در خواب که او گفت: (هذا مذهبی) تا خدایا مسلمانان نکرده ام اکنون
آنچه خدای عزّ وجلّ ما را هدایت وکرامت کرده بود ازین نوع نصیحت شما نگاه
داشتیم تا روز قیامت ما را بدین نگیرند و برادران وعزیزان ما در نگرند ودر اندیشیند
ونصیحت دین خویش نگاه دارند وبدان کار کنند تا هم ما را ننگ افتد وهم ایشانرا
واین کتابهای دیگر که بالهام ومدد وتوفیق حق سبحانه وتعالی تصنیف کرده ام چون
کتاب أنیس التائبین وکتاب سراج السائرین وکتاب فتوح القلوب وکتاب روضة المذنبین
وکتاب بحار الحقیقة وکتاب کنوز الحکمة شرح و بیان مشکلات مسائل بتمامه در آنجا
گفته آمده است اگر کسی را چیزی مشکل شود از آنجا معلوم کند اما چون ایزد
سبحانه وتعالی بفضل وکرم ومنّت خود فرزند ما خواجه نجم الدین أبوبکر را لباس توبه
پوشانید وراه درگاه خود برو کشاده گردانید وتوفیق رفیق وی کرد تا او مجالست
پراکندگان واهل فساد با مجالست وصحبت عزیزان درگاه واهل صلاح بدل گردانید
واز ما در خواست واستدعا کرد تا آنچه حال ویرا بدان احتیاج افتد از مقدمات راه
دین وحقیقت ومقدمات آن وطریقت وأسباب دین وی هر چه بلفظ موجزتر
ومختصرتر بنویسم تا بحجم کمتر باشد ونویسندگان وطالبانرا در خواندن ونوشتن آن

رغبت افزایش و دزدان دین و راهزنان حق بسیار گشته اند چنانکه یاد کردیم و میان اشخاص مسافت دور بود بھر وقت ملاقات میسر نمیگشت تا آنکه روش راه بود و لابد مشافهه گفته آمدی و نیز جماعتی بودند و منتهیان و تائبان ما بدان ناحیت و بھر جای دیگر که در راه حق اقتدا بما دارند هر کسی را خواندن و نوشتن و فهم کردن کتابتهای دیگر که جمع تر و جامعتر است میسر نمی شود اما این کتاب را در اصول دین و سنت و جماعت و سیرت اولیای حق سبحانه و تعالی و روش تائبان و مخلصان و زاهدان و طریق ابدالان و صدیقان و ارباب معانی جمع کردیم این کتابرا (مفتاح النجاة) نام نهادیم از بھر آنرا که هر که این کتابرا بر خواند و بدین تمسک کند نجات یابد و از همه ظلمات روزگار و فتنه آخر الزمان ایمن گردد و هر که این کتابرا معتصم روزگار خود سازد و اعتصام بدین حبل کند از جمله دریاہای فتنه آخر الزمان و امواج بدعت و وسیل زندیقان و الحاد ملحدان و ازین هفتاد و دو آفت هائل رهایی یابد و بدین زورق این بحور را باز تواند گذاشت انشاء الله تعالی.

اما بدانید که ما این کتاب را بر درجه اختصار نهادیم اما در معانی کامل و وافر است و مجموع این مراتب را بر هفت باب نهادیم از بھر حکمت را و حکمت آنست که هر چه خدای عزّ و جلّ درین جهان و دران جهان بیافرید اغلب آنست که بنای آن بر هفت نهاده است ما نیز بنای این کتاب بر هفت باب نهادیم:

باب اول: در ایمان و توحید.

باب دوم: در سنت و جماعت.

باب سوم: در توبه.

باب چهارم: در استقامت بر طاعت.

باب پنجم: در مباح بحجت و کسب و کارهای اهل صلاح و زهد و ورع و تقوی و امثال این.

باب ششم: در قناعت و تسلیم و تفویض و رضا بقسمت قسّام و جمع و منع آن.

باب هفتم: در بیان راه صدیقان و ابدالان و صفت ارباب حقیقت.

وفوائد این همه أبواب در باب اول مضمّر است هر که در باب اول بکوشد
وقدم راست نهد جمله این أبواب اورا مسلّم و مسهّل گردد اما بحقیقت می باید دانست
که هر که در باب اول که توحید و ایمانست قدم نه راست نهد بسیاری رنج بکشد
وهرگز بمقصود نرسد اکنون اصل سخن گوش دار و نیک تأمل کن تا معلوم و مفهوم
شود این کتاب را چرا بر هفت باب نهادیم و این هر بابی اصل است از اصول دین
و شریعت و راه بندگی باز این هفت اصل گردد و حق سبحانه و تعالی را بعلم و حکمت
کامل و قدیم خود چیزهاست که بنای آن بر هفت نهاد است و آن هر یکی اصلی
است از اصول دین جمله دین و دنیا باز آن گردد و آن چهارده هفت است هفت
هفت این جهانی و هفت هفت آن جهانی هر چه آن جهانی است باز آن هفت
هفت گردد اما هفت اول هفت کلمه لا إله إلا الله محمد رسول الله است که جمله
توحید و ایمان باز این هفت کلمه گردد دیگر هفت سبع قرآن است که امر و نهي
و حلال و حرام و وعده و وعید و قصص است و جمله بندگی باز این هفت می گردد و سوم
دیگر هفت آیه سوره فاتحه است که بنای تعبد و نماز بندگان بر آنست چنان که در
خبر است (لا صلاة إلا بفاتحة الكتاب) چهارم هفت آسمان با رفعت است که
مأوای فرشتگان و بنیاد بهشتهاست عجایبها در آنست پنجم هفت بهشت است که
درجات آنیا و اولیا و صدیقان و نیک بندگان است و بهشت هشت است اما یکی دار
السلام است که مهمان خانه خدایست عزّ وجلّ ششم هفت دوزخ است که جای
دشمنان خدایست عزّ وجلّ بعذاب جاودان هفتم هفت اولیاء خدایست عزّ وجلّ که
اوتاد ارض اند که خدای تعالی این جهان و آن جهان از بحر ایشان آفریده است تا
یکی از ایشان می باشد بر روی زمین خدای تعالی همه را بطفیل ایشان می دارد اگر
همه کافر و مشرک گردند تا ازان هفت یکی می ماند حق تعالی همه را ببرکت ایشان
روزی می دهد و جهانرا همچنان بر جای می دارد چون از ایشان هیچ کس نماند
و برکت ایشان از روی زمین منقطع گردد يك ساعت نیز امان ندهند که این هفت

فلك دوار را وسیصد وشصت کوه بیخ آور را همه بر هم کوبد وبر هم زند وزیر وزیر گرداند در کتاب عزیز وکلام مجید می فرماید: (إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا * الزلزال: ۱) إلى آخر السورة آمدیم بدین هفت هفت که مدار دنیا ومعیشت خلق بر آنست: اول دریا هفت است که اصل همه آنها در آنست دیگر این هفت ستاره سیاره است که بر فلك می گردد و عدد ماه و سال و خشکی و تری و تنگی و فراخی ازان برخی دریشان بسته است سوم هفت اقلیم را بیافرید و مسکن جانوران گردانید و کوه و بیابان و دد و شتن در وی بنهاد و عبرتگاه خلق کرد چهارم هفت زمین بسیط را بگسترانید و چندین عجایب در وی بیافرید از اماکن و معادن و زر و سیم و آهن و مس و جواهرهای هر گونه و آبهای هر طعم و خاکهای هر رنگ پنجم این هفت جیحون و مثل آنست که درین هفت اقلیم می گردانند منفعت آن آنها به بندگان می رسانند و جهانرا بدان زنده می دارند ششم این هفت اندام آدمی است که فرزندان آدم را از جمله اجناس حیوانات برگزید چنانکه می فرماید: (وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ * الإسراء: ۷۰) و جای دیگر می فرماید: (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ * التین: ۴) و جای دیگر می فرماید: (وَصَوَّرَكُمُ فَأَحْسَنَ صُورَتَكُمْ * غافر: ۶۴) این آدمی را که بدین هفت اندام راست عزیز کرد و بیار است و گفت: (فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ * المؤمنون: ۱۴) هفتم این هفت روزرا بیافرید و این هفته را سرمایه روزگار او گردانید قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: (خُلِقْتُمْ مِنْ سَبْعٍ وَرُزِقْتُمْ مِنْ سَبْعٍ فَاسْجُدُوا لِلَّهِ عَلَى سَبْعٍ) بیافرید شما را از هفت چنانکه می فرماید: (وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً * المؤمنون: ۱۲-۱۴) إلى آخر الآية و آنچه از هفت روزی دهد (فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ * أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا * عبس: ۲۴-۲۵) تا آنجا که می گوید: (مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ * عبس ۳۱) پس گفت ای فرزندان آدم بدین نعمتها فرا شکر کنید و در اصل و مایه خویش نگرید و در آفرینش من نگرید و روزی دادن من ترا و بدین هفت اندام راست

وَبِي عَيْبٍ وَدَرِينِ هَفْتِ شَبَا رُوزِ خَدَمَتِ مِنْ بَجَايِ آرِيدِ تَا چَنَانَكِهْ مِنْ نِيكَ خَدَاوندَمِ
شَمَا نِيَزِ نِيكَ بِنْدِهْ بَاشِيدِ مَرَا وَآگَرِ تَنْ وَطَاقَتِ آنِ نَدَارِيدِ كِهْ طَاعَتِ وَخَدَمَتِ مِنْ بَجَايِ
آرِيدِ چَنَانَكِهْ مِي بَايَدِ بَارِي تَوْحِيدِ پَاكَ بِيَارِيدِ وَاعْتِقَادِ دَرَسْتِ دَارِيدِ تَا اَيْنِ هَمِهْ
نَعْمَتِهَائِ دِينِ وَدُنْيَا بَرِ شَمَانِگَاهِ دَارَمِ وَزَوَالِ نِيَارَمِ بَلَكِهْ زِيَادَتِ گِرَدَانَمِ چُونِ گُفْتَمِ كِهْ هَر
كِهْ اَيْنِ كِتَابِ بَرِ خَوَانَدِ وَبَدِينِ اِنْتِفَاعِ گِيرِدِ اَزِ جَمْلَهٗ مَتَعَلِمَانِ وَطَلِبَهٗ عِلْمِ گَرَدَدِ زِيَرَا كِهْ
رَسُولِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنين مي‌فرمايد: (لَا خَيْرَ فِي مَنْ كَانَتْ مِنْ أُمَّتِي لَيْسَ بَعَالِمٍ
وَلَا مَتَعَلِّمٍ) وَآگَرِ كَسِي اَيْنِ كِتَابِ رَا تَعْلِيمِ دَهْدِ دَرِ زَمْرَهٗ عِلْمَا وَفَقِهَا دَاخِلِ گَرَدَدِ
چَنَانَكِهْ رَسُولِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِي فَرْمَايَدِ: (مَنْ حَفِظَ عَلِيَّ أُمَّتِي أَرْبَعِينَ حَدِيثًا
يَنْتَفِعُونَ بِهِ بَعَثَهُ اللهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقِيهَا عَالِمًا) فَارَسِي خَبَرَ چنين باشد كه رسولِ صَلَّى
اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِي فَرْمَايَدِ هَرِ كَسِي كِهْ اَوْ نِگَاهِ دَارَدِ بَرِ اُمَّتِ مِنْ چَهْلِ خَبَرِ اِزَانِ مِنْ
تَا بَدَانِ نَفْعِ گِيرِنْدِ خَدَايِ تَعَالِي رُوزِ قِيَامَتِ اَوْرَا دَرِ زَمْرَهٗ عِلْمَا وَفَقِهَا بَرَانِگِيزِ اِنْدِ وَهَمِ
رَسُولِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِي فَرْمَايَدِ كِهْ: (طَلَبِ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَمُسْلِمَةٍ
أَلَا إِنَّ طَالِبَ الْعِلْمِ يَسِطُ لَهُ الْمَلَائِكَةُ أَجْنَحَتَهَا رِضًى بِمَا يَصْنَعُ) وَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى
اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: (أَلَا أَنَّ طَالِبَ الْعِلْمِ يَسْتَغْفِرُ لَهُ حَيْثَانُ الْبَحْرِ وَطَيْوَرُ الْهَوَاءِ) وَنِيَزِ گُفْتِ:
(مَنْ يَرِدُ اللهُ بِهِ خَيْرًا يَفْقَهُهُ فِي الدِّينِ) چُونِ رَسُولِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِي فَرْمَايَدِ هَرِ
كِهْ خَدَايِ عَزَّ وَجَلَّ بَدُو خَيْرِي خَوَاهَدِ اَوْرَا دَرِ دِينِ فَقِيهِ گِرْدَانَدِ وَهَمِ رَسُولِ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِي فَرْمَايَدِ خَيْرِ نِيَسْتِ دَرِ كَسِي كِهْ نِهْ عَالَمِ بَاشَدِ وَنِهْ مَتَعَلِّمِ وَنِيَزِ گُفْتِ هَرِ
كِهْ چَهْلِ خَبَرِ دَرِ اُمَّتِ مِنْ آمُوزَدِ وَبَرِ ايشان نگاه دارد از جملهٔ علما و فقها باشد
چُونِ مَهْتَرِ صَلَوَاتِ اللهُ عَلَيْهِ چنين فتوى داد كه جستنِ علمِ بَرِ هَمِهْ فَرِيضَهْ اِسْتِ مَا
دَرِينِ كِتَابِ اِزِ صَحَاحِ اَحَادِيثِ زِيَادَتِ اِزِ چَهْلِ حَدِيثِ تَضْمِينِ بَكَرْدِيمِ تَا هَرِ كِهْ اَيْنِ
كِتَابِ بَرِ خَوَانَدِ ثَوَابِ مَتَعَلِّمَانِ وَطَلِبَهٗ عِلْمِ بِيَابَدِ وَآگَرِ دَرِ كَسِي آمُوزَدِ ثَوَابِ مَعَلِّمَانِ
بِيَابَدِ وَآگَرِ بَدِينِ كَارِ كَنْدِ اِزِ جَمْلَهٗ صَدِيقَانِ وَأَبْدَالَانِ گَرَدَدِ اِنْشَاءً اللهُ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ
رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: (أُعِدُّ عَالِمًا أَوْ مَتَعَلِّمًا أَوْ مُسْتَمِعًا أَوْ مُحِبًّا لَهُمْ وَلَا

تکن الخامس فتهلك) پارسی خبر چنین باشد که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید که چون بامداد پگاه بر خیزی عالم باشید یا متعلم باشید و اگر نه مستمع باشید سخن علمارا و اگر نه دوستدار ایشان باشید زینهار ازان پنجمین نباشید که از هلاک شدگان باشید یعنی منکر ایشان نباشید و قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: (من جاءهُ الموتُ وهو يطلبُ العلمَ حتى يُحیی به الإسلامَ والسنةَ بینه وبين الأنبياءِ درجةً في الجنة) پارسی خبر چنین باشد که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت هر که مرگ بدو آید او در طلب علم باشد تا اسلام را بدان زندگی باشد میان وی و پیغمبران يك درجه باشد در بهشت و قال النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: (من خرج من بيته يلتمس بابًا من العلم ينتفع به قلبه أو يُعَلِّمَهُ غيره كتب اللهُ له بكلِّ خطوة عبادة ألف سنة بصيامها وقيامها وحققته الملائكة بأجنتها وصلّى عليه طيور السماء وحياتان البحر ودواب البرّ وأنزله اللهُ بمنزلة سبعين صديقاً وكان خيراً له من أن لو كانت الدنيا كلها له فجعلها في الآخرة) پارسی خبر چنین باشد که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید که هر که از خانه بیرون آید بچستن يك کلمه یا يك مسأله از علم تا بیاموزد و تا سودمند گردد دل او بدان و یا بدیگری در آموزد بنویسد خدای عزّ وجلّ او را بهر قدمی عبادت هزار ساله که روز روزه دارد و شب نماز کند و باز گسترانند فرشتگان پرها را تا او بران می رود و درود می دهند بر وی مرغان هوا و ماهیان دریا و چسبندگان زمین و فرود آرد خدای عزّ وجلّ او را بمنزله هفتاد صديق و آن يك مسأله او را از علم بهتر از آنکه همه دنیا آن وی بودی و وی آنرا از بھر خدای عزّ وجلّ بکار آن جهان خرج کردی.

اکنون آمدیم با سر سخن و بر نهاد این أبواب تا اگر کسی خواهد که سخنی از این نوع که یاد کردیم بنگرد و جمله کتاب را باز نباید جست و بر خوانندگان و نگرندگان آسان باشد و چشم می درایم که هر که بر خواند ما را بدعای خیر یاد دارد که مقصود ما از جمع کردن این کتاب دعای مسلمانان است تا باشد که مسلمانی که در دست

هوا وبدعت بمانده باشد ازان رهایی یابد ودعای خیر در کار این گناهکار کند تا حق سبحانه وتعالی بر وی وبر ما رحمت کند انشاء الله تعالی.

باب اول: در شناختن ایزد سبحانه وتعالی و بیان کردن توحید.

باب دوم: اندر بیان کردن سنت وجماعت وطریق آن از هر نوع که هست.

باب سوم: اندر بیان کردن توبه وطریق تائبان وروش ونشست وخاست با ایشان.

باب چهارم: اندر بیان کردن امر معروف ونهی منکر ونگاه داشتن فرمان حق

واستقامت بدان.

باب پنجم: اندر بیان کردن مباح بحجت وكسب وكار أهل صلاح وزهد وتقوی.

باب ششم: اندر بیان کردن قناعت وتسليم ورضا بقسمت قسّم وجمع ومنع آن.

باب هفتم: اندر بیان کردن راه صدّیقان وأبدالان ووصفت أرباب حقیقت.

اول شرط نصیحت ما مر برادران مارا آنست که هر که این کتاب را خواهد نگرست چنان باید که مذهب گری وخصومت گری وهر چه بدین انواع باشد باز گردد همه را بیکسو نهد وبتأمل تمام درین کتاب نظر کند اگر چیزی یابد بیرون شریعت وسیرت وسنت راه پیغمبر صلی الله علیه وسلم وآن صحابه وی رضی الله عنهم که نه باخبار مسند وبآیات قرآن وبعقل ومعرفت مقید است آنگاه چون بآخر رسد اگر چیزی باشد نه راست اگر مذهب گری خواهد ومیکند ما این کتاب را بر مذهب هیچ کس نساخته ایم إلا بر مذهب سنت وسیرت سیّد ولد آدم محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم وآن یاران وی رضوان الله علیهم أجمعین هر که درین خلاف کند ایشانرا خلاف کرده باشد وضال ومبتدع باشد وهوادار وگمراه تا معلوم باشد وباللّٰه العون والتوفیق.

باب اول

در بیان کردن توحید و ایمان و معرفت حق سبحانه و تعالی

شیخ الإسلام قدوة الأبدال مقبول العالم حجة الله على الخلق أبو نصر أحمد بن أبي الحسن النامقي الجامي قدس الله روحه العزيز میگوید که توحید گفتن از ایمان جداست. توحید گفتن بتقلید میتوان گفت و ایمان بگفتار از معلم میتوان آموخت اما شناخت حق سبحانه و تعالی جز بهدایت حق سبحانه و تعالی راست نیاید هر کرا بنور هدایت و چراغ معرفت دل او را روشن گردانیدند او را بحق شناسا کردند چنانکه در کتاب عزیز خود میفرماید: (أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ * الزمر: ۲۲) وقال النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: (إذا دخل التور على الصدر انشرح وانفتح) قيل هل لذلك من علامة يعرف بها قال: (التجافي عن دار الغرور والإنابة إلى دار الخلود والإستعداد للموت قبل النزول) پارسی این آیت چنین باشد که حق سبحانه و تعالی میگوید: (أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ * الزمر: ۲۲) گفت هر که خدای عزّ وجلّ دل او را شرح کرد چنانکه در باب سید علیه الصلّاة والتّحيّة می فرماید: (أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ * الإنشراح: ۱) ای نه ما باز کشادیم دل ترا یا محمد اگر نه تو چه دانستی که ایمان و توحید و کتاب و شریعت چه باشد همچنین هر کرا دل بآلماس بی نیازی شرح کردند و از مایه لطفش غذا دادند و از فضل ازلی پرورش یافته است او بنور هدایت حق آراسته است چون آن نور در دل بنده آید آن دل فراخ گردد و شرح و بسط درو پیدا آید که هر چه مخلوق است درو ناچیز گردد و خداوند آن دل را بدان نور شناسا و عارف گرداند و «قيل هل لذلك من علامة» گفت نیشان آنکس آن بود که این سرای غرور را دشمن دارد و ناچیز و بی اصل انگارد و باز گردد بدان سرای شادی و جاوید و پیش از آمدن مرگ او را ساخته باشد و هر که بخدای شناسا و عارف گشت آن او این باشد و این جز بفضل و کرم او نتوان یافت چنانکه می گوید: (ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ *

المائدة: ۵۴) وحای دیگر می فرماید: (يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ * النَّحْل: ۹۳) وحای دیگر می فرماید: (من يهدي الله فلا مضلّ له ومن يضلّل فلا هادي له) وقال النّبي صلّى الله عليه وسلّم: (بعثت داعيا ومعلّمًا وليس إليّ من الهداية شيء وبعث ابليس داعيا ومزيّنًا وليس إليه من الإضلال شيء بل الله يضلّ من يشاء ويهدي من يشاء) شناخت خدای عزّ وجلّ آن بود که از سر این هدایت برخیزد واین به تعلیم هیچ معلم راست نیاید مگر بعون وهدایت خدای عزّ وجلّ را هر که بتعلیم معلّم شناسد هرگز از ایمان وی بوی شناخت نیاید وایمان بتقلید هرگز از شرک خالی نباشد زیرا که یا معلّم بگوید یا تعلیم بکند که چنین است یا چنان است تا معلّم نگوید این متعلّم نتواند گفت که آری چنین است وهر چه گفت است از دیگری نشان است وهر چه نشان است از دیگری شرکست نه توحید اما روا باشد که کسی لفظ توحید وایمان بر کسی نرم گوید واورا بیاموزد وآنکس آن قول همچنانکه از وی شنید می گوید هرگز اورا از توحید هیچ خبر نباشد ولفظ ایمان نیز همچون آموختن توحید است أمّا بحقیقت باید دانست که ایمان بی هدایت خدای تعالی بنده را همچون ایمان ملحدانست اما اگر هدایت باشد وتعلیم معلّم با آن راست افتد آموختن سود دارد مگر از سر پنداشت وناشناخت درین سخن بنگرید که این را شاخهای بسیار است اما خردمند واهل معرفت را این مقدار بسنده است اما بدانکه در توحید وایمان ومعرفت سخنهای بسیار است اگر بشاخهای آن بیرون شویم آنرا منتها نباشد اما در اصل باید دانست که شناخت حق سبحانه وتعالی بنور هدایت اوست وآن هدایت بکسب بنده نیست بلکه شرح دلست وعطای خدای عزّ وجلّ وهرگز بنده بشکر آن نرسد ایمان اصلی ومعرفت عطای خدای عزّ وجلّ می دان أمّا مقدمات آن بیاید ورزید تا معرفت روی بتو نماید اگر هست واکر نیست آنچه بر تو است بکرده باشی ومقدمات معرفت بدانکه چیست متابعت عقل ونظر است بدالات هدایت بمعرفت پس آنکه چون این نظر صحیح افتاد تو بر سر کوی معرفت آمدی اگر اینجا بتعلیم معلّم حاجت افتد که ترا بگوید که لفظ ایمان چون تکرار می باید کرد ولفظ

توحید چون می باید گفت و ترتیب آن چون است روا باشد که این را و مانند این را بتعلیم حاجت افتد و بی تعلیم نیز روا باشد و رسول صلی الله علیه و سلم می گوید: (بُئِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَإِقَامُ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ وَصَوْمُ رَمَضَانَ وَحَجُّ الْبَيْتِ) و این هر پنج را بتعلیم حاجت است اما خدای شناختن ازین دور است و این با شناخت هیچ مناسبت ندارد و نه این چیزهای دیگر که گفته آمده است خدایا جز بهدایت خدای نتوان شناخت.

و توحید گفتن از توحید دانستن جداست و ایمان گفتن از ایمان دانستن جداست و پس از شناخت ایزد سبحانه و تعالی اصل همه کارها توحید است و ایمان باخلاص و اعتقاد درست زیرا که اگر کسی چند سال عبادت کند که توحید نه راست گوید و ایمان نه باخلاص دارد در اعتقاد درست نباشد همه روزگار وی ضایع باشد چنانکه شنیدی که شناخت چیست توحید و ایمان نیز بشنو تا بدانی.

أَمَّا بَدَانِكُةُ أَصْلِ تَوْحِيدٍ وَإِيْمَانٍ أَنْتَ كَه: إِقْرَارِ دَهْمِي كَه خِدَائِي عَزَّ وَجَلَّ هَسْت وَيَكُ اسْتِ وَيِيْجُونِ وَيِيْجُوكُونَه كَه هِيْجُ چِيْزِ بَدُو نَمَانْدِ وَآوِ بَهِيْجُ چِيْزِ نَمَانْدِ هَمِيْشَه بُوْدِ وَهَمِيْشَه بَاشْدِ وَآزِ هَمِه چِيْزِهَآ بِي نِيْآزِ وَهَمِه چِيْزِهَآ بَدُو نِيْآزِمَنْدِ تَوَانَائِي بَرِ كَمَالِ پَادِشَاهِ بِي زَوَالِ قُدُوسِ بِي عَيْبِ وَبِي مِثَالِ وَآحْدِ بِي شَرِيْكَ وَبِي اَنْبَآزِ غَنِ بِي مَعِيْنِ وَبِي نِيْآزِ جَبَارِ بِي قَهْرِ وَبِي نَقْصَانِ قَهَارِ بِي عَجْزِ وَبِي اَعْوَانِ زَنْدَه بِي كَالْبِدِ وَبِي جَانِ صَانِعِ بِي اَعْضَا وَبِي اَرْكَانِ خَالِقِ بِي اَلْتِ وَبِي فِكْرْتِ رَآزِقِ بِي بَخْلِ وَبِي رِيْبْتِ سُلْطَانِ بِي نَدِيْمِ وَبِي وَزِيْرِ مَلِكِ بِي مَوْئِنْسِ وَبِي مِشِيْرِ كَرِيْمِ بِي طَبْعِ وَبِي سَجِيْتِ رَحِيْمِ بِي دَلِ وَبِي رَقْتِ صَمْدِ بِي نَقْصِ وَبِي اَفْتِ وَآحْدِ بِي تَأْلِيْفِ وَبِي تَخْرِيْبِ هَمِه خَلْقِ رَا بَدُو نِيْآزِ وَآرَامِ وَآوِ اَزِ هَمِه بِي نِيْآزِ هَرْچِه اَزِ فَهْمِ تُو اَيْدِ كَه پَادِشَاهِ تُو چِنَانَسْتِ نَه چِنَانَسْتِ بَلَكِه اَفْرِيْدْكَآرِ اَنْسْتِ هَمِه وَصَفِ وَصَافَانِ وَهَمِه مَدْحِ مَدَاحَانِ وَهَمِه تَوْحِيْدِ مَوْحِدَانِ دَرِ كَمَالِ جَلَالِ اَوْ نَآچِيْزِ بَمَانْدِ كَفْتَنِ وِيْرَا اَزِ كَفْتَنِ بَآزِ نَدَارْدِ وَشَنِيْدَنِ اَوْرَا اَزِ شَنِيْدَنِ بَآزِ نَدَارْدِ وَدِيْدَنِ وِيْرَا اَزِ دِيْدَنِ بَآزِ نَدَارْدِ خَلْقِ رَا بِيَاْفَرِيْدِ نَه اَزِ بَهْرِ اَنْكِه وِيْرَا بَخْلَقِ حَآجْتِ بُوْدِ وَلَكِنْ اَزِ بَهْرِ اِظْهَارِ قُدْرْتِ رَا هَمِه رَا رُوْزِي

می دهد نه از بھر عبادت ایشانرا لکن از برای اظهار نعمت را در همه اسما وصفات خود بی شبه ومانند است (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ * الشوری: ۱۱)

دیگر همچنانکه بخدای عزّ وجلّ اقرار دادی بجمله رسولان وپیغمبران اقرار دهی که ایشان حق بودند وراست گوی اول ایشان آدم بود وآخر ایشان محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و او فاضلترین همه پیغامبران بود پیغامبری بدو مهر شد وما راستی دیگر پیغامبران بقول وی دانستم که چنین کتاب چون قرآن بر خلق بیاورد واز دشمنان خویش در خواست که مانند این سورتی یا ده آیت بیارید وایشان همه دشمن وی بودند وحریص بودند بر قهر کردن وی و خون وخواستۀ خویش بذل می کردند بر عداوت وی اگر می توانستندی مانند این قرآن بیاوردندی تا ویرا قهر کردندی چون بیاوردند و نتوانستند درست شد که این قرآن معجزه بود مر محمّدا صلی الله علیه وسلم ووحی خدای بود عزّ وجلّ.

ومعلوم باشد که همه کتابهای خدای عزّ وجلّ حق بوده است چون توراۀ وانجیل وزبور و دیگر صحف پیغمبران علیهم السلام زیرا که قرآن گواهی می دهد بر صدق دیگر کتابها چنانکه گفت: (مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ * الأنعام: ۹۲) ومانند این در قرآن بسیار است و نیز درست شده باشد که فرشتگان خدای عزّ وجلّ حق باشند وایشان بندگان وفرمانبران وی اند فرزندان ودختران وی نیند و نیز درست شده باشد که قیامت وحساب وترازو ثواب وعقاب وقصاص میان ظالم ومظلومان همه حق است زیرا که قرآن مجید گواهی می دهد بر صدق این همه چنانکه در کتاب عزیز خود می گوید: (وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ * البقرة: ۱۷۷) اینست شرائط ایمان مجمل که گفته اند هر چند که جمله را تفصیلات بسیار است و یاد کردن آن جمله درین کتاب ممکن نه گردد که مطول گردد اما قول بنده که بگوید لا إله إلا الله محمد رسول الله عبارت است از جمله که یاد کرده اند وهر که یکی را ازین انکار کند قول لا إله إلا الله محمد رسول الله را انکار کرده باشد وپای از حد مسلمانی بیرون نماده باشد تا دانید وباللّٰه التّوْفِیْق والعصمة.

باب دوم

اندر بیان کردن سنت

وجماعت وشناخت آن

شیخ الإسلام قدوة الأبدال مقبول العالم حجة الحق على الخلق أحمد بن أبي الحسن النامقي الجامي قدس الله روحه العزيز فرماید که شرایط سنت وجماعت را مسایل بسیار است ودانستن آن فریضه است همچنانکه دانستن نماز وروزه و حج و زکاة این همه چنان فریضه است بلکه اگر در نماز وروزه و فریضه های دیگر خللی افتد که نه بعمدا بود معفو عنه بود اما اگر در سنت وجماعت خللی افتد مرد مبتدع گردد ومبتدع را خدای عزّ وجلّ نیامرزد وعذاب بر مبتدع الحکم واجب باشد واز بدعت حذر باید کرد چنانکه بتوانی وبسنت وجماعت رغبت باید نمود چندانکه بتوانی وازین اخبار اسناد بیفکندم تا مطول نگردد.

قال رسول الله صَلَّى الله عليه وسلّم: (رحم الله خلفائي) قيل يا رسول الله ومن خلفاؤك قال: (الذين يحيون سنتي ويعلمونها عباد الله) پارسى خبر چنین باشد که رسول الله صَلَّى الله عليه وسلّم می فرماید رحمت خدای بر خلیفتان من باد گفتند یا رسول الله خلیفتان تو که اند گفت آنکسانی که زنده می دارند سنت مرا ودر بندگان خدای عزّ وجلّ می آموزند.

وهم رسول صَلَّى الله عليه وسلّم فرمود: (يا أبا هريرة علم الناس سنتي تكن لك نورا ساطعا يوم القيامة يغبطك الأولون والآخرون) پارسى خبر چنین باشد که رسول صَلَّى الله عليه وسلّم می فرماید ای ابو هريرة بیاموز مردمانرا سنت من تا ترا باشد روز قیامت نوری درخشان وتا بنده چنانکه خلق اولین وآخرین همه بتو آرزو برند وخوانند که چون تو باشند ورسول صَلَّى الله عليه وسلّم می فرماید: (امرأت أن أقاتل الناس حتى يقولوا لا إله إلا الله فإذا قالوها عصموا مني دماءهم وأموالهم إلا بحقها وحسابهم

علی الله^[۱] پارسى خبر چنين باشد که رسول صلی الله عليه وسلم ميگويد فرمودند مرا که جهاد کن با مردمان تا آنگاه که بگويند لا إله إلا الله محمد رسول الله چون اين قول بگفتند خون و مال ايشان در بند آمد از من و حساب ايشان بر خدايست عزّ وجلّ که اسرار بندگان بدانند هم قال رسول الله صلی الله عليه وسلم: (شفاعتي لمن شهد أن لا إله إلا الله مخلصاً يُصدّق لسانه قلبه وقلبه لسانه) پارسى خبر چنين باشد که رسول صلی الله عليه وسلم ميفرمايد که شفاعت من مر آنکساني راست که شهادت بگويند يا خلاص دل و زبان ايشان با دل راست باشد و دل با زبان راست از اين اخبار بسيار است در باب سنت و جماعت اگر بدان مشغول شويم دراز گردد و هر که بخداي و رسول ايمان دارد اين قدر ياد کرديم تمام است مرد مؤمن سني را و اگر کسی بدین ايمان ندارد او را با سنت و جماعت چه کار است ايمان از سر بايد گرفت اما بدانی که مسائل سنت و جماعت بسيار است و تفصيلات دراز اما اساس وقاعده آن با ده مسأله گردد و ازین ده مسأله چاره نيست لابد ببايد دانست چنانکه خبر بدان ناطقست قال أبو الحسن بن علي محمد التميمي قال حدثنا إبراهيم بن يوسف بلخي عن عبد الحميد عن عبد العزيز عن ابيه عن نافع عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله

(۱) در مدارج النبوة در صفحه ۲۲۶ عبد الحق دهلوی می گوید: وآنکه در بعضی احاديث آمده: (... حتى يقولوا لا إله إلا الله ومن قال لا إله إلا الله...) اکتفا بجزء أول وأعظم کرده اند ويا اين لفظ علم شده است در کلمه اسلام چنانکه می پرسند چه ميخوانی گوید: (الحمد لله رب العالمين) ويا (الم ذلك الكتاب) ميخوانم بدليل: (امرت أن أقاتل الناس حتى يشهدوا أن لا إله إلا الله ويؤمنوا بي وبما بعثت به) واین سخن ظاهر است. ودر مکتوب پنجاه ویکم جلد ثالث از مکتوبات امام رباني قدس سره نوشته است: گرويدن دل وراء يقين دل است هر چند وراء تصديق نيست ليکن متفرع است بران يقين بعد از حصول يقين دلرا از دو حالت خلو نبود تسليم و انقياد بود بمؤمن به يا جحود و انکار بدان و علامت تسليم و انقياد رضای قلب است بمصدقّ به و انشراح صدر است بدان و علامت جحود و انکار کراهت قلب است بمصدقّ به و تنگي سينه است بدان قال الله تبارك و تعالی: (فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَسْفُلٍ يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ * الأنعام: ۱۲۵) و حصول تسليم و انقياد مر قلب را بمؤمن به بعد از حصول تصديق و يقين بدان محض موهبت الهی است جلّ شأنه و صرف کرم نامتناهی اوست.

عليه وسلّم: (من كان على السنّة والجماعة كتب الله له بكلّ يوم ثواب ألف نبي من الأنبياء وبنى الله له بكلّ يوم مدينة في الجنّة وكتب الله له بكلّ قدم يرفعها ويضعها عشر حسنات ومن صلّى في الجماعة كتب الله له بكلّ ركعة أجر شهيد) قالوا يا رسول الله ومتى يعلم الرجل أنّه على السنّة والجماعة قال: (اذا عرف من نفسه عشر خصال أوّله لا يترك الجماعة ولا يسب أصحابي ولا يخرج على هذه الأمة بالسيف ولا يكذب بالقدر ولا يشك في الايمان ولا يماري في دين الله ولا يدع الصلاة على من مات من أهل القبلة ولا يكفر أحدا من أهل التوحيد بالذنب وإن عملوا بالكبائر ولا يترك المسح على الخفين في السفر والحضر ولا يترك الجماعة خلف كلّ امام برّ أو فاجر فمن ترك من هذه الخصال خصلة واحدة فقد ترك السنّة والجماعة) پارسی خبر جنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلّم می فرماید هر که بر سنت وجماعت باشد بنویسد اورا خدای عزّ وجلّ بھر روزی ثواب هزار پیغامبر از پیغامبران خدای عزّ وجلّ و بنا کند اورا خدای عزّ وجلّ بھر روزی شارستان در بهشت و بنویسد اورا بھر قدمی که بر دارد و بنهد ده نیکی وهر که نماز کند در جماعت مسلمانان بھر رکعتی بنویسد اورا خدای تعالی ثواب شهیدی گفتند یا رسول الله مرد کی بداند که او بر سنت وجماعت است گفت چون تن خویش ده خصلت بیابد او سنی وجمعی است اوّل آنکه دست از جماعت ندارد دوم آنکه أصحاب مرا بد نگوید سوم آنکه بر أهل قبله بشمشیر بیرون نیاید چهارم آنکه قضا و قدر را بدروغ ندارد پنجم آنکه در دین خدای ستهیدگی نکند و ششم آنکه اندر ایمان خویش شك نباشد هفتم آنکه هر که از أهل قبله که بمیرد بر وی نماز کردن روا دارد هشتم آنکه هیچ کس را از أهل توحید بگناه کافر نخواند اگر چه گناه کبیره باشد نهم آنکه مسح بر موزه کشیدن دست باز ندارد در سفر و حضر دهم آنکه نماز از پی همه مسلمانان روا دارد اگر نیک باشد و اگر هر که یکی ازین خصلتها که یاد کردیم دست باز دارد دست از سنت وجماعت باز داشته باشد این ده خصلت که بنیاد سنت وجماعت است اینست بقول راویان معتمد از قول رسول صلی الله علیه وسلّم قولاً وفعلاً.

دیگر آنچه ائمه دین و اهل سنة و جماعت بر آنند و پسندیده اند و از سلف بما رسیده است این ده قاعده است که یاد خواهیم کرد هیچ کس را از اهل سنت و جماعت با تو انکار نباشد:

قاعده اول: آنست که اقرار دهی که هر کسی از بندگان خدای از مرد وزن واز نیک و بد که او بگفت لا إله إلا الله محمد رسول الله او مؤمن است شاید که زن مؤمنه بدو دهی واز وی زن خواهی و میراث مؤمنان یابد و مؤمنان از وی میراث یابند و احکام مؤمنان بر وی برانند و بر جنازه وی نماز کنند و ویرا در گورستان مؤمنان دفن کنند اگر این قول از دل گفته باشد و بدین با خدای رسد جای وی بهشت است و اگر نه از دل گفته باشد منافق باشد بظاهر احکام مؤمنان بر وی میرانند از بھر قول شهادت را اما اگر بدان نفاق با خدای رسید جای او درك اسفل باشد چنانکه خدای تعالی گفت: (إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ * النساء: ۱۴۵) مارا دستوری نیست که از هر که این قول بشنویم ویرا بتهمتی یا بتعصبی نامؤمن خوانیم چنانکه خدای عزّ و جلّ گفت: (وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا * النساء: ۹۴) چنان باید که جمله گویندگان لا إله إلا الله محمد رسول الله را مؤمن گویی و مؤمن خوانی و مؤمن دانی و بگناه کبیره رقم کفر و نفاق بر ایشان نگفتی و شک در ایمان خویش و ایمان ایشان نیاری زیرا که خدای عزّ و جلّ گناهکار را مؤمن خواند چنانکه خدای تعالی گفت: (وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ * النور: ۳۱) و معلوم باشد عاصی را بتوبه می فرماید و نشاید خدایرا عزّ و جلّ خلاف کردن و دران شک و دران رد و نشاید قول مؤمنان و گواهی ایشان رد کردن و ایشانرا دروغ زن داشتن زیرا که هر مؤمنی که او از قول گبری یا جهودی یا ترسایی یا از جمله اهل ضلال و کفر و شرک این قول و شهادت بشنود و بران گواهی دهد که این قول از وی در وجود آمد جمله قضاة اسلام در اسلام آن بیگانه بر این قول حکم کنند پس بهیچ حال نشاید گوینده این قول را نامؤمن خواندن چنانکه رسول صلی الله علیه و سلم می فرماید: (أمرت أن

أَقَاتِلِ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ فَإِذَا قَالُواهَا عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا وَحَسَابِهِمْ عَلَى اللَّهِ).

قاعدهٔ دوم: آنست که همه چیزها را جمع داری در قضا و مشیت ایزد سبحانه و تعالی هم خیر وهم شر وهم نفع وهم ضرر آنچه خیر است بامر و رضا و محبت اوست بدان ثواب دهد و آنچه شرست بنهی اوست بدان عقاب کند برضا و محبت او نیست تا سغه لازم نیاید اما جمله بقضا و مشیت اوست تا قهر و عجز لازم نیاید.

قاعدهٔ سوم: آنست که جمله یاران رسول صلی الله علیه و سلم جمع داری در دوستی و نیکو خواستن و نیک گفتن و هیچ کسی را از ایشان بقلیل و کثیر بد نگویی و بد نه اندیشی و روا نداری که کسی دیگر گوید چنانکه حق تعالی گفت: (وَالَّذِينَ جَاءُوا مِن بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ * الحشر: ۱۰) خدای عزّ و جلّ ما را بستود که ایشانرا بد نگوییم و بر ایشان دعا و ثنا گوئیم پس نشاید ایشانرا بد گفتن از جمله ایشان أبو بکر صدیق را رضی الله عنه فاضلتر گوئیم پس عمر را پس عثمان را پس علی را رضی الله تعالی عنهم اجمعین زیرا که ایشان نشستند بمقام رسول صلی الله علیه و سلم باتفاق جمله یاران و نصرت کردند مر دین را و شریعت را و ایشان بگستراندند بساط اسلام را در آفاق جهان بتوفیق خدای در حق أبو بکر می فرماید (إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيًا إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ * التوبة: ۴۰) و عمر را گفت: (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * الأنفال: ۶۴) و عثمان را گفت: (أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا * الزمر: ۹) و علی را گفت رضی الله عنهم اجمعین: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا * المائدة: ۵۵) و جمله یاران را گفت: (وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ * الواقعة: ۱۰-۱۱) و جای دیگر فرماید: (وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ * التوبة: ۱۰۰) پس هم برین جمله اعتقاد باید داشت تا موافق قرآن

باشی و سنی و جمعی باشی از قاعده سوم نیز آنست که مسح بر موزه کشیدن روا داری مقیم را يك شبا روز و مسافر را سه شبا روز از حدث تا وقت حدث.

قاعده چهارم: آنست که جماعتها را و جمعهای مسلمانانرا حق گویی و حق دانی و از پی همه مسلمانان نماز روا داری چنانکه در خیر آمده است که رسول گفت صلّی الله علیه وسلّم: (صَلُّوا خَلْفَ كُلِّ امَامٍ بَرٍّ اَوْ فَاجِرٍ لَكُمْ صَلَاتِكُمْ وَعَلَيْهِمْ اِثْمُهُمْ) و هر که خلاف این گوید از سنت و جماعت دور باشد و افتراق و جدایی افکندن آورده باشد در باره اسلام و در سنت و جماعت و ازان قوم باشد که رسول صلّی الله علیه وسلّم می گوید: (مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ قَدَرٌ شَبِيرٌ فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ الْاِسْلَامِ مِنْ عُنُقِهِ) و نیز گفت: (يَدُ اللَّهِ عَلَى الْجَمَاعَةِ) یعنی دست خدای تعالی بر اهل سنت و جماعت است.

قاعده پنجم: آنست که همان صفات ستوده ملك را سبحانه و تعالی جمع داری باعتبار درست چون علم و قدرت و سمع و بصر و حیات و علو و رفعت و عظمت و کبریا و امثال این چنانکه حق سبحانه و تعالی می گوید: (وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى) مفسر گوید یعنی الصفات العلی و باید دانست که چون علم نباشد عالم نباشد و چون قدرت نباشد قادر نباشد و جمله صفات همچنین است آنکه صانعی را شاید.

قاعده ششم: آنست که إقرار دهی که صانع را سبحانه و تعالی بتوان دید اهل بهشت خدای را عَزَّ و جَلَّ ببینند به چشم سر بی چون و بیچگونه و ویرا صورت و هیئت و لون و کیفیت نباشد اَمَّا ببینند بی چون و بی چگونه (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ) اما ببینند چنانکه حق سبحانه و تعالی می گوید: (وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ اِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ * القيامة: ۲۲-۲۳).

قاعده هفتم: آنست که إقرار دهی که بندگانشرا استطاعت است توانند که فعل کنند و توانند که نکنند و لزوم امر مقید است بشرط وجود استطاعت زیرا که تکلیف ما لا یطاق روا نباشد چنانکه حق سبحانه و تعالی می فرماید: (لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا * البقرة: ۲۸۶) مفسر می گوید یعنی طاقتها در فرمان خدای تعالی و در دین او

لجاج و ستهیدگی نکنی از بعد آنکه حق ترا معلوم شده باشد که همه خللها ازین است. **قاعده هشتم:** آنست که اقرار دهی که همه کتابهای خدای عزّ وجلّ حق است چون قرآن و تورا و انجیل و زبور و صحف ابراهیم همه کلام خدایست عزّ وجلّ بگفت نیافرید سخن وی است و سخن وی از وی جدا نیست و مخلوق نیست و محدث نیست بگفت بقدرت نه بآلت و جارحت گفتنی ویرا از گفتنی باز ندارد چنانکه شنیدنی از شنیدنی باز ندارد و دیدنی از دیدنی باز ندارد اما خدای را عزّ وجلّ کلام ثابت است چنانکه گفت: (يُرِيدُونَ اَنْ يُبَدِّلُوْا كَلَامَ اللّٰهِ) و نیز گفت: (وَكَلَّمَ اللّٰهُ مُوسٰى تَكْلِيْمًا) و نیز گفت: (فَاَجْرُهُ حَتّٰى يَسْمَعَ كَلَامَ اللّٰهِ).

قاعده نهم: آنست که اقرار دهی که آمرزش گناه کبیره از خدای عزّ وجلّ بی توبه روا باشد مؤمنانرا و سنیانرا چون خواهد و هر گناهکاری از مؤمنان که با خدای عزّ وجلّ رسد و توبه نکرده باشد کار وی در مشیت خدای عزّ وجلّ باشد اگر خواهد ویرا بیامزد بفضل و کرم خود و اگر خواهد بشفیعی بخشد و اگر خواهد بقدر گناه ویرا عذاب کند پس به بهشت آرد چنانکه گفت: (اِنَّ اللّٰهَ لَا يَغْفِرُ اَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُوْنَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشَآءُ * النساء: ۴۸) و روا نباشد که خدای تعالی موحدانرا عذاب جاوید کند و هر موحد که از دنیا بیرون شود و ویرا در خاک نهند ویرا سؤال کنند اگر جواب بصواب دهد گور وی مرغزاری باشد از مرغزارهای بهشت اگر جواب نه بصواب دهد روا باشد که ویرا عذاب کنند بمقدار گناه و نیز اقرار دهی که حساب و ترازو و نامه خواندن و صراط و بهشت و دوزخ همه هست و حق است بی شك چنانکه در قرآن و اخبار آمده است.

قاعده دهم: آنست که متشابهات که در قرآن است و اخبار بدان اقرار دهی که چنانست و هر چه از آن محتمل تأویل و تفسیر است و مفسران آنرا تأویل و تفسیر کرده اند و علمای حق آنرا بیان فرموده اند و معنی آن گفته اند از قول ایشان نگذری و بر قول ایشان نیفزایی و هر چه آنرا فرو گذاشته اند دران هیچ سخن نگویی بعقل و فهم خویش تا در شبهه و تعطیل نیوفتی و در جمله اقرار دهی که همه قول خدایست عزّ وجلّ و حق

است و چنانست که او گفت نه بظاهر و نه بباطن يك حرف را منکر نباشی زیرا که يك حرف را منکر بودن انکار است از جمله و هر چند در آیات متشابه کم آویزی بهتر باشد زیرا که حق سبحانه و تعالی می گوید: (فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ * آل عمران: ۷) خدای عزّ وجلّ نشانهٔ راسخان علم آن نهاد که ایشان بمتشابهات قرآن إقرار دهند و تأویل و تفسیر نجویند و راه سلامت اینست زیرا که نادانی با خدا حواله کنی به از آنکه در تشبیه گویی و در فتنه افتی اگر کسی گوید که چه گویی درین آیتها که خدای عزّ وجلّ می فرماید: (خَلَقْتُ بِيَدِي * ص: ۷۵)، (وَجَاءَ رِبُّكَ * الفجر: ۲۲)، (الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى * طه: ۵)، (وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَنْسُخُ بِحَمْدِهِ * الإسراء: ۴۴)، (وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا * الرعد: ۱۵) و در اخبار آنچه مانند اینست گویم چنان است که خدای عزّ وجلّ گفت و رسول صلی الله علیه و سلم گفت و عبد الله ابن عباس رضي الله عنه گفت و اگر گوید که تو بوجه تشبیه می گویی گویم من بدانچه خدای عزّ وجلّ گفت و بدانچه رسول او گفت إقرار دارم که چنانست که ایشان گفتند تشبیه نباشد اما اگر تو گویی که نه چنین است تشبیه تو می گویی نه من من از همه تشبیهات بیزارم من بدانچه خدای گفت و رسول او گفت صلی الله علیه و سلم إقرار دارم که بر آن نه افزایم و ازان نه کاهم من خود را از تشبیه رستم اما تو می گویی که نه چنین است و نه شاید که تو چنین گویی در تشبیه تو آویخته باشی نه من و تأویل تو می نمی و بگفت ایشان إقرار نمی دهی تشبیه تو می نمی از إقرار تشبیه نیاید إقرار بقول خدای عزّ وجلّ و بقول رسول صلی الله علیه و سلم ایمانست و انکار ازان کفر است پس چون من بر سر إقرار باشم و تو بر سر تأویل و تشبیه ترا بر من چه شفاعت رسد هر که عاقل و خردمند باشد داند که راه راست و اعتقاد پاک راه رسول است صلی الله علیه و سلم و آن یاران او رضوان الله علیهم أجمعین و آن اینست که گفته آمد و بالله التوفیق.

باب سوم

اندر بیان کردن توبه و روش تائبان و محققان

شیخ الإسلام قدوة الأبدال قطب العالم حجة الحق على الخلق المجتهد في سبيل الله الحاكم العدل في بلاد الله أبو نصر احمد بن ابي الحسن النامقي الجامي قدس الله روحه فرماید که توبه کاریست که هر که عاقل است از هر نوع مردم که هست چه از مسلمان و چه از جهود و چه ترسا و چه مشرک و چه بت پرست هیچ کس نیست که نه اورا بتوبه حاجت است زیرا که در هر کیشی و در هر راهی که هست هیچ کس نباشد که نه اورا دران راه و دران طریق خللها باشد اورا ازان خبر نباشد.

هر که کاری می کند چون خلل آن بدید توبه بر وی واجب آمد اگر توبه نکند بر خود ستم کرده باشد چنانکه حق سبحانه و تعالی می گوید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ) تا آنجا که می گوید: (وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ * الحجرات: ۱۱) خلق را بدین دو قسم در آورد یا ظالم آمد یا تائب و هر که نا تائب است ظالم است سر همه رشتها ازینجا کشاده گشت و خلقان خود را در ظلم و فتنه افکندند که حق سبحانه و تعالی باما تجارتي و بیعی در پیوست و ما دران بیع نه درست و نه راست آمدیم و عهد و فای آن بجای نیاوردیم تا سر رشته از دست آدمی بچه بیرون شد و اغلب خلق ظالم بماندند چنانکه حق سبحانه و تعالی میگوید: (إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ * التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ * التوبة:

۱۱۱-۱۱۲) این همه در بیان آن کسانی است که ایشان بدانستند که ما در بیع درست نیامدیم و عهد وفا بشکستیم و ندامت آوردند هر که درین بیع و درین عهد درست آمد انگاه وی از تائبان است و این آیت که: (التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ) در حق وی درست آمد و هر که

درین بیع ودرین عهد درست نیامد وتوبه نکرد (وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ * الحجرات: ۱۱) خطاب وی آمد وتوبه کاری است که آنرا هیچ چیز حاجت نیست وهمه خلق را بتوبه حاجت است بهترین همه خلق انبیا ورسل بودند از جمله ایشان یکی یحیی بود که در حق وی میگوید: (وَسَيِّدًا وَحَصُورًا) و دیگر همه آنند که استغفار بر ایشان واجب آمده است پس چون سرور و سالار همه خلق انبیا ورسل بودند وایشانرا بتوبه حاجت بود کرا زهره و یارای آن باشد که او گوید مرا بتوبه حاجت نیست مهتر صلوات الله علیه می فرماید: (إِنَّهُ لِيغانِ عَلَى قَلْبِي حَتَّى اسْتَغْفَرَ اللَّهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً) ودر خبر دیگر آمده است (إِنِّي لِأَسْتَغْفِرَ اللَّهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِائَةَ مَرَّةً) و آدم صلوات الله علیه میگوید: (رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ * الأعراف: ۲۳) وموسى صلوات الله علیه می گوید: (إِنِّي تَبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ * الأعراف: ۱۴۳) ودر حق سید اولین و آخرین میفرماید: (لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا * الفتح: ۲) وفرزندان یعقوب را می گوید: (يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ * يوسف: ۹۷) ودر حق جمله مؤمنان میگوید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا * التحريم: ۸).

ومقام تائبان از جمله مقامات فاضلتر وبلندتر است وتائب حقیقی از همه خلق بنزدیک خدای عزّ وجلّ عزیزتر وگرامی تر است ودوستر است ودر شان ایشان می آید: (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ * البقرة: ۲۲۲) وتوبه در جمله مؤمنان فرض است چنانکه می گوید: (وَتَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * النور: ۳۱) وهمه فلاحها ونجاتها در توبه است وبهر فرضی که هست هر یکی را وقتی است معلوم چون نماز وروزه ووضو واغتسال وركاة وحج وامثال این همه بوقتی وچیزی مقید است تا آن وقت در نیاید آن فرض بر کسی لازم نشود مگر توبه که هر نفسی که بر زنی توبه واستغفار بر تو واجب گردد بظاهر وباطن مهتر صلوات الله علیه

فرمود: (يا ايها الناس توبوا الى الله واستغفروه فإني اتوبُ الى الله في اليوم مائة مرة) ومهتر صلوات الله عليه ازان گفت من هر روزی صد بار توبه میکنم زیرا که هیچ نفسی از آدمی بر نیاید که نه آلایشی دارد خاصه از راغب دنیا زیرا که راغب دنیا دنیارا دوست دارد وهر که دنیا دوست دارد بر سر همه معصیتها باشد که سید میگوید علیه الصلّاة والتّحيّة: (حبّ الدّنيا رأس كلّ خطيئة).

وحقیقت بدانکه هر شبها روزی بیست وچهار ساعتست ودر هر ساعتی آدمی هزار نفس بر زند در هر شبها روزی بیست وچهار هزار نفس از آدمی بر آید چون این نفسها در رغبت دنیا ودوست داشت وی بر زند همه معصیت باشد بیست وچهار هزار معصیت هر روزی از دیوان او بر آید که وی آن معصیت نداند وازان غافل باشد چون احوال چنین باشد می نگر که آیا استغفار می باید کرد یا نی چون مرد تائب گردد وآنچه شرط توبه بود بجای آرد واز حلاوت توبه خبر آید این همه انفاس وی طاعت گردد اکنون این بضاعت اگر باین رنج می ارزد که شرط توبه است بجای آری بشنو که شرط توبه چیست.

شرط توبه سه چیز است پشیمانی است بدل وعذر خواستن است بزبان وبتن باز ایستادن است از گناه اصل توبه در حقیقت این سه چیز است پس این را شاخها است هر که دست بشاخهای این زند وباخلاص وراستی این بجای آرد این مقام که یاد کرده او را حاصل آید واولیای خدای عزّ وجلّ وصدیقی از صدیقان وابدالی از ابدالان زیرا که کلید همه چیزها توبه است ودر همه دوستها توبه است چنانکه خبر بر آن ناطقست قال رسول الله صلّى الله عليه وسلّم: (ما من شيء أحبّ إلى الله من شاب تائب) پارسى خبر چنین باشد که رسول صلّى الله عليه وسلّم می فرماید هیچ چیز نیست دوستر بخدای تعالی از جوان تائب که پای بر هوای خویش نهد وگام خویش را در زیر گام آرد ورضای خدای تعالی بر هوای خود اختیار کند اینست نیکو سعادت و نیکو بختی که ویرا بر آمد واینست عزیز خلقی که او گردید هم

بنزدیک خدای تعالی وهم بنزدیک جمله اجناس خلق وفرشتگان در آسمان ومرغان در هوا وماهیان در دریا وسباع در دشت وصحرا ونخجیر در نشیب وبالا همه اورا دوست دارند وهمه بدو تقرب ونزدیکی جویند وهر چه او خواهد خدای تعالی آن کند.

حکایت: آورده اند که فضیل بن عیاض^[۱] رحمة الله علیه توبه کرد از راه زدن وما لها با خداوندان می داد جهودی بماند وهیچ چیزی دیگر نماند که بوی دادی جهود را گفت مرا بجل کن که هیچ چیزی نمانده است که ترا خشنود کنم جهود گفت من سوگند خورده ام که تا مال بمن ندهی ترا بجل نکم فضیل گفت اگر من چیزی داشتمی با تو این سخن نگفتمی جهود گفت دست در زیر این جامه کن زیر این جامه کیسه زر است بر دارد وبمن ده تا سوگندم راست شود وترا بجل کنم فضیل دست در زیر جامه کرد ومشتی زر بیرون آورد وبوی داد جهود گفت اسلام عرضه کن که من در توریة خوانده ام که هر که از امت محمد صلی الله علیه وسلم توبه کند براستی وإخلاص خاك در دست وی زر گردد من خواستم تا بدانم که تو درین که میگوی راست هستی یا نی درین زیر جامه هیچ زر نبود بدانستمی که دین محمد علیه السلام حقست وتوبه تو حقست وبر دست وی مسلمان شد وچنین بسیار بوده است وهست وازین چند واقعات تائبانرا در پیش ما رفته است وبوده ومارا معلوم است وتوبه نه چنین بضاعتی است که هر کسی قدر آن بداند وتوبه نجات مردانست وحیات دل وپرورش جانست ویل آخرتست وسرور مؤمن است وشفای درد گناهان است ومرهم ریش دردمندان وحبل افتادگانست ودلیل گم شدگانست ومفتاح سمع مستمعانست وصدق نطق ناطقانست وقدم استقامت مستقیمانست ونور بصیرت روندگانست واستراحت خوف خائفانست ومبشر امید راجیانست چنانکه حق سبحانه وتعالی در کتاب عزیز خود می فرماید: (الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ) آنکسانی که بما ایمان آوردند وهر چه نه کار ما بود ونه رضای ما بود ازان پرهیز کردند وبا ما

(۱) فضیل بن عیاض توفی سنة ۱۸۷ هـ. [۸۰۳ م.] فی مكة المكرمة زادها الله شرفا وكرما.

گردیدند یعنی توبه کردند (لَهُمْ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ * يونس: ۶۴) اکنون با سر سخن آییم که شرط توبه چیست و تائب را چون باید زیست و زندگانی چون باید کرد تا مقام توبه درست آید و بدین مقامها برسد که گفته آمده است و آن بگوئیم بیاید انشاء الله تعالی.

فضل توبه گفته آید و زیستن تائب شرط آنست که اول باری فرمان خدای تعالی نگاه دارد و توبه چنان باید کرد که خدای عزّ و جلّ فرمود در کتاب عزیز خود (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا * التحريم: ۸) گفت آنکه بما ایمان آورده اند و مرا بخدای پسندیده اند یعنی با ما گرویده توبه کنید چون توبه نصوحا و درین توبه نصوحا چند قول گفته اند اما در تفسیر استاد امام أبو بکر سوریبانی رحمة الله علیه دیدم که او گفته بود که این نصوحا مردی بود که از راه زدن توبه کرد و هر چه مال بود که با خصمان می بایست داد باز داد و هر خصمی که می خشنود توانست کرد خشنود کرد تا چنان شد که ویرا از متاع دنیاوی چیزی نماند یکی بیامد که ترا چیزی بمن می باید داد میزری بر میان داشت از میان باز کرد و بوی داد کوی آب بود دران کوی آب نشست خدای عزّ و جلّ ما را گفت توبه چنین کنید که نصوحا کرد و هر خصمی که می خشنود توانید کرد خشنود کنید باقی که بماند من از خزانه خود خشنود کنم.

اول باری بیاید دانست که در هر مقام جداگانه توبه باید کرد عاصی را از گناه توبه باید کرد و مطیع را از طاعت دیدن توبه باید کرد و قرّا را از پنداشت توبه باید کرد و عالم را از حسد توبه باید کرد و مستقیم را از خویشتن دیدن توبه باید کرد و ازین بسیار است اما هیچ توبه آسان تر از توبه مفسدان نیست که از فساد ظاهر توبه کنند و زبان و چشم و گوش و دیگر اعضا را نگاه دارند اما اگر کسی میخواهد که او را مقام تائبان و محققان باشد او را معامله تائبان بر دست باید گرفت.

و تائب را چنان باید بود که يك نفس از آن خویش ضایع نگذارد و قبله دل

خویش کردار بدخویش کند می نگردد که چه کرده ام گفتار و کردار من چه بوده است
بچشم انصاف دران نگردد و حکم کند که هر بنده که با خداوند خویش چنین کند
مکافات وی چه باشد عذاب و عقوبت وی چون باشد همچنین سیاست ملک و بیم
قطیعت و عذاب دوزخ قبله دل خویش کند تا آتش ندامت در دل وی بالا گیرد دل
بسوختن آید و چشم بگریستن آید و زبان بنالیدن آید و تن فرا گذاختن آید چون چنین
گردد چشم نگاه دارد از نادیدنی و گوش نگاه دارد از ناشنیدنی و زبان نگاه دارد از
ناگفتنی قرین بدرا بدرود کند بیای نرود جایی که نباید رفت بدست نگیرد چیزی که
نباید گرفت هفت اندام خود در بند بندگی کند و هر خصم که می خشنود تواند کرد
خشنود کند و برگزیده حسرت و ندامت خورد و خوف تمام بر دل نهد که آیا این
خطاهای من و جفاهای من از من در گذارند یا نه آیا که با من چه خواهند کرد
بیمارزند یا عذاب کنند نَفْسِی در بیم و نَفْسِی در امید می گذارد شب و روز بکار
خدای مشغول گردد طعام خوردن بدرود کند بروز و بجمه اوقات زبان بذكر خدای
تعالی تر دارد خاصه بامداد و شبانگاه که آنرا خاصیتی است چنانکه حق سبحانه
و تعالی می فرماید: (فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ
غُرُوبِهَا * طه: ۱۳۰) و نیز می فرماید: (يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ * النور: ۳۶)
و نیز می گوید: (فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ * طه: ۱۳۰).

و نیک جهد باید کرد تا تن را از آنچه خوی کرده است باز پس آری و از درگاه
شیطان با درگاه رحمان آری نه بینی که حق سبحانه و تعالی رسول را صلّی الله علیه
وسلّم بدین فرمود چنانکه گفت: (قَمِ اللَّيْلِ إِلَّا قَلِيلًا نَصَفَهُ أَوْ انْقَصَ مِنْهُ قَلِيلًا أَوْ زِدْ
عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا) و جای دیگر گفت: (وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ) چون
رسول را صلّی الله علیه وسلّم به بیداری شب و نماز فضائل فرمود وقتی و حالتی نخواهد
بود از آن وی و از آن صحابه وی فاضلتر و مقام نخواهد بود از مقام محمود شریفتر
چون آن مقام را بهای این کرد که شب و روز بدگر ما مشغول باش و سیرت مصطفی

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَنْ يَارَانَ وَيَإَيْنَ بُوَد كَسَى كَه بَر بَدَل اَيْن كَنَد نَه بَر سِيرَت وِرَاه ايشان باشد ديگر چنان بايد كه فضائل گزار فریضه ناسی نباشی بسیار وقت باشد كه كسى گوید من بر خیزم و نماز شب كنم آنكه چون صبح بر آید فرا خواب شود تا وضوء وی شكسته گردد آنگاه بر خیزد و نماز فریضه فرا كردن گیرد آن از وسواس دیو باشد و این در روزگار پیشین بود كه ما نو بكار در آمده بودیم كه ابلیس علیه اللعنة به نماز فضائل فریضه تائبانرا در تقصیر می افكند اما درین روزگار چنان شده است كه بآخ و وواخ فریضه و فضایل از میان بر داشتند مكئید ای مردمان گوش باحوال خویش دارید كه ابلیس علیه اللعنة بیشتر خلق را از راه برد تائب را چنان بايد كه در هر وقتی نمازی وضوی تازه كند تا دیو از وی رمیده گردد و در عبادت سبكتر باشد و بقول پیغامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كار كرده باشد كه (مَنْ جَدَّدَ وَضُوءَهُ جَدَّدَ اللهُ لَهُ الْمَغْفِرَةَ) و چنان بايد كه نماز جماعت هیچ نگذارد و در جمعه هیچ تقصیر نكند اگر چه دو فرسنگ بياید رفت و مسكن وی در اغلب احوال مسجد بايد كه باشد و چون بنشیند روی بقبله نشیند اگر حقی ندارد در كردن یا مادر یا پدر یا فرزند یا زن دارد كه حق ایشان در كردن وی نباشد در مسجد می باید بود تا بامداد چنانكه آفتاب بر آید آنگاه بر خیزد و دوازده ركعت نماز كند نماز ابرار اگر فریضه از وی فوت شده باشد بر نیت قضا گذارد پس آنگاه بكسب حلال مشغول شود اگر توكل ندارد و اگر بر نصیب غیری كند این كسب بهتر باشد و اگر دنیا دارد خرج كند بریشان و از حق باز ندارد و اگر دنیا ندارد كسب حلال است اما بايد كه بحجت كند چنانكه حق سبحانه و تعالی از وی بپرسد كه چرا كردی و چه كردی جواب تواند داد و بكسب دنیا جمع نكند و آنچه جمع كرده است در كار خدای تعالی تفرقه كند و دل متفرق را جمع كند و سخاوت پیشه گیرد و بخل دور كند و چون وقت نماز اندر آید باؤل وقت بر خیزد و ساز نماز كند چنانكه خدای عزّ و جلّ فرموده: (حَافِظُوا عَلَي الصَّلَاةِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى * البقرة: ۲۳۸) باؤل وقت نماز بمسجد آید و نماز گذشته قضا می

کند تا جماعت فراهم آیند چون نماز جماعت بکند اگر چیزی او را در پیش نیاید هم در مسجد می باشد و ذکر خدای تعالی می گوید و یا علم نداند بنزدیک عالمی نشیند و علم سمع کند و می آموزد و بیشتر نشست و خاست با علما دارد و چون این بگذارد اگر فرضی پیش وی آید که ویرا از مسجد بیرون باید آمد و اگر نه بیرون نیاید زیرا که مسجد بهترین جایهاست و بازار بدترین جایهاست چنانکه رسول صلی الله علیه و سلم گفت: (خیر البقاع فی الدنیا المساجد و شرّ البقاع الأسواق) تائب نباید که بی عذری از بهترین جایها به بدترین جایها رود اما اگر عذری باشد بر نصیب ایشان فرا رود انشاء الله که خیر باشد و زیان ندارد اما اگر يك مسأله از علم که بر وی فریضه است فرا آموزد او را فاضلتر و بهتر از کسبهای همه دنیا که بکند و همه زر و سیم دنیا که بدست آرد و در راه خدای تعالی نفقه کند.

تائب را و ناتائب را هیچ چیز بهتر از علم آموختن نیست و همه کارها بعلم راست آید بی علم هیچ کار نتوان کرد چنانکه رسول را صلی الله علیه و سلم پرسیدند که «أیّ الأعمال أفضل» تا سه بار این می پرسیدند جواب می داد بھر باری که (العلم) گفتند یا رسول الله ما از کار می پرسیم و تو از علم جواب می دهی گفت زیرا که هیچ کار بی علم راست نیاید و هیچ قیمت نداشته باشد.

پس چنان باید که تائب اول در بنیاد رنج برد تا رنج وی ضایع نگردد پس بعلم مشغول باید بود و اصل علم و عبادت باد و چیز گردد با دل فارغ از غیر و شکم گرسنه و عبادت باخلاص هم با این هردو گردد و هر کرا بخلق طمع باشد هرگز از وی کار باخلاص نیاید و هر کرا شکم سیر باشد و کار دنیا ببرد هرگز هوای وی مقهود نباشد و او را بر درگاه خدای عزّ و جلّ آبروی نباشد و مرد را هوا آنگاه مقهور گردد که از جمله مباحات دنیا چنان اجتناب کند که دیگر مردمان از حرام کنند و هر چه با راحت نفس گردد ازان دور شود و کار بد و جای بد و یار بد بدو کند و اندیشه بد و غلّ و غش و بغض و حسد و حرص و کینه و عجب و بخل از دل بیرون کند و هر کاری را

اصلی است بنیادی واصل و بنیاد این کار با چهار چیز گردد اول: اَمَل کوتاه کردن دیگر بوعدهٔ خدای تعالی ایمن بودن و سه دیگر قسمت قسام راست دیدن و چهارم شکم از حرام نگاه داشتن و هر که این چهار چیز نگاه دارد و بجای آرد همه مجاهدتها بجای آورده باشد و تن در بند وی آمده چنانکه خواهد نفس را در کار تواند کشید تن تایب همچون اسب نُورِیْن است اگر راضی او را بر زین و لگام راست کند چنانکه می باید روز حرب در حربگاه خطا نکند هم نظارهٔ میدانرا شاید وهم غنیمت را شاید وهم هزیمت را شاید و اگر اسب ریاضت نیافته باشد و لگام وزین ندیده باشد سرکشی کند آنجا که بکار باید آمد هم در خون خویش وهم در خون جملهٔ سپاه شود چنانکه اسب فرعون ملعون کرد.

و مرد که مرد شود بریاضت مرد شود و ریاضت قهر هوا باشد و حق تعالی مارا بقهر هوا فرمود آنجا که گفت: (وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ * النازعات: ۴۱) مثل تن هوا پرست چون مثل سگ است چنانکه حق تعالی گفت: (وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ * الأعراف: ۱۷۶) تا آنجا که گفت: (لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ) و رسول صلی الله علیه و سلم گفت: (النَّاسُ عَالِمٌ وَمَتَعَلِّمٌ وَسَائِرُ النَّاسِ هَمَجٌ لَا خَيْرَ فِيهِ) گفت مردم عالم است یا متعلّم و هر چه نه این هردو است خرمگس است اکنون رسول صلی الله علیه و سلم گفت هر که رنج تعلیم نکشد همچون خرمگس است و خدای عزّ و جلّ آنرا گفت که علم آموز او بعلم کار نکرد و کار بهوا کرد (فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ * الأعراف: ۱۷۶).

پس خردمند و عاقل آنست که در اندیشد تا چه می باید کرد تا ازین هردو بیرون بود و درین خطاب مشترک نبود آنرا که علم نداند بیاید آموخت و رنج آن بیاید کشید تا از آنچه رسول صلی الله علیه و سلم گفت که: (سَائِرُ النَّاسِ هَمَجٌ) بیرون آمده باشی و آنکه علم داند بعلم کار باید کرد و متابع هوا نباید بود تا ازان قوم نباشی که گفت: (وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ) تن هواخواه بتر از سگ است و مجاهدت

وریاضت کم از سگوانی نیست چون سگوانی سگ پلیدرا ریاضت دهد روزی چند سگ امیرش خوانند وروز شکار و تماشای او نروند و امیر در شکارگاه همه بسوی او نگرد تا او چه می کند و چون می دود و گشته او را بزنده بر دارند و خطای او را بصواب بر دارند اگر صیدرا در نیابد عذر او را باز خواهند و اگر صیدرا بیابد و بگیرد نواخت سلطان یابد و سگوانرا خلعت بر سری و تا زنده باشد خاصگان خودرا فرا خدمت ایشان کند.

پس سگی که چند روز ریاضت یافت و از علم چندان بدانست چون فراوی گوی برؤ برؤد و چون گوی باز آی باز آید و داند که صید چون می باید گرفت چون سگی که پلیدترین سباع بود بدین قدر علم چندین مرتبت یافت از نواخت سلطان و جلّ دیا و قلاده زرین در نماند مؤمن موحدی که عزیزترین همه خلق است توبه کند و هوای خویش قهر کند و مجاهدت علم و عبادت بکشد گئی روا باشد که حق سبحانه و تعالی او را از دریای لطف و کرم خویش بی بهره گذارد تا یب که مستحق غفرانست و برگزیده رحمن است و دل وی نظارگاه خداوند جهانست او علم آموزد و ریاضت کشد و هوای خویش در باقی کند و رضای حق اختیار کند خلعت وی کم ازان سگوان نباشد و نه رحمت و فضل و کرم خداوند دو جهان ازان امیر لئیم کم باشد چنانکه خدای عزّ و جلّ وعده میکند (وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ * الشوری: ۲۵) و جای دیگری می گوید: (الْأَمَّنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ * الفرقان: ۷۰) این وعده نیکو که خدای عزّ و جلّ تایانرا کرده است و ما چنین در کار توبه و کار خدای عزّ و جلّ کاهل نه علامت سعادت باشد هر که او توبه کند و آنچه شرط توبه بود بجای آرد و این سیرت که یاد کردیم بر دست گیرد بر هر زمین که بگذرد آن زمین بر دیگر زمینها فخر کند و هر جای که بنشیند آن جای بر دیگر جایها فخر کند و اگر تایی بر جویی یا بر رودی یا بر دریایی بگذرد و از سر اخلاص و توبه و صفاوت و صدق دل بگوید: بسم الله الرحمن الرحيم آن

آنها تا قیامت جمله او را تسبیح و تهلیل می کنند و از خدای عزّ و جلّ ایشانرا آمرزش میخواهند و آفتاب و ماه و ستارگان که بر وی می تابند او را آمرزش میخواهند و حق تعالی او را در دل خلق شیرین کند و فرشتگان آسمان ویرا آمرزش میخواهند و بدلِ خاصگان دوست گرداندش و اگر دست فرا خاک کند زر گردد و بدر مرگ بشارت یابد و گور او روضه بود و در قیامت سفید روی بر خیزد و بر صراط جواز دهند و با وی حساب بلطف کنند و در بهشت درجهٔ اعلیٰ یابد و توبه نه آن گوهریست که هر کسی بدست تواند آورد و درّ یتیم است هر کسی قیمت آن نداند صد هزار گناهکار جانی خاطی را بیمارزند و مؤمن مخلص را جان برگیرند که یکی را توبه کرامت نکنند مپندار که توبه چنین خرد کاریست و یا سبک بضاعتیست صد هزار خلق را بدر ایمان در آرند که یکی را بدر توبه در نیارند و نور توبه بر ایشان نتابد و این کار هر کسی نیست و این آفتاب در صحرای هر سینه نتابد آنرا دهد که خواهد و آنرا خواهد که شایسته داند و آنکس که شایسته است کسی را بر وی چرای نرسد هر که این سعادت نیافت و این نور توبه بر وی نتافت از حضرت عزت خطاب وی این باشد که: (وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ) اگر کسی بدین مقام نرسد نومید نباید بود توبه را و تائبانرا دوست باید داشت و نشست و خاست با ایشان باید داشت تا موافق قول خدای باشد که خدای تعالی فرمود: (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ * البقرة: ۲۲۲) قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (رَأْسُ كُلِّ طَاعَةِ الْحَبِّ فِي اللَّهِ وَحِبُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ)

تائبانرا و جمله مؤمنانرا نیکو خواه باید بود و ایشانرا دعا باید کرد از بھر آنرا که رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ میگوید: (من استغفر للمؤمنين والمؤمنات في كل يوم خمسا وعشرين مرة اذهب الله من قلبه الغلّ والحسد كتبه ذلك اليوم من الأبدال وكتب الله له حسنة بكل مؤمن ومؤمنة إلا قال يا ربّ إنّه كان يستغفر لنا فاغفر له) فارسی خبر چنین باشد که رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید که هر مؤمنی که هر روز بیست و پنج بار بگوید اَللّهُمَّ اغفر للمؤمنين المؤمنات خدای عزّ و جلّ غلّ و غش

وحسد از دل او ببرد و آنروز او را از جمله ابدالان نویسد و بعدد هر مؤمنی و مؤمنه نیکی در دیوان وی نویسد و روز قیامت هیچ کسی نباشد از مؤمنین و مؤمنات که نمی گویند بار خدایا او در دنیا ما را آمرزش میخواست از تو امروز ما او را آمرزش میخواستیم خداوندا او را بیامرز و برو رحمت کن و نیز رسول می فرماید علیه الصلّاة والتّحیّة: (نم طاهرا إن متّ متّ شهيدا ووقّر الصّغیر والكبیر) می فرماید پاك حسب از گناه واز خصم چنین خفتی اگر میری شهید باشی و نیکو دار مؤمنانرا چه بزرگ را و چه خورد را زیرا که تو ندانی که سعادت در کدام بسته است.

وهر که بر توبه بگور شود همچنان بود که از مادرزاده بود چنانکه مهتر صلّی الله علیه وسلّم فرمود که: (التائب من الذّنب کمن لا ذنب له) چون در میان مصلحان و تائیان باشی اگر هیچ خیر نباشد آخر ندامتی در تو پیدا آید خویش را ملامت کنی و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه میگوید: «التّدامة توبة والإستغفار زیادة» هر که در میان قوم باشد هم ازیشان بود چنانکه رسول صلّی الله علیه وسلّم می فرماید: (من کثر سواد قوم فهو منهم) وهرگز نباشد که نه رحمت خدای تعالی بر حلقه تائیان و اهل صلاح و مجلس علم بر سر ایشان می گردد و بهره آن بدیشان می رسد و چون آن نسیم بدیشان می رسد ایشان بر کارها تأسف میخورند و در کار آن جهان راغب میشوند و از کار دنیا دل ایشان سرد میشود و رسول صلّی الله علیه وسلّم می فرماید: (من اسف علی دنیا فآتته اقرب من التّار مسیرة مائة ألف سنة ومن اسف علی آخرة فآتته اقرب من الجنّة مسیرة مائة ألف سنة) پارسی خبر چنین باشد هر که از دنیائی چیزی از وی فوت میشود و او بران تأسف خورد که افسوس که از من در گذشت صد هزار ساله راه بدوزخ نزدیکتر شود و هر که چیزی از کار آخرت و دین او فوت شود و آنکس بران حسرت خورد که دریغ که این چنین چیزی از من در گذشت صد هزار ساله راه به بهشت نزدیکتر شود. بی معنی نباید کرد و عقل کار باید بست و انصاف بیاید داد که با خدای عزّ وجلّ مکر و خداع

راست نیاید. هزار مجلس علم از ما فوت شود و هزار کار خیر از ما در گذرد چند فضول و غیبت بزبان گوئیم و بگوش بشنویم و بر یکی تأسف نخوریم و ندامت نیاریم و اگر يك گرده نان از ما بدرویش رسد یا درم سیم سیاه بزبان آید و اگر بادی سختر فرا جهد که پنج میوه از درخت ما فرو افکند یا آبی از کشت ما در گذرد چندان حسرت و ندامت خوریم که ماتم آن چند روز بردارد با چنین راه و چنین سیرت که گوئیم ما اهل صلاحیم و از جائی می آئیم راست بدان ماند که دنیا معبود ما گردید بدرستی.

این خبر فرا شنو تا بحقیقت بدانی که بر چه جملتست روی دل از قبله دنیا با خدای گردانی مَرَّ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى أَعْرَابِيٍّ وَهُوَ يَقُولُ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي فَقَالَ: (يا اعرابي أتسأل من رزقه الذي قدر لك) قال نعم قال النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: (من سأل الله الرزق الذي قدر له فقد اتهم ربه ومن اتهم ربه فقد كفر) وقال: (سل من عطائه) پارسی خبر چنین باشد که رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر اعرابی بگذشت ووی از خدای روزی میخواست رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت یا اعرابی روزی میخواهی از خدای تعالی که ترا تقدیر کرده است گفت آری گفت هر که از خدای روزی خواهد که آن ویرا تقدیر کرده است بدرستی که او خدایرا متهم داشت و هر که خدایرا متهم داشت بی شك کافر گشت گفت یا اعرابی از خدای تعالی که خواهی عطای وی خواه.

اما ما کار آسان گرفته ایم و در نه اندیشیم که چه می گوئیم اسب غفلت و سفاهت را عنان فرا سرگذاشته ایم مارا این همه از قرین بد می افتد اگر کسی بر خیزد و بخدمت عوانی شود چند کس بر وی ثنا گویند که نیکو کردی که چنین توانی زیست آخر ترا و فرزندان ترا در پهلوی وی معیشت و فراخ دستی بود و اگر کسی از درگاه ایشان با حضرت حق سبحانه و تعالی گردد و توبه کند هزار دیو و دیو مردم بینی که از جای بجهند که ای سلیم دل این چه بود که کردی خویشتن را در محنت

افکندی هم آنجا می بایست بود که فردا درمانی واگر پای تو در سنگ آید هزار شماتت بر تو بکنند خود هیچ در نه اندیشی که مارا خدايست دارنده روزی دهندۀ همه خلق است وورای این روز که ما درویم روزی دیگر است و همه دوست و دشمن آنجا حاضر خواهند بود و خجلت آن خجلت و نواخت آن نواخت و حرمت آن حرمت است که آنجا خواهند بود امروز چنانچه هست فراگذرد آخر ساعتی بنشین و برین عمرگذشته خود و بر خجالت آن روز که این جمله بر باید خواند از بیم خدای عزّ وجلّ و از تشویر حساب يك قطره آب که از چشمت بیرون آید اورا به از دنیا و هر چه در دنیاست چنانچه رسول صلی الله علیه و سلم می فرماید: (من بکت عیناه من مخافة الله حرم الله عليه النار وأدخله الجنة وله في الجنة جنتان) ثم قرأ هذه الآية: (ولمن خاف مقام ربه جنتان) پارسى خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه و سلم می گوید هر که چشم او تر شود از بیم خدای عزّ وجلّ خدای تعالی آتش دوزخ بر وی حرام کند و او را در بهشت عدن فرود آرد و ویرا در بهشت دو بوستان باشد که هر یکی بهتر از دنیاست پس این آیت بر خواند که: (ولمن خاف مقام ربه جنتان).

قال النبي صلی الله علیه و سلم: (إنّ الله ناجى موسى عليه السلام مائة ألف وأربعين كلمة فلما سمع موسى كلام الآدميين مقتهم فكان فيما ناجاه الله أنّه قال له لم يتصنع المتصنعون بمثل الزهد في الدنيا ولم يتقرب المتقربون بمثل الورع عما حرمت عليهم ولم يتعبد المتعبدون بمثل البكاء من خشيتي فقال ألهي ما أعددت لهم قال أما الزاهدون فايح لهم الجنة فينزلون منها حيث يشاؤون أما الورعون فإني استحييت أن أحاسبهم أدخلتهم الجنة بغير حساب فأما البكاؤون فلهم الرفيق الأعلى لا يشاركون فيه) پارسى خبر چنین باشد که خدای عزّ وجلّ با موسى صلوات الله عليه صد هزار و چهل سخن بگفت پس ازان موسى عليه السلام چون سخن آدميان شنودی دشمن داشتی و دران مناجات خدای عزّ وجلّ گفت یا موسى هیچ کار کننده کاری نکند بمن دوستر از آنکه در دنیا زاهد شود و هیچکس بمن تقرب نجوید از تقرب جویندگان به

از آنکه آنچه من ایشان حرام کرده ام ازان پرهیز کنند و هیچ عابدی عبادتی نکند
دوستر از گریستن از بیم من پس موسی گفت الهی چه ساخته ایشانرا گفت اما
زاهدانرا بهشت مباح گردانم تا هر کجا خواهند و در هر منزل خواهند فرو آیند اما
پرهیزکارانرا شرم دارم از کرم خویش که با ایشان حساب کنم ایشانرا در بهشت فرو
آرم بی حساب و بی عتاب اما گریندگانرا است یار بهین و برترین و دوست بهین که هیچ
کس را دران شرکت نباشد اما توبه باید کرد زیرا که رسول صلی الله علیه و سلم می
گوید: (يا أَيُّهَا النَّاسُ تَوَبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ فَإِنِّي أَتُوبُ إِلَىٰ اللَّهِ فِي الْيَوْمِ مِائَةَ مَرَّةٍ) پارسى خبر
چنین باشد که رسول صلی الله علیه و سلم میگوید ای مردمان توبه کنید و با خداوند
خویش گردید که من هر روزی صد بار توبه کنم و با خداوند خویش گردم و بالله
التَّوْفِيقِ وَالْعِصْمَةِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ شُكْرًا.

باب چهارم

در بیان کردن امر معروف ونهی منکر

ونگاه داشتن فرمان خدای تعالی ودرستی عزم در کار واستقامت آن

شیخ الإسلام قدوة الأبدال قطب العالم حجة الحق على الخلق حاكم العدل في بلاد الله أبو نصر أحمد بن أبي الحسن النامقي الجامي قدس الله روحه العزيز گوید مستقیم طاعة کسی گردد که در استقامت توبه درست آمده باشد وآنچه شرط توبه بود بجای آورده بود چنانکه یاد کرده آمد و باید که جمله شرایط چه ظاهری و چه باطنی همه بجای آری در دل کنی که هیچ معصیت نکنی و هر چه فرمان خدایست عزّ وجلّ آنرا میان در بندی وروی فرا قبله فرمان کنی و بجد تمام هر که او چنین کند قدم در استقامت طاعت نهاد ووی از مستقیمان طاعت گردید و هیچ کس مستقیم طاعت نگردد مگر بعزم درست که عزيمة الرجال گویند زیرا که اگر کسی بسیار عبادت بکند چون عزیمت نکند هرگز مستقیم نگردد زیرا که حق سبحانه و تعالی در مصحف مجید وقرآن کریم چنین می فرماید: (لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ * النساء: ۱۱۴) چون گفت در بسیاری خیری نیست حواله با شفقت و صدقه و امر معروف و الفتن میان مردمان کردست و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه را مهتر علیه الصلاة والسلام گفت: (ترید ستمائة ألف شاة او ستمائة ألف دينار او ستمائة ألف كلمة) فقال يا رسول الله أريد ستمائة ألف كلمة فجمع النبي صلى الله عليه وسلم ستمائة ألف كلمة في ستة كلمات فقال: (يا علي إذا رأيت الناس يشتغلون بالفضائل فاشتغل أنت بإتمام الفرائض والثاني إذا رأيت الناس يشتغلون بعمل الدنيا فاشتغل أنت بعمل الآخرة والثالث إذا رأيت الناس يشتغلون بعيوب الناس فاشتغل أنت بعيوب نفسك والرابع إذا رأيت الناس يشتغلون بتزيين الدنيا فاشتغل أنت بتزيين الدين والخامس إذا رأيت الناس يتوسلون بالخلق فتوسّل أنت بالخالق والسادس

إذا رأيت الناس يشتغلون بكثرة العمل فاشتغل أنت بصفوة العمل) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلّم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب را رضی الله عنه گفت یا علی ششصد هزار گوسفند خواهی یا ششصد هزار دینار خواهی یا ششصد هزار سخن خواهی امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت یا رسول الله ششصد هزار سخن خواهم رسول صلی الله علیه وسلّم گفت ششصد هزار سخن در شش سخن جمع کردم این را نگاه دار. اول گفت یا علی چون مردمان را بینی که بفضائل مشغول باشند تو بتمام کردن فریضه مشغول باش. دوم چون مردمان را بینی که بشغل دنیا مشغول باشند تو بشغل دین مشغول باش. سوم چون مردمان را بینی که بعیب دیگران مشغول شوند تو بعیب تن خویش مشغول باش. چهارم چون مردمان را بینی که بآرایش دنیا مشغول شوند تو بآرایش دین خویش مشغول باش. پنجم چون مردمان را بینی که بوسیلت جستن خلق مشغول شوند تو وسیلت حق بجوی. ششم چون مردمان را بینی که به بسیاری عمل مشغول شوند تو بإخلاص و صفاوت عمل مشغول باش. قال النبی صلی الله تعالی علیه وسلّم: (إِنَّ رَجُلَيْنِ يَقُومَانِ فِي الصَّلَاةِ فَيَاْمَهُمَا وَقِرَاءَتُهُمَا وَرُكُوعُهُمَا وَسُجُودُهُمَا سَوَاءٌ وَإِنَّ صَلَاةَ الرَّجُلِ عَلَى الْآخِرِ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ) پارسی خبر چنین بود که رسول صلی الله علیه وسلّم می گوید بدرستی که دو مرد در نماز ایستادند قیام و قراءت و رکوع و سجود شان هردو یکی باشد واز نماز يك مرد تا بدیگر مرد چندان باشد که از زمین تا آسمان پس معلوم شد که کار نه بکثرت است و نه بآرایش که کار بصفوت است بی آرایش قال رسول الله صلی الله علیه وسلّم: (رُكْعَتَانِ يَرْكُوعُهُمَا الرَّجُلُ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ خَيْرٌ لَهُ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا وَلَوْلَا أَنْ أَشَقَّ عَلَيَّ أُمَّتِي لَفَرَضْتُهُمَا عَلَيْهِمْ) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلّم می فرماید که دو رکعت نماز کسی که بکند در میان شب آن دو رکعت نماز او را بهتر وفاضلتر از دنیا وهر چه در دنیا است و اگر نه آنستی که بر امت من دشوار آمدی در خواستمی که بر ایشان فریضه کردند از بس نیکویی وکرامت که ایشان را در

آنست چون بدانستی که بإخلاص و صفاوت و بر عزم درست کار می باید کرد این مقدار دانش ترا از بسیاری کار کردن به باشد امروز کار سخت مشکل است وحقها ودرستیها نقاب مهجوری بر وی در کشیده اند و اغلب خلق حقرا منکر اند چنانکه رسول صلی الله علیه و سلم فرمود: (يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَنْكُرُ الْحَقَّ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ مِنَ الْعَشْرَةِ تِسْعَةَ أَعْشَارٍ لَا يَنْجُو مِنْ شَرِّ ذَلِكَ الزَّمَانِ إِلَّا كَلَّ مُؤْمِنٌ أَوْ مُؤْمِنَةٌ إِنَّ مِنْ وِرَائِكُمْ أَيَّامَ الصَّبْرِ فَالْمَتَمَسِّكُ مِنْهُمْ يَوْمُنَدُ بِمِثْلِ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ لَهُ أَجْرٌ مِثْلَ خَمْسِينَ عَامًا مِنْكُمْ) قالوا منهم يا رسول الله قال: (بل منكم) يقوؤها ثلاث مرات پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه و سلم می گوید روزگاری در آید بر امت من از ده نُه منکر حق باشند واز شر آن روزگار نرهد مگر مؤمنی یا مؤمنه بدرستی که آن روزگار صبر باشد هر که ازیشان دران روزگار دست بدین طریق زند که امروز شما هستید اورا به پنجاه کار کننده از شما مُزد باشد گفتند یا رسول الله ازیشان گفت نه که از شما تا سه بار این سؤال میکردند ورسول صلی الله علیه و سلم هم این جواب می داد پس مهتر صلوات الله علیه گفت: (يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ الْمَقْرُّ بِالْحَقِّ فِيهِ نَاجٍ) قالوا فإين العمل يومئذ يا رسول الله قال: (لا عمل يومئذ) پارسی خبر چنین بود که رسول صلی الله علیه و سلم گفت روزگاری بر مردمان در آید که هر که بحق مقرر باشد نجات یابد گفتند یا رسول الله کار کجا شود گفت آن روزگار کار نباشد هر که بحق مقرر باشد نجات یابد ورسول صلی الله علیه و سلم دانست که درین روزگار کار چون گردد هر کجا بدعتی و بطالتی باشد بحق بر شمارند وهر کجا که حقی و حقیقتی باشد آنرا منکر گردند صد هزار کار کننده بی اصل بر خیزند وخلق را بدین نماز وروزه بی اصل و بی سرمایه فرا دست آرند واز راه حق بگردانند ای مسلمانان مکنید وبقول وقرائی هر کسی غره مشوید که هر کسی را که ابلیس بقرائی از راه برده است هرگز هیچ پیغمبر ایشانرا با راه نتوانست آورد عظیم زهریست این قرائی بی علم در راه خدای عزّ وجلّ چون کسی را می بینند که شب وروز در نماز وروزه و تسبیح و تحلیل

و جامهٔ بسامان پوشیده و بجای بسامان نشسته و کار بسامانان می کند اگر کسی را ببیند که در وی تصرف کند گویند مردی پارسا است ما در وی هیچ سخن نگوییم مردی که شب و روز در کار خدای میان بسته است در حق وی چه توان گفت و او خویشان را چنان نگاهدارد که ابلیس ازو عجب فرو ماند چنانکه رسول صلی الله علیه و سلم گفت: (يَأْتِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ يَعْرِفُونَ بِالْعِبَادَةِ وَبِثَابِهِمْ هُمُ بِمَنْزِلَةِ الْمُنَافِقِينَ كَمَا نَظَرَ اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِمْ مَقْتَهُمْ) قِيلَ مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: (نَسَكُهُمْ فِي ثِيَابِهِمْ لَا يَعْرِفُونَ إِلَّا بِمَا طَمَعُوا لَا يَكُونُ لَهُمْ حَقِيقَةُ فِي أَعْمَالِهِمْ قُلُوبُهُمْ خَرِبَةٌ كَخَرَابِ الْبَيْتِ مَنْ سَاكَنَهُ يَتَعَجَّبُ إِبْلِيسُ بِمَا يَرِي مِنْ طَاعَتِهِمْ لَهُ) پارسى خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه و سلم می گوید قومی در آخر الزمان پدید آیند که ایشان عبادت کردن معروف باشند و بلباس أهل صلاح بیرون آیند و ایشان بمنزلت منافقان باشند هر آنگاه که خدای عزّ وجلّ بدیشان نگرد بخشم نگرد گفتند یا رسول الله ایشان که اند گفت قومی باشند که نمایش و عبادت ایشان در جامهٔ ایشان باشد و نشناسند ایشان کسی را مگر آنرا که بدو طمع دارند نباشد مر ایشانرا حقیقت ایمان و نه حقیقت کارها و دلهای ایشان خراب باشد همچون خانهٔ خراب که درو منزل نتوان کرد ابلیس عجب بماند از فرمان برداری ایشان مر ابلیس را و قال رسول صلی الله علیه و سلم: (سَيَكُونُ قَوْمٌ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ عِبَادَتُهُمْ قَوْلٌ وَأَعْمَالُهُمْ أَعْمَالُ الْمُنَافِقِينَ يَدْعُونَ النَّاسَ إِلَى شَيْءٍ وَهُمْ أَتْرَكَ النَّاسَ لَهُ وَيَنْهَوْنَ النَّاسَ عَنْ شَيْءٍ وَهُمْ أَفْعَلُ النَّاسِ لَهُ لَيْسُوا مِنْ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَلَا أَوْلِيَاءُ اللَّهِ مِنْهُمْ إِذَا نَظَرْتُ إِلَيْهِمْ شَبَّهْتُ حَالَهُمْ بِحَالِ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ حَسَنِ مَا تَرَى مِنْ حَالِهِمْ أَوْلَئِكَ لَا يَقْبَلُ مِنْهُمْ عَمَلٌ وَلَا مَعْدَرَةٌ يَحْشُرُهُمُ اللَّهُ زُرْقًا كَمَا يَحْشُرُ الْكُفْرَةَ فَوَيْلٌ لِمَنْ عَمِلَ بِمِثْلِ عَمَلِهِمْ) پارسى خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه و سلم می گوید که زود بود که قومی درین آمت پیدا آیند که عبادت ایشان قول باشد و کار ایشان چون کار منافقان باشد می خوانند مردمانرا با چیزی که ایشان دست بدارنده ترین مردمان باشند ازان چیز و باز می زنند مردمانرا از چیزی که ایشان

خود کننده ترین آن چیز باشند از مردمان نیستند ایشان اولیای خدای عزّ وجلّ و نه اولیای خدای تعالی از ایشان چون کسی که بدیشان نگرد حال ایشان راست بحال آنبیا ماند از نیکویی که ایشان بانبیا مانند کرده باشند هرگز نپذیرد حق تعالی کار ایشان و نه عذر ایشان بر انگیزد اند خدای تعالی از گور ایشانرا اُزرقان چنانکه کافرانرا وای بر آنکسی که کار او چون کار ایشان بود این همه از بھر آنرا گفته آمد تا چیزی که میکنی و می گویی بر اصل کنی و چیزی که می جویی از معدن آن جویی ابو بکر الصدیق رضی الله عنه درجه صدق که یافت بأول قدم یافت زیرا که در دل کرده بود که هر چه شرط مسلمانی است بجای آرد تا لاجرم بأول قدم که نهاد در کوی صدیقی نهاد و عبد الله بن اُبی چندین سالها در راه اسلام و در دین می گفت قدم راست می نهم چون نه راست بود نه بأول نه بآخر همه بر هیچ بود اکنون بدانست که چه میباید کرد بر سر کار اول قدم راست باید نهاد تا مقصود حاصل گردد اما بدانکه مثل طریق استقامت طاعت چون مثل آنکسی است که براهی بخواهد رفت و سفر دور در پیش گیرد چون بأول کار عزم نکند که بفلان شهر می روم اگر هر روز ده فرسنگ یا هشت یا هفت فرسنگ برود چونکه عزم نکرده است هرگز نماز و روزه وی با نماز و روزه مسافران برابر نبود و همیشه از شمار مقیمان باشد اگر چه هزار فرسنگ برود چون اول که از خانه بیرون خواهد آمد عزم سه منزل راه کرد اگر گوید بفلان شهر میروم یا فلان ده و تا آنجا سه منزل بود چون از مقام خود يك فرسنگ برفت اگر يك سال آنجا بماند که او را عزم رفتن باشد هم از شمار مسافران است نماز و روزه مسافران باید کرد و آن دیگری که عزم نکرده است اگر هزار فرسنگ برفت یا زیادت نه مسافر است و نه کار مسافران تواند کرد اگر يك نماز چهارگانی دو کند در گردن وی باشد اگر يك روز روزه بکشد دو ماه و يك روز روزه بیاید داشت طریق مستقیمان طاعت همچنین است چون مرد در توبه راست آمد و روی فرا قبله طاعت کرد و عزم درست کرد و آنچه بر وی بود از فرائض و سنن آنرا ملازم گرفت و از جمله

مناهی اجتناب کرد او مستقیم طاعت گردید اگر چه هر روز چند بار در گناه افتد چون عزم معصیت ندارد همه از وی خطا افتد و چون خطا افتد بخطا نگیرند زیرا که در کتاب عزیز خود می گوید: (رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا * البقرة: ۲۸۶) تا آخر آیه. و رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید: (ما أصرَّ من استغفر وإن عاد في اليوم سبعين مرة) پارسی خیر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید چون کسی گناه کند نه بعمدا و آنرا استغفار کند چون آن گناه از وی در وجود آید که او نه خواهان آن باشد اگر چه روزی هفتاد بار در گناه افتد خدای عزّ وجلّ او را بیامزد اما چنان باید که عزم و نیت او چنان باشد که من هرگز گناه نکنم تا این گفت راست آید قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: (والذي نفسي بيده لا يستقيم إيمان الرجل حتى يستقيم لسانه ولا يستقيم لسانه حتى يستقيم قلبه) پارسی خیر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید بدان خدای که مرا بلطف و کرم خود بیافرید که هرگز ایمان مرد مستقیم نگردد تا زبان وی با دل وی مستقیم نگردد چون مرد درین مقام درست آمد طاعت او همه طاعت باشد و معصیت او هم طاعت باشد زیرا که هر کسی که درین مقام درست آمد چون معصیت کند و آن معصیت از وی در وجود آمد و بداند که معصیت کرد و چون بداند ندامت آورد که: (الندم توبة) چون توبه کرد (فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ * الفرقان: ۷۰) در پی می آید عزم در استقامت طاعت همچون کیمیا است که^[۱] بر آهن و روی و مس افکند همه زر خالص گردد و استقامت طاعت در بسیاری کسب نه بسته است اما در اخلاص و صفاوت و حرمت و شفقت و سلامت دادن خلق را از خویشتن و از هفت اندام خویش و کار بر بصیرت کردن و دل از هر دویی و خسیسی برکندن و پاک داشتن و در وفا و عهد او بودن و با هر ناهلی نانشستن و عزیمت بر حقیقت درست کردن و خدا را بوعده وی باور داشتن و درگاه و بیگاه از او شرم داشتن و در میان خلق و تنها با

(۱) اینجا مراد از کیمیا ماده عنبر پارس و کبریت آحر است.

او بودن چون مرد چنین گشت آنگاه مستقیم طاعت گردید بدین چیزها نه بسیاری گفتار و کردار قال الله تعالى: (لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ * النساء: ۱۱۴) تا آخر آیه چون حق سبحانه و تعالی ما را حواله از کثیر بگردانید و گفت دران خیر نیست قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: (إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَلَا إِلَى أَعْمَالِكُمْ وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَنِيَاتِكُمْ) بر درگاه عزّت کار که بالا گیرد نه بکثرة گیرد بلکه به اخلاص و صفاوت گیرد چنانکه در کتاب عزیز خود می گوید: (فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا * الكهف: ۱۱۰) می بینم قومی را که توبه باخلاص می کنند چون خدای عزّ وجلّ ایشانرا نیکویی ارزانی داشت لابد چیزی در ایشان پیدا می آید و ایشان راه فرا آن نمی دانند که راه بروند بنزدیک هر کسی میروند که گویند ایشان بر چیزی اند و اغلب ایشان ناپیراستگان اند نه راه شریعت می دانند و نه راه طریقت و هرگز میندار که بوی حقیقت بدماغ کسی رسد بی شریعت آن بیسود است که کسی گوید بحقیقت رسیدم و این مرد بر شریعت نباشد آن راه زندیقست زینهار که ازان غرور نخرید که برده شیطان گردید و هرگز نیز با راه نتوانید آمد حذر کنید از چنین راه و چنین سخن که نهاد ابلیس است این قوم که اینسخن می گویند نه بر راه شریعت اند و نه در راه حقیقت و نه در راه معاملت خلق و نه نیز در راه دنیا اند که بتأویلی فرا سر آن توان شد گرد آن راه و گرد آن قوم نباید گردید که بدین صفت باشند زیرا که ایشان بُرّندگان شیطان اند و ابلیس ملعون ما را دشمن بزرگست و دیرینه است و با پدر ما آدم صلوات الله علیه و سلّم همچنین کرده است که گفت: (إِنِّي لَكُمْ مِنَ النَّاصِحِينَ * فَذَلَا هُمَا بِغُرُورٍ * الأعراف: ۲۱-۲۲) سوگووند بدروغ میخورد تا آنگاه که او را بفریفت و از بهشت بیفکند چه عجب اگر ما از راه اولیای خدای عزّ وجلّ بگرداند او همواره قومی نائبان دارد تا کار او بر بار می دارند و آن ملعون بر سر ایشان پیری و استادی میکند و سخنها شهدهگوار زهر آمیز در زبان ایشان می دهد تا هرکه آن بشنود بدان فریفته شود و بر دل و چشم خلق می

آزاید چنانکه با هوای ایشان ساخته آید چنانکه در کتاب عزیز خود می گوید:
(فَرَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ * النَّحْلُ: ۶۳) تا آخر آیه تا هر نو تائبی که آن بشنود
گوید که این خود چیزی است و در راه طریقت و حقیقت مرد نو تائب چه داند تا او را
سر از راه بر تابد و چون دیو و دیو مردم از پی او در می آیند تا او را سر از راه بر
تابند و هر کجا که او را از آنجا خلاص خواهد بود، هر یکی نو وصیتی بکنند که زینهار
گرد فلانکس نگردي که راه تو بزند و هر کجا که اهل علمی یا اهل صلاحی یا
ارباب حقیقی یا خداوند وقتی باشد او را ازان حذر فرمایند و بآخر وصیت او این
باشد که زینهار گرد دانشمندان نگرديد که راه شما نزنند که راه ما دیگر است و راه
دانشمندان دیگر ای دوستان و یاران و فرزندان و برادران و عزیزان من زینهار که این
سخن در گوش نگذارید که اول قدم از نهاد شیطان اینست که عیب اهل صلاح
و اهل علم در چشم تو بیاریند و بی علم هیچ کار نتوان کرد و هر چه کنی همه تاوان
آید راه خدای را عزّ و جلّ سه چیز بیاید تا راه خدای بتوان رفت اول تقوی و ورع
و توکل تمام بیاید و اگر نه زهد بالکمال بیاید تا خدای عزّ و جلّ ترا ازان زهد علمی
رویاند که بدان علم راه خدای توانی رفت یا محبت غالب که ترا از همه چیزها بستاند
نه فرا دنیا دهد و نه فرا عقیب آنگاه هیچ حیل نتواند زیرا که او دوستان خود را فرا
شیطان ندهد و بدست دیو و دیو مردم گرفتار نکند راه خدای عزّ و جلّ بجز ازین سه
طریق نیست و این را علم بیاید تائب را و ناتائب را و در هر مقام که مرد باشد لابد بی
علم راست نیاید هر کجا که بنده رسد بجملة مقامات اولیا بعلم شریعت رسد چون
یک چیز یا دو چیز از وی ترک شریعت دیدی از وی بر باید پرسید و اگر نه دانست
بیمورد و اگر گوید ای مرد هان هان گوش فرا کار خویش دار که او شیطان نیست مگر
که عقل از جای برفته باشد آنگاه معذور باید داشت و اگر عقل بر جای دارد و این
مرد بر شریعت کشد او خود بخودی شیطانی است طریقی ضالی سرگشته باشد که
اولیای خدای را از راه می برد دران مقام هرگز ابلیس آن نتواند کرد که این کس کند

که بدین طریق باشد زیراکه شیطان در میان حلقهٔ درویشان تواند آمد آشکارا این کس گوید پیر حلقهٔ درویشان و یار قومم زینهار آی برادران وعزیزان و یاران من از چنین قوم حذر کنید که فتنهٔ ایشان در میان قوم درویشان بتر از فتنهٔ فرعون است در میان قوم وی واز فتنهٔ دجال زیراکه فتنهٔ دجال روزی چند بر دارد وبگذرد وآن این قوم دائمی است هنوز دجال نه آمده مینگر که ازیشان اُمّت محمد را چه فتنه برخاسته است وچندین مسلمانانرا در راه زنداقه کشیدند وجملهٔ این قوم همه صلاح بردام بسته اند که ما اهل صلاحیم مرد دیندار ومصلح کجاست که ماتم صلاح بدارد که صلاح با چنین قوم افتاد در روزگار پیشین چنان بودی که بصلاح زیستن مردمانرا نجات بودی اکنون چنان شد که این قوم که می گویند که ما اهل صلاحیم صلاح را از صلاح بردند وصلاح از صلاح برخاست واهل علم نه اگر چه بران سیرت می روند که رسول علیه الصّلاة والسّلام وصحابة او رضوان الله علیهم اجمعین وتابعین ومشاخیخ دین رفته اند آخر راه راست می گویند وشریعت در خلق می آموزند مثل علمای امروز بازین قوم همچون مردیست که در قحط سال خروار بار دارد ومی فروشد اگر چه بسیار نمی خورد آخر چندان می خورد که هلاک نگردد ونه میرد واگر چه به بهایی فروشد هر که می خرد ومی خورد سیر می گردد وجان بکنار می آرد ومثل آن قوم چون دزدان ومردم خواران بود هرچا مردی باشد که در وی چیزی باشد بچیزی که اورا بتوانند فریفت می فریبند وجان وسود او بزبان می برند وهلاک دین ودنیا وجان او میخوهند وایشان ازین بیخبر واین دزدان همچنین در راه دین نشسته اند هرکجا که نوتائی یا اهل صلاحی یا کسی که در وی چیزی باشد بدان وطن ومسکن خویش می کشند چون در وطن ایشان شدند اگر خواهند که باز گردند به هیچ حال نگذارند که باز بیرون آیند لابد هم جان رفت وهم سود وهم زیان وهم ندامت بار آورد اما آن مرد که خروار بار دارد اگر در بار پیمودن یا در بها ستدن خیانت کند نه دین برد ونه هلاک کند همچنان نه در فراخ سال ونه در تنک سال بی نان نتوان بود که

مردم هلاك شود همچنين مرد مسلمان بهيچ حال بي علم نتواند بود لابد علم بيابد در جمله مقامات همچنانكه تا مرد را جانست از نان چاره نيست حق سبحانه و تعالى مارا گفت: (فَافْرُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ * الْمُرْمَل: ۲۰) گفت قرآن بر خوانيد در نماز آنچه شمارا آسان تر آيد نگفت سرود بر گوويد آنچه شمارا خوشتر آيد و تا نماز بر نخيزد علم شريعت بر نخيزد كس هست كه هزار بيت بر زلف و خال و قد و بالا و رخ و موى و خط مشكين بر گوويد و دعواى آن مى كند كه اين همه سماع مى كنم و اگر فرا وى گووى كه در دو ركعت نماز فريضة چيست و سنت و فضائل چيست گويد اى مرد چون افتادى بسر من برو كه من سر اين ندارم اى مسلمانان چنين اهل صلاح را چه گويم من چنين كس را بجز احمق ديو برده ندامت و راه زنى دادم كه راه خداى خراب مى كند و مسلمانان را در وزر و وبال مى افكند و احمقتر ازو آنكس را دادم كه او را اهل صلاح داند و گويم هر كه عاقل و بالغ است و در دائره اسلام است علم شريعت در وى فريضة است و اگر نداند در خداى عاصى است و اگر گويد نبايد دانست كافر است اگر آنكس اين مى داند از دو بيرون نيست يا عاصى يا كافر است و من از چند تن ديدم كه مى گفتند كه صاحب كرامت اند چون بنگريستم نه الحمد راست بر توانستند خواند و نه علم وضو و نماز و روزه و اغتسال و نه هيچ فريضة و سنت دانستند چون آموختن بر ايشان عرضه كردم ايشان را دران هيچ جدى نديدم كه كردند من دران كار سخت فرو ماندم تا احمقتر كه گويد كه صاحب كرامت است يا آن دروغ زن تر كه مى گويد كه من ديدم تا اين چيست كه در ميان اُمّت محمد صلى الله عليه وسلم افتاده است از عظيم فتنه كه اينست بار خداوندا با صلاح آر و همه را توبه نصوح كرامت كن يا ارحم الراحمين و يا خير الناصرين و بالله التوفيق.

باب پنجم

اندر بیان کردن مباح بحجت وکسب

وکارهای اهل صلاح وزهد وورع وتقوی وامثال این^[۱]

شیخ الإسلام قدوة الأبدال قطب العالم حجة الحق علی الخلق أبو نصر أحمد بن ابی الحسن التّامی الجامی قدّس الله روحه العزیز گوید بدانکه مقام مباح بحجت از درجه مهین واز مقام بلند ترین است وهر که در مقام مباح بحجت بتواند رفت درجه صدیقان یابد وزود بود که بمقام صدیقان رسد زیرا که در راه بندگی هیچ مقام از مقام مردان ازین مقام دشوارتر نیست. از بھر آنکه بھر نفسی وچشم زحمی که بنده بر هم زند از وی در خواهند خواست که چرا نگرستی وبدین نگرستن چه خواستی اگر حجت دارد درست و اگر نه چندان بمالندش که خواستی که از مادر نزادی همه خلق را روز قیامت بحساب بیم کنند آنکس که او را در مقام مباح بحجت افکنند حساب روز قیامت نکنند میگویند که تو آنجا حساب راست کردی زیرا که هیچکسرا حساب دوباره نخواهد بود چون حساب اینجا راست کردی دران جهان از حساب رستی چنانکه خبر بدان ناطقتست.

قال النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: (وعدني ربي أن يدخل الجنة من أمتي سبعين ألفاً لا حساب عليهم ولا عذاب ومع كل ألف سبعين ألفاً وثلاث حثيات من حثيات ربي) پارسى خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید وعده کرد مرا خداوند من که در بهشت آیند از اُمت تو هفتاد هزار بی حساب و بی عتاب و با هر هزاری هفتاد هزار دیگر بفرستم در متابعت ایشان و سه فوج دیگر هر فوجی چندانکه خدای داند عدد ایشان و آن آن قوم باشند که حساب خود اینجا راست کنند چون گویند بحجت گویند و چون نگرند بحجت نگرند و چون خورند بحجت

(۱) حجت = نیت صالحه دلیل، سند، قطعی

خورند و چون روند بحجت روند و چون گیرند بحجت گیرند و چون نهند بحجت نهند و چون خرج کنند بحجت خرج کنند و چون خسبند بحجت خسبند و چون خیزند بحجت خیزند و چون نشینند بحجت نشینند و چون گریند بحجت گریند و چون خندند بحجت خندند و همه عمر درین فرا سر آرند هر چه کنند بحجت کنند و هر چه نکنند بحجت نکنند و مباحات را همچنان پرسند از ناکردن آن همچنان پرسند از کردن آن چنانکه گویند چرا کردی همچنان گویند چرا نکردی هر دو را حجت باید.

اگر کسی را از خواستن پرسند که چرا خواستی آن دیگری را پرسند که چرا خواستی اگر یکی را پرسند که چرا علم نیاموختی آن دیگری را پرسند که چرا آموختی و چون بیاموختی بدان کار نکردی هر دو را حجت باید اگر کسی را از زن پرسند که چرا کردی آن دیگر را پرسند که چرا نکردی و همچنانکه از بخیل پرسند که مال چرا جمع کردی از سخی پرسند که چرا خرج کردی و در چه بکار بردی و بدانچه خرج کردی چه خواستی طلب رضای من جستی یا ریای مردمان همچینین يك بیک می پرسند از دخل و خرج و از بد و نیک تا بدانچه خویشتن را خاری و اگر صبر کنی و نخاری پرسند که مباح کرده بودیم چرا نخاریدی پرسند و از هر چه دیدی و شنیدی تا بادی که فرا تو جهد و راحت آن و مضرت آن با تو گردد پرسند و همه را جواب می باید داد چنانکه خدای تعالی از تو پسندد راست باشد چون مرد درین سر بی متحیر فرو ماند گئی آدمی بچه این بجای بتواند آورد آنگاه همیشه مرد در طریق تفویض رود تا آنچه از خدای می آید بدان خشنود و خرسند می باشد آنگاه بجای رسد که چیزها باشد که دران خشنود و خرسند نتواند بود فرو ماند بسیار جهد بکند در ماند همچنانکه (وَأَفْوُضْ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ) بر خود خواند (قَالَ أَسَلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ) نیز بر خود خواند و کار خود بدو تسلیم کند این مقام از وی درست آید چون درین مقام درست آمد آنگاه کارهای دنیا کردن او را مسلم باشد و جمله از وی حجت افتد زیرا که او را مَهْر دنیا نباشد و زیان که هست از دوستی دنیاست نه از بودن آن و دلیل برین که

چنین است آنست که حق سبحانه و تعالی در کتاب عزیز خود می گوید: (رُئِيَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ * آل عمران: ۱۴) تا آخر آیه.

همچنین این چیزهاست که خدای عزّ وجلّ هر یکی را بر چیزی فضل نهاد و ازین هر چه خدای عزّ وجلّ بر داد این چیزها را بذات خویش هیچ عیب نیست عیب حبّ الشهوات را آمد نه عین آن چیز را ما را اقتدا بقول خدای عزّ وجلّ باید کرد و بدانچه رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است و هرگز نه خدای تعالی و نه رسول صلی الله علیه و سلم نه دنیارا و نه کسب دنیارا حرام کرد دوستی دنیا و کار خدای تعالی بسر آن در دادن حرام است و آنرا بر آن جهان و بر کار خدای عزّ وجلّ اختیار کردن حرام است.

حکایت: مردی از اهل صغه فرمان یافت درویش و درمانده چون جامه او بیرون کردند دو دینار ویا دو درم از جامه او بیافتند آمدند پیش رسول صلی الله علیه و سلم بگفتند که دو دینار ویا دو درم از جامه او بیافتیم چه می فرمایی رسول گفت: (هُمَا كَيْتَانِ مِنَ النَّارِ) گفت آن دو داغست از آتش و عبد الرحمن بن عوف ازین جهان بیرون شد چندان زر و سیم از وی باز ماند که مشیک يك زن از مال او بیرون کردند چندان زر بر هم ریختند که هر که از آن سوی زر بود آن دیگری را که ازین سوی بود نمی دید و عبد الرحمن بن عوف از عشره مبشره بود پس درست شد که نه زر و سیم است که می زیان دارد بلکه دوستی آنست و حبّ الشهوات است که زیان کارست چون کسی را از وی نفع و ضرر نباشد و او را بمعبودی نگیرد اگر همه جهان ازان وی باشد زیان ندارد قیاس ازین دو چیز بگیری که رسول صلی الله علیه و سلم می گوید یکی در ذم و یکی در مدح هر دو در باب بازگانی میگوید: (التَّاجِرُ الصَّدُوقُ الْأَمِينُ مَعَ الصَّادِقِينَ وَالشَّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) و در حق دیگر می فرمود: (إِنَّ التَّجَارَ يَعْتُونَ يَوْمَ الْقِيَامِ فَجَارًا إِلَّا مَنْ بَرَّ وَاتَّقَى وَصَدَّقَ) يك بازگانرا می گوید که او روز قیامت با صدیقان و شهیدان باشد و یکی دیگررا می گوید روز قیامت بر خیزد بدکار

وزیانکار پس درست شد که عیب از چیز دیگر است دنیا خود در اصل ملعونست عذر او نمی خواهم که خدای عزّ وجلّ فرموده اما عذر آن کسان میخواهم که خدای عزّ وجلّ با ایشان چندان لطف و کرم و فضل کرده است که این ملعون چون بدست ایشان رسید همه سبب رحمت و درجه گردد چنانکه خیر بدان ناطقست.

قال رسول الله صَلَّى الله عليه وسلّم: (أَيُّمَا جَالِبٍ جَلَبَ طَعَامًا إِلَى أَرْضِ الْمُسْلِمِينَ بَعْدَ أَنْ يَكُونَ الرُّخْصَ وَالْغَلَاءَ عِنْدَهُ سَوَاءً فَهُوَ فِي الْمَجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ) ثُمَّ قَرَأَ: (وَآخِرُونَ يُضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَآخِرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ * الْمَزْمَل: ۲۰) پارسی خبر چنین باشد که رسول صَلَّى الله عليه وسلّم می گوید هیچ جلاب نبود که او خوار بار یا چهار پای که مردمانرا بدان حاجت باشد از جای بزمین مردمان بَرَدُ یا بشهر ایشان برد پس از آنکه او را تنگ سال و فراخ سال یکی بود بدرستی که همچنان کسی است که در راه خدای تعالی شمشیر می زند و در غزا است پس این آیت بر خواند: (وَآخِرُونَ يُضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَآخِرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ) هرکه عاقل و خردمند است خود داند که چه می شنود يك خبر بشنو قيل يا رسول الله مَنْ الْمُؤْمِنِ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: (الْمُؤْمِنِ إِذَا أَصْبَحَ نَظَرَ إِلَى رَغِيفِهِ مِنْ أَيْنَ يَكْسِبُهُ يَطْلُبُ الْحَلَالَ وَيَتْرَكَ الْحَرَامَ) وقال الرَّسُولُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: (إِنَّ أَطْيَبَ مَا أَكَلْتُمْ مِنْ كَسْبِ أَيْدِيكُمْ فَإِنَّ دَاوُدَ خَلِيفَةَ اللَّهِ كَانَ يَأْكُلُ مِنْ كَسْبِ يَدِهِ) پارسی خبر چنین باشد که رسول صَلَّى الله عليه وسلّم گفت بدرستی که پاک ترین و حلال ترین طعامهای شما آنست که میخورید از کسب دست شما باشد بدرستی که داود خلیفه خداست او از کسب دست خویش خوردی.

مثل دنیا با مرد همچون زنست هر مردی که مرد باشد او زن را دارد نه زن او را و هرکه نامرد باشد در دست زن آسیر باشد زن هر زمانی او را طلاق دهد و هر زمانی نکاح کند و هر گونه که میخواهد می گرداند هر کسی که دنیا او را می دارد او از هلاک شدگانست و هر که او دنیا را می دارد خواهد دارد و خواهد طلاق دهد و خواهد

بکسی بخشد وخواهد نگاه دارد هرگونه که کند اورا مسلم باشد قال النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: (خَيْرُ الْغَنِيِّ مَا لَا يُطْفِئُكَ وَلَا يَغْوِيكَ) پارسی خبر چنین باشد که رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می گوید بهترین توانگریها آنست که ترا طاغی نکند و بی راه و فریفته نکند پس چون بحقیقت بنگری همه غرور و فریب و بخل وأمل دراز مارا فرمان می دارد این يك مثل بشنودی دیگر مثل بشنو دنیا همچون مارست که با مردمان دشمن است و زهر دارد وگشونده است تا هر که مار افسای است و افسون او داند اورا زهر مار وداشتن او بس زیان ندارد بلکه دشمن را در بند کند وازو نیز فائده گیرد اولیای خدای عزّ ووجلّ اگر دنیا فرا دست گیرند همچنین فرا دست گیرند که یاد کردیم وهر کس را این مسلم نشود وهرکس آن نتواند کرد چون آن نتواند کرد باری دشمن را بدشمنی باید داشت و دوست را بدوستی و با دیگران داوری نشاید کرد و می باید دانست که آن کس را دران علمی است دیگرانرا نیست واین نصیحت تمام است که دوستانرا میکنم از بھر آنرا که رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می گوید: (قال الله تبارك وتعالى أَحَبُّ مَا يَعْبُدُنِي بِهِ عَبْدِي النَّصْحُ لِي) چون خدای عزّ ووجلّ می گوید دوسترین عبادتها که مرا بدان بپرستند بنزدیک من نصیحت است که از بھر مرا کنند طاعت داشتن خدای تعالی فرمان برداری اوست بهمه وقتها خاصه در چیزهای که آن دشوار تر آید فَرَجٌ ترا مراد باشد اگر چه خدای تعالی نفرموده است مارا و ترا خود ازان باز نتوان داشت و اگر نه آن همه طاعت که آن مُدَبِّر بدبخت شقی بکرد اگر آن یکی که نه بر مراد او بود فرمان کردی اورا ازان همه مفیدتر بودی.

طاعت چنان باید کرد که در خلا ودر ملا و سر وعلانیه هر کجا که باشی اورا فراموش نکنی چنانکه خبر بدان ناطقست قال النَّبِيُّ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَام: (مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ فَقَدْ ذَكَرَ اللَّهَ وَإِنْ قَلَّتْ صَلَاتُهُ وَصِيَامُهُ وَتَلَاوَتَهُ الْقُرْآنَ وَمَنْ عَصَى اللَّهَ فَقَدْ نَسِيَ وَإِنْ كَثُرَتْ صَلَاتُهُ وَصِيَامُهُ وَتَلَاوَتَهُ الْقُرْآنَ) پارسی خبر چنین باشد که رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می گوید هرکه خدای را عزّ ووجلّ طاعت دارد بدرستی که اورا یاد دارد اگر چه

انداك باشد نماز او وروزه او وقرآن خواندن او وهرکه بخدای تعالی عاصی شود بدرستی که او را فراموش کند اگر چه بسیار بود نماز او وروزه او وقرآن خواندن او هر کاری که آنرا حجت نباشد اگر چه در اصل آن راست باشد همه بر ماست نه ما راست از همه نوع که باشد دنیا واگر کاری بود که اصل آن نه راست بود چون حجت دران راست بود فردا ازان سلامت یابد وحجت چنان باید که با خدای تعالی راست بود نه با مردمان هر حجتی که با مردمان راست کنی که با خدای تعالی نه راست باشد مرد در هلاکت افتد وهر چه با خدای راست باشد اگر چه با مردمان نه راست باشد مرد نجات یابد وهیچ کس را بر حجت کس اطلاع نیفتد چنانکه بیقین بداند که چنانست که او می گوید هرگز تهمت بر نخیزد.

پس دل در حجت با خلق نباید بست همه منافقان بحجت با خلق راست می کردند که ایشان مؤمن اند ولیکن چون با خدای نه راست بود درکت اسفل باز آورد وجمله دنیا همه مباح است ومباح از دو بیرون نیست یا ترا باشد یا بر تو باشد فرج از دنیا طالب کنی که حلال باشد وبحجت گیری همه مُزِد وثواب باشد چنانکه خبر بدان ناطقست قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: (من طلب الدنیا حلالا استعفافا عن المسألة وتعطفًا على عیاله وتلطّفًا على جاره لقي الله يوم القيامة وجهه كالقمر ليلة البدر) پاریسی خبر چنین باشد که رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید هرکه دنیا طلب کند از حلال از بھر آن تا خودرا از سؤال کردن باز دارد وبر عیال خود مهربانی کند وهمسایگانرا مردمی کند روز قیامت می آید روی او چون ماه شب چهارده می تابد واین حجت از وی خدای داند وبس واو از خویشتن نیز داند وهیچ کس دیگر نداند وهم در خبری می آید از رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که گفت: (من طلب الدنیا حلالا مفاخرًا مکاثرا لقي الله يوم القيامة وهو عليه غضبان) پاریسی خبر چنین باشد که رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می گوید هرکه دنیا طلب کند از حلال از بھر بسیاری مفاخرت را او روز قیامت با خدای رسد وخدای تعالی بر وی بخشم باشد.

پس این هردو مرد همان يك كار کردند و هر دو حلال کوشیدند و لکن حجت یکی با خدای تعالی راست بود خدای از وی خوشنود گشت و آن دیگر حجت نه راست داشت خدای تعالی بر وی خشم گرفت با خلق مساز که هر چه با خلق سازی نه ساخته است و درجه مباح بحجت با درجه صدیقان مناسبت می دارد همچنانکه کسی از شهری بشهری خواهد رفت چون بدان شهر نزدیک رسد از دور کوشکهای آن و منظرهای آن می بیند خویشتن را ازان شهر شمارد اگر چه هنوز دران شهر نرسیده است مقام مباح بحجت همچنین است مقام مباح بحجت مقام سخت بلند و درجه بس عظیم است اگر کسی را از کسی این مقام معلوم گردد که وی دران است و او نه بچشم تعظیم و حرمت در وی نگرد هر چه آن تمام تر بر دین خویش و بر روزگار خویش ستم کرده باشد اما اگر نداند بهتر رهد هم زیان دارد اما نه چندان در جمله مؤمنان را همه بچشم حرمت و اعزاز باید نگرست تا در دو جهان از رستگاران باشی و بالله العون والتوفیق.

باب ششم

اندر بیان کردن قناعت و تسلیم

وتفویض ورضا بقسمت قسام وجمع و منع آن

شیخ الإسلام قبله الأبدال قطب العالم حجة الحق على الخلق مقبول ومقتدای جهان أبو نصر أحمد بن أبي الحسن النّامقي الجامي قدس الله روحه العزيز می فرماید که هیچ کاری نیست که آنرا ابتدا و انتها نیست و هرگز ابتدای آن کار با منتهای آن راست نباشد و مناسبت ندارد همچنانکه ازان رسول صلی الله علیه و سلم هیچ کار ازان فراتر نخواهد بود و ابتدای آن با انتهای آن هیچ مناسبت نداشت مهتر صلوات الله علیه نخست از جبرائیل می ترسید و می گفت نمی دانم این چیست مرا رنج می دارد دیو است یا فرشته یا خود جنون است که بر من غالب گشته راه فرا کار خود نمی داشت و چون بدانست که چیست طاقت دیدار جبرائیل نمی داشت هرگاه که جبریل علیه السلام بیامدی گفت: (دثروني زمّلوني) تا چنان شد که از مقام جبریل را فراتر کشید جبریل گفت یا محمد اگر ازینجا که هستم يك قدم فراتر نهم در حال بسوزم و رسول صلی الله علیه و سلم رسید آنجا که رسید و دید آنچه دید و شنید آنچه شنید و طاقت آن همه داشت زمانی از دست مشرکان می گریخت و بکوه و غار می شد و می ترسید از شر ایشان و زمانی در اعلیٰ علیین قدم بر سر مخلوقات می نهاد و در شان وی می آمد که: (مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى) هرگز این حال با آن برابری نکند اما آن راه که رسول صلی الله علیه و سلم بر آن رفت برجایست هر که می خواهد که راه اولیای خدای تعالی و مقامات ایشان برود و بدان برسد که اولیای خدای تعالی رسیده بودند راه آنبیا بیاید رفت و قدم بر قدم ایشان باید نهاد خاصه بر آن محمد عربی قریشی هاشمی که سرور همه سالکان راه و مقدم همه انبیا و اولیای اوست و بهترین همه راهها نیز راه او باشد و خداوند عزّ وجلّ او را چنین فرمود که: (يَا أَيُّهَا الْمَرْمَلُ * قُمْ

الْيَلِ إِلَّا قَلِيلًا * نَصَفَهُ * المزل: ۱-۳) إلى آخر الآية ودر دیگر سوره می گوید: (يا
أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنْذِرْ * وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ * المدثر: ۱-۳) وجاهی دیگر می گوید:
(فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا * الاسراء: ۷۹) وجاهی
دیگر می گوید: (وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ
غُرُوبِهَا * طه: ۱۳۰) وجاهی دیگر می گوید: (وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ *
الحجر: ۹۹) واینست راه و منزل و مقامات اولیا و بدین مقامات که درین أبواب یاد
کرده آمد و هر که نه بدین راه برود در ضلالت است و شاخچست از بدعت کار دیورا
متابعت نباید کرد ورنج دین بیاید کشید و گنج بدست آورد ودر خزینه نهاد آنگاه خود
دانی که چه باید کرد و بدانچه گنج نامه کسی بر خوانی گنج دار نشوی ازین صد هزار
حکایت آنروز بکار نیاید بیک ترب نخرند اما ازان همه گنج و خزینه يك دانك که به تو
باشد چیزی فرا دهند و اگر نه غرور کس مخر و کس را غرور مده که جز حسرت
و ندامت بار نیارد وای دوستان نصیحت برادران خویش نگاه دارید و بھر رستی فرا چاه
مشوید که در چاه هاویه بمانید و سود ندارید و هرچه مرا بشما می باید درین جهان
و دران جهان بمن و فرزندان من باد و بدین و بدنیای من باد نکنید ای عزیزان و برادران
من که شمارا درین راه بس تجربه نیفتاده است پنجاه و آنڈ سالست که مارا در کاری
افکنده اند و چندان خیر و شر این راه بر ما کشاده اند که هیچ کسی را خود آن باور
نباشد چه از ائمه و چه از مشایخ طریقت با شما می گویم و پرده خویش می درم
نصیحت برادر خویش نگاه دارید که این کار بدین راست نیاید که کسی از سر
دعوی خویش نعره بزند و یا در میان حلقه آستین فرو افشانند یا سری در جنباند یا
پای بر زمین زند یا عاو و عوی چند بکند یا گُخ و گُخ چند بکند این هرگز نه رسول
صلی الله علیه و سلم کرده است و نه صحابه او حالت اولیارا منکر نیستم اما این نه
حالت اولیای خداست این نهاد هر دیو و دیو مردم است حالت اولیای خدای
همچون باران رحمت بود بر هر که بارد او را ازان رحمت نصیب باشد اگر بر زمین بارد

چندان نبات و سبزه و چشمه پیدا آید که هر که فرا وی رسد آسوده و خوش روح باز گردد و سیمای آن بر روی ایشان پدید آید و نور هدایت در کار ایشان پدید آید چه در کار دین و چه در کار دنیا دست و پای و چشم و زبان ایشان همه در بند عصمت حق باشد و هیچ کار نرود بر ایشان که نه چنان باید همچنانکه یاران رسول صلی الله علیه و سلم بودند هر جای که بودند از نشست و خاست و گفتار و کردار ایشان همه ملل را نیک افتادی و سود داشتی چون در حلقه درویشان نگریم گویند ما راه ایشان میروم هر که ازینان که می بینید هر یکی زناری برمییندند این نه راه ایشان است که می افتد هر که روی بحلقه ایشان نهادی آواز تکبیر و تهلل و تسبیح و قرآن خواندن شنیدی امروز هر که روی بحلقه ما می نهد و از دور فرا می نیوشد راست بدان ماند که گویا خراباتیست که همه سرمست گشته اند.

حکایت: روزی در شهر نیشابور بودم درویشی درویشانرا دعوت کرده بود مارا نیز خوانده بود چون درویشان جمع آمدند و خیره بکار بردند و دست فرا سماع کردند من برخاستم تا وضوی تازه کنم این میزبانرا دیدم در میان سرای می گریست گفتم ای درویش چرا می گری گفتم مپرس چندگاه بود تا من برین خراباتیان امر معروف می کردم که در همسایگی من بودند امشب یکی ازین خراباتیان مرا آواز داد و گفت بیا من بیرون رفتم از دیگر نیمه کوی خرابات بود آن مرد خراباتی گفت بیا و فرا شنو و انصاف من بده تا سماع این درویشان که در سرای تو اند گرم تر و خوشتر است یا ازان این خراباتیان سوگند بر من داد که وا ایستاد و هردورا فرا شنو تا کدام بهوا نزدیکتر است چون بنیوشیدم آنچه در سرای من است بسی ازان خراباتیان خوشتر و بهوا نزدیکتر است این گریستن من ازینست گفتم خاموش که ابلیس در پیش تو نهاده است این میزبان سوگند عظیم بر من داد که فردا در سرای آی تا چیزی به بینی چون فردا در سرای رفتم همچنان بود که او گفت و چند جای دیگر گوش فرا داشتم همان رنگ داشت بلکه این بسیاری بران مزید داشت که طریق آن قوم و اسباب ایشان

راست تر بود اگر می دانید که چنین است که بدین راه عقبه مرگ را باز نتوان گذاشت و توشه قیامت بر نتوان داشت فسادئ تو آن کرد که این در سرای کنی و خاسر دو جهان گردی قال رسول الله صَلَّى الله عليه وسلّم: (الْكَيْسُ مِنْ دَانَ نَفْسِهِ وَعَمَلٌ لَمَّا بَعْدَ الْمَوْتِ وَالْفَاجِرُ مِنْ اتَّبَعَ نَفْسَهُ وَهَوَاهُ وَتَمَنَى عَلَى اللَّهِ الْمَغْفِرَةَ) پارسی خبر چنین باشد که رسول الله صَلَّى الله عليه وسلّم میگوید خردمند وزیرك آن باشد که تن خود را در بند آرد و هر کاری که کند پس مرگ را کند و بدکار و فاجر متابعت هوای خویش کند و تمنی بر خدای عزّ وجلّ کند بآمرزش در روزگار پیشین آنکسانی که طاعت کردند همواره ترسان بودندی اکنون روزگار چنان گردید که بجوای پرستی پی رحمت چشم داریم مهتر صلوات الله علیه ازین چیز باز داشت (إِنَّ أَوَّلَ شَيْءٍ تَرْفَعُ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ الْأَمَانَةَ وَالْخُشُوعَ حَتَّى لَا تَكَادَ تَرَى خَاشِعًا) گفت اول چیزی که از این امت بردارند امانت و ترسکاری بر دارند تا چنان شود که ترس نیابد قال رسول الله صَلَّى الله عليه وسلّم: (يَمَسُخُ قَوْمٌ فِي آخِرِ الزَّمَانِ مِنْ أُمَّتِي قِرْدَةً وَخَنَازِيرٍ) فقيل وهم يشهدون أن لا إله إلا الله وأنك محمد رسول الله قال: (نعم) ويصومون ويصلّون ويحجّون) قيل فما بالهم يا رسول الله قال: (اتَّخَذُوا الْمَغْنِيَاتِ وَالْمَعَارِضِ وَالذَّفُوفِ) وشربوا هذه الأشرية وبتوا على لهوهم وشربهم فاصبحوا قد مسخوا قردة وخنزير) پارسی خبر چنین باشد که رسول الله صَلَّى الله عليه وسلّم میگوید بگردانند قومی را در آخر الزّمان از امت من بوزینه و خوک گفتند ایشان شهادت می گویند که لا إله إلا الله محمّد رسول الله گفت آری روزه میدارند و نماز می کنند و حج می گذارند گفتند یا رسول الله ایشانرا چه رسد گفت فراگیرند قوالون و سرود گویان از کنیزکان و غیر ایشان و زدن آنها از هر نوع می زنند چون دف و هر چه زدن است و می آشامند ازین شراب مسکر و شب گذارند بر هوای خویش چون زدن و آشامیدن و لهو و طرب بدرستی که بامدادی بود که ایشان بوزینه و خوک گردیده باشند شب گذاشتن بر چنین بیان این بار آرد که می گوید بسیاری بنگریستم تا در هیچ کتاب چیزی نیست که هر که

سرود برگزیده یا چیزی ازین که می زنند برزنند یا پای فرو کوبند چند ثواب است هیچ ندیدم اما بسیاری دیدم که هر که دخدای را یاد کند یا یکبار بگوید سبحان الله والحمد لله و اگر بگوید لا إله إلا الله والله أكبر و اگر استغفار کند بسیار ثواب یابد اما اگر مارا نه هوا و بطر گرفته است چرا نه آن کنیم اما چون هوا از ما این می خواهد و متابعت هوا می کنیم لابد چنین باشد اما اگر متابعت فرمان خدای و رسول می کنی قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: (ذَكَرَ اللهُ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ خَيْرٌ مِنْ حِطْمِ السِّيفِ فِي سَبِيلِ اللهِ) پارسی خبر چنین باشد که رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می گوید یاد کرد خدای عزّ وجلّ در بامداد و شبانگاه بهتر از شمشیر زدن در روی کافر چیزی که همه مفسدان بدان مفسد می شوند و همه خراباتیان بدان خراباتی می گردند ما بدان زاهد و ابدال شویم مصرع:

فردات کند خمار کامشب مستی

من نمی گویم سماع درویشان حرام است اما این که می کنند نه سماع درویشان است بلکه سماع مفسدان است و هر که سماع چنین داند او نه درویش است و هرگز می شنیدی که درویشان اهل صفة این پیشه گرفتند و شب و روز درین فرا سر آوردند روا بود که درویشانرا از چیزها سماع افتد که دیگرانرا نیفتد و این مسلم است و ابیات و اشعاری هست که آن توحید و حکمت است و آن هم مسلم است و از شعر برخی هست که حکمت است و آن هم نیز مسلم است زیرا که رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می گوید: (إِنَّ مِنَ الشَّعْرِ لِحِكْمَةً) وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: (الْكَلِمَةُ مِنَ الْحِكْمَةِ يَسْمَعُهَا الرَّجُلُ فَيَعْمَلُ بِهَا أَوْ يَعْلَمُهَا غَيْرَهُ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ) اکنون آمدیم بأول سخن هر کرا درد راه گرفته است و می خواهد که بر سیرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و صحابه او برود قناعت و تفویض و تسلیم و رضا بقسمت قسام و دائم بر اخلاق بسامان و بر وضوء و تلاوت قرآن و نماز و روزه و بیداری شب و در یاد کرد خدای بودن و راست کاری و راست گفتاری و امانت نگاه داشتن و زبان از خلق بدی کوتاه داشتن

وحرص دنیا وجمع وجمع وجمع از دل بیرون کردن وُبُغْض وِحسد وِعداوت مسلمانان از دل دور کردن وخوردا از مسلمانان کم داشتن وهمه اهل اسلام را در دل جای دادن وخصوصت ومذهبگری وتعصب ناکردن وبر سر این طریق استادان تا مرگ آنگه اگر کسی را آن همای همایون از بالای سعد در پرد واورا ازین روزگار وظلمات آن ستاند چنانکه دل وی ازین نوع که خلق درانند فارغ شود واورا محبت غالب پیدا آید که همه اورا ببند آنگاه سماع این ابیات اورا مسلّم گردد و اگر داند که چه می شنود اما چون این سخن بر دام بندد وزندیقی خویش دران میان تعبیه کند بنگر اگر دنیا دوست می دارد همه زرق ودروغ و نفاقست وهمه حالش محالست و اگر در دل حب دنیا ندارد وبقسمت قسّام قانع است واز گفتار وکردار تو فارغ است خاك پای وی سرمه چشم کن که هنوز به ارزد اما اندرین راه درویشان قومی ناجوانمردان در آمدند واهل صلاح را بدنام کردند وراه زندیقی وابطحگری بر دست گرفتند وخوردا در میان امت محمّد صلی الله علیه وسلّم پراکنند تا راه مشوش کردند اگر نه چه جای آنست که از درویشی محقق کسی سخن گوید نه بحرمت که زبانش در ساعت لال گردد ودینش بزوال آید اما در میان هر قومی از مسلمانان گروهی ناجوانمردان در افتادند که خرابی دین ودنیا از ایشانست درست بیش است ازین قوم که مرا تجربه افتاده است باین سخن نه پوستین کسی می درم که بتجربه بوده است پنداشتم که ازان هر یکی چون زاهدان کوه لبنانند چون يك چندی برآمد نتوانم گفت آنچه دیدم زینهار ای برادران وعزیزان من که هر کرا نیازموده باشید نه بدین ونه بدنیا بر ایشان هیچ تکیه مکنید که هر دو برباد دهید ودست از شریعت باز مدارید اگر چه يك چیز باشد وهرکه از وی ترك شریعت به بینید با وی صحبت مدارید اگر چه يك بار به بینید هر که امروز ازین قوم یکی را اعتقاد نیکو کرد وایشانرا در سرای راه داد دین ودنیا بزبان آورد وهذه النصحية اگر خردمندید این بسنده است اگر نیستید این ومازند این فائده نخواهد بود هر که بقول خدای ورسول راه نخواهد برد بهیچ چیز همراه نبرد هوای او بر عقل او

غالب است ازو بھی نیاید قال رسول الله صَلَّى الله عليه وسلّم: (ما من مؤمن إلا هو يعارض في كلِّ صباح عقله هواه فإن غلب عقله هواه فيومه يوم صالح وإن غلبت هواهُ عقلُهُ فيومه يوم سوء) پارسی خبر چنین باشد که رسول صَلَّى الله عليه وسلّم می گوید هیچ مؤمن نباشد که نه هر روز بامداد دستی بزند عقل او با هوای او اگر عقل او هوای او را غلبه کند آنروز او را صلاح وخیر باشد واگر چنان باشد که هوای او عقل او را غلبه کند آنروز بَرُو نه نیکو باشد اکنون مینگر با خود هرگز يك روز دیدی که علم وعقل تو بر هوای تو غلبه کردست اگر نه آنستی که هوای ما بر علم وعقل ما غلبه کردستی چرا قرآن و اخبار رسول وحکمت حکما ووعظ واعضان دست ببايد داشت و سر ورخ وزلف وخال جانان باید کرد وگفت که مارا ازین راه می کشاید اینست تمام احمقانی که مائیم که این کنیم واین جوئیم واین حریم واین فروشیم ویدین پی بریم این خبر فرا شنو تا بدانی که ترا افتد آنکه می باید کرد قال رسول الله صَلَّى الله عليه وسلّم: (أتاني بكتاب في كتف) فقال: (كفي بقوم حمقا أن يرغبوا عما جاء به نبیهم إلى شيء غیره او كتاب غير كتابهم) فانزل الله: (أولم يكفهم أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى عَلَيْهِمْ * العنكبوت: ۵۱) پارسی خبر چنین بود که رسول صَلَّى الله عليه وعلیه وسلّم می گوید بیامد بمن ویاورد بمن کتابی در کتفی پس رسول صَلَّى الله عليه وعلیه وسلّم می گوید تمام بود قومی را از حماقت که بگردند از آنچه آمد و آورد بدیشان پیغامبر ایشان بکتاب دیگر جز از کتاب او وسیرت او پس آنکه خدای عزّ وجلّ این آیت فرو فرستاد (أولم يكفهم أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ) این بسنده است ایشانرا آنچه ما بر تو فرو فرستادیم یا محمد این کتاب چون قرآن تا می خوانند بریشان این عظیم تازیانه است که مارا زده اند خاصه این قوم را که دعوی می کنند که مارا ازین ایات چیزها روی می نماید در راه خدای که از قرآن می نمایند هان ای ناجوانمردان بخرد باشید که نمی دانید که چه می کنید وچه می گوئید قال النَّبِيُّ صَلَّى الله عليه وسلّم: (النَّاسُ رَجُلَانِ مُؤْمِنٌ وَجَاهِلٌ فَلَا تَوُدُّ الْمُؤْمِنُ وَلَا تَجَاوِرُ الْجَاهِلُ هَجْرَانِ الْأَحْمَقِ قَرِيبَانِ)

عند الله) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید مردمان دُو اند مؤمنان اند و نادانان اند مؤمنانرا میازارید که آزار مؤمنان گناه عظیم است و با نادان میبوندید و مجاورت مکنید که از نادان دور شدن واز أحمق بریدن سبب قری باشد بنزدیک خدای تعالی هرکه او بخود نشاید بتو هم نشاید چه نشینی با قومی که دین و دنیاى خود بسر هوای در داده باشند وهرکه با این قوم نشیند همچون ایشان باشد که: (من تشبه بقوم فهو منهم) ما آنچه دانستیم بگفتیم وعهدۀ آن از گردن خود بیرون کردیم هرکه کار بندد سلامت یابد وهرکه نه بندد او خود داند انشاء الله تعالی که خدای تعالی بر ما رحمت کناد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: (علامة حبّ الله حبّ ذکر الله وعلامة بغض الله بغض ذکر الله) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید که علامت دوستی خدای دوستی یاد کرد او باشد پس ای ناجوانمرد بی دیانت زلف وخال وسیم برو با دام چشم بر راه خدای چه ماند هرکه این ومانند این بر خدای سماع کند برخی کفر است و برخی تشبیه کردن از کفر گفتن واز تشبیه کردن راه خدای می یابی؟ از آنست که چندین راه یافته ای و بمنزل رسیده ای مکنید ای مسلمانان وبدانید که دزدان دین حق را زیر وزیر کردند واین قوم مداهنان با ایشان یار گشتند تا دین وکار دین را زیر وزیر کردند وهذه النصيحة وباللّٰه العون والتّوفيق.

باب هفتم

اندر بیان کردن راه صدیقان وابدالان و صفت ارباب حقیقت

شیخ الإسلام قدوة الأبدال قطب العالم حجة الحق على الخلق الحاكم العدل في بلاد الله أبو نصر أحمد بن أبو الحسن النّامقي الجامي قدّس الله روحه العزيز گوید که راه صدیقان وابدالان وزاهدان بحقیقت نه اینست که قومی میگویند و می پندارند زاهدرا سه مقام است و جمله علما و مردمان که در زهد سخن گویند از مقام اول می گویند و بدان ماند که ایشان از دیگر مقامات خبر ندارند و هر کسی را که هر سه مقام از زهد بداده اند او هم صدیقست و هم ابدال و شرح این مقامات در کتاب انس التائبین یاد کرده آمده است هر چه در بندگی و راه خدای می باید او را بداده اند او خورشید زمانه خویش است همچنانکه ماه و جمله ستارگان نور از خورشید گیرند جمله اهل عصر را دل بنور آن قوم نورانی گردد و همه برکتهای روی زمین از ایشان باشد و همه عذابها و فتنها خدای عزّ و جلّ به برکت أنفاس ایشان بر گرداند و این به بسیاری علم و عبادت نباشد بلکه بفضل و کرم خدای عزّ و جلّ و بدوستی او و حلاوت ایمان و سنت و جماعت و حلاوت ذکر خدای عزّ و جلّ باشد چنانکه خیر بدان ناطق است قال النّبیّ صلّی الله علیه وسلّم: (یخرج قوم فی آخر الزّمان أنا منهم وهم منّی وإنّ عامتهم أولیاء الله) قیل هل لهم علامة قال: (نعم لیسوا بکثیری العلم ولیس عندهم من کتاب الله کثیرا یتعلّمون القرآن علی کبر سنّهم ویتعلّمون بالحیلة من حلاوة القرآن وإنّ الایمان والسنة أثبتّ فی قلوبهم من الجبال الرّواسی یتبعثهم الله بالبشری ویرضی بما هم فیهِ ویحشرهم یوم القيامة فی زمرة الأنبیاء ویرزق العباد بهم ویرفع البلاء بهم) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلّی الله علیه وسلّم می گوید بیرون آیند قومی در آخر الزّمان که ایشان از من اند و من از ایشان و بدوستی که عامه ایشان اولیای خدای عزّ و جلّ باشند گفتند یا رسول الله هیچ نشانی باشد ایشانرا گفت باشد نه علم بسیار

باشد و نه قرآن نیز دانند بیاموزند قرآن را بزرگی یعنی پیر آموز باشند و کتاب خدای عزّ وجلّ می آموزند بحیلت ازین حلاوت که ایشانرا از قرآن خواندن باشد و ایمان و سنت در دلهای ایشان چنان باشد که چون کوههای بیخ آور سر افراشته خدای تعالی بر انگیز اند ایشانرا ببشارت و بفرستد بمردمان ایشانرا ببشارت دادن و بهر چه ایشان دران باشند خدای تعالی بدان ازیشان خشنود باشد و روز قیامت ایشانرا بر انگیز اند در زمره پیغامبران و بندگانرا روزی دهد بسبب ایشان و بلاها از میان خلق بر دارد بسبب ایشان.

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: (إِنَّ بَدَاءَ أُمَّتِي لَمْ يَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِكَثْرَةِ صَلَاةٍ وَلَا صِيَامٍ وَلَكِنْ دَخَلُوهَا بِرَحْمَةِ اللهِ وَسَخَاوَةِ النَّفْسِ وَالرَّحْمَةِ بِجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ) پارسى خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید بدرستی که ابدالان امت من در بهشت شوند نه به بسیاری نماز و روزه بلکه در بهشت شوند برحمت خدای عزّ وجلّ و بچوآنمردی که در بُن ایشان نهاده باشند و برحمت و بشفقت که ایشان را بر خلق خدای عزّ وجلّ باشد خاصه بر مؤمنان و قال النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: (إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى عِبَادًا ذُكِرَ اللهُ بِرُؤْيَيْهِمْ وَهُمْ أَوْلِيَاءُ اللهِ الَّذِينَ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ) پارسى خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید بدرستی که مر خدای را عزّ وجلّ بندگانند که چون کسی ایشانرا به بیند خدای عزّ وجلّ یاد آید بیدار ایشان و ایشانند اولیای خدای عزّ وجلّ آنکسانی که حق تعالی ایشانرا میگوید نیست بر ایشان همی و اندوهی از روز قیامت و نه از هیچ چیز دیگر و قال النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: (مَا عُبِدَ اللهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنَ الزَّهْدِ فِي الدُّنْيَا) گفت هیچ کسی عبادتی نکند خدای را عزّ وجلّ فاضلتر از آنکه در دنیا زاهد شود.

زهّد در دنیا کار بزرگست و سخت ممدوح همچنانکه دوستی دنیا بغایت مذموم است زهد نیز بغایت ممدوح است هر که او را این سه مقام از زهد حاصل آمد بعد از پیغامبران هیچ کس بفضّل و درجه وی نباشد زیراکه همه چیزها او را جمع باشد چون این

سه مقام اورا جمع آمد مرد درجه ابدالان و صدیقان یابد که همه را ازو نفع باشد و هیچ ضرر نباشد و او آفتابی گردد که بر هر که تابد اورا برنگ خویش گرداند و بجری گردد که مردار او همه حلال باشد و جانوران او همه از عجایب باشند ظاهر او همچون باطن و باطن او همچون ظاهر او همه پر در قیمتی باشد اما کرانه آن هولناک باشد آنجا منزل نشاید کرد که در خون خویش سعی کرده باشی و آب آن از کران نباید خورد و دران تصرف نباید کرد و این نباید بود و بی زورق و بی کشتی در وی نباید رفت و اگر لابد بر دریا گذر می باید کرد بی ملاحی راه دانی راه نباید رفت و راستی و صدقه و دعا با تضرع باید بود تا باشد که سلامت بگذری و با این همه کم کسی باشد که در دریا رود و بجای خویش بماند و یا طبعش نگردد و یا رنگش نگردد بجهت حال اثری در وی پیدا آید مگر کسی باشد که نیز دریا دیده باشد و بر آن خو کرده بود آنگاه اورا کم زیان دارد برادران و عزیزان من بدانید که مقصود ازین فصل آن بود که هر نادان و هر ناپیوسته که سخنی چند بیاموختند و در راه خدای عزّ و جلّ دوکانه بر ساختند که نه از خدای عزّ و جلّ خبر دارند و نه از کار خدای بر هیچ خبری اند و هر جای که ازین نوتائی قصد راه خدای کند ازان چند دیو برده بیایند و به پیری بنشینند یکی قطعی نام کنند و یکی را خورشیدی و یکی را ماهی که از ظلمت ایشان همه راه خدای عزّ و جلّ تارک گردد و همه راه روندگانرا از کار خدای تعالی سپر کردند مگر از چنین قوم در راه اولیای خدای تعالی ننگرید که آنگاه زیان کنید این همه که شما می بینید که قومی می کنند آن همه از نادانی و بیخبری می کنند و بفرمان شیطان می کنند کسی که چندان بو العجی بکند و چندان سخنان سیم اندود بتواند گفت و دو رکعت نماز نداند کرد و الحمد راست بر نتواند خواند و در خانه خویش نداند که چون می باید زیست و چندان ژاژ تواند خایید و پای سر یک دینار زر در نتواند نهاد این کس که اورا متابعت کند هزار بار ازو احمقتر است و غافلتر است اکنون این فصل بشنو نیکو ازین همه که گفته آمد و مقصود اینجا خواهد بود.

فصل: بدانید برادران و عزیزان و دوستان من که راه خدا را عَزَّ وَجَلَّ نشانها است که لابد بیاید دانست تا راه خدای عَزَّ وَجَلَّ درست آید اگر کسی را میخواهی که بدانی تا در راه خدای تعالی درست هست یا بی آن نشانها از وی طلب کن اگر باز یابی آنگاه مرد در راه خدای عَزَّ وَجَلَّ درست است و اگر خود خواهی رفت در راه خدای عَزَّ وَجَلَّ خویشتن را مدهانت کردن از عقل نباشد هم این نشانها از خود باز جوی اگر باز یابی در خود خُئِكَ ترا و خنك آنرا که با تو صحبت دارد.

اکنون اوّل باری چنان باید که خدای را برای خدایی پرستی یا خلاص و صفاوت چنانکه در کاری که می کنی هیچ ریا نباشد زیرا که هر چه دران ریا باشد خدای عَزَّ وَجَلَّ نپذیرد چنانکه خیر بدان ناطق است قال النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قال اللهُ عَزَّ وَجَلَّ: (أَنَا أَغْنِي الشُّرَكَاءَ عَنِ الشُّرْكِ فَمَنْ عَمِلَ لِي عَمَلًا وَأَشْرَكَ فِيهِ غَيْرِي فَأَنَا مِنْهُ بَرِيٌّ وَهُوَ لِلَّذِي أَشْرَكَ) پارسای خیر چنین باشد که رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می گوید که خدای عَزَّ وَجَلَّ فرمود من بی نیازترین شریکاتم از کارهای بانبازی پس هر که کاری کند مرا از کارهای من که او دران انباز کند کسی دیگر را با من من از آنکار بیزارم و آن کار آن شریک راست پس چون حق سبحانه و تعالی از کار بانبازی بیزارست در کار وی شریک شرط نباشد.

دیگر چون کار یا خلاص کردی چنان باید که آن کار بفرمان خدای و رسول باشد نه بفرمان دیو و دیو مردم و از هر چه ترا نمی کرده اند ازان پرهیز کنی تا ازان قوم باشی که میگوید: (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ * فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ * القمر: ۵۴-۵۵) و هر نیکی که خدای عَزَّ وَجَلَّ وعده کرده است نه ناپاکانرا و هر جائیان را زیرا که هر که او با هر کسی نشیند و از هر جوی آبخورد هرگز احوال او راست و پیراسته نباشد و متقی نباشد.

دیگر چنان باید که با هر که نشینی بدی او اقتدا نکنی به نیکی او اقتدا کنی و هیچ کسی نباشد که نیکی و بدی در وی نباشد مهتر صلوات الله علیه می گوید:

(خُذْ مَا صَفَا وَدَعِ مَا كَدَرَ). دیگر از دنیا و کار دنیا و طلب دنیا بدون قناعت کنند و در کار دین بمرتفع گرایند و بدون قناعت نکنند. دیگر با مردمان خلق نیکو ورزید و معاملات چنان کنید که اگر ایشان با تو کنند روا داری. دیگر چون در دل خود دوستی دنیا و مدح و ثنای خلق بینی زینهار که در چوالم غرور و پنداشت خود نشوی که هم بران بمانی و هرگز هیچ مقام نرسی از مقامات راه دین و دوستان خدای عزّ وجلّ. دیگر گفتار زبان با عزم دل راست باید کرد زیرا که چون این دو راست نباشد هیچ کار راست نباشد دیگر دست و پای و فرج و شکم و حلق و چشم و گوش از ناشایستیها نگاه باید داشت که هر یکی دری است که فتنه در آید ازین درها و بدار الملك شود و دار الملك را بهم برآرد و مشوش گرداند و دار الملك در دنیا دل اولیای اوست چنانکه می فرماید: (قلوب أحبای دار ملکي) و اگر چه این همه اندامها بمر جای می روند چون دل بجای باشد تدارك توان کرد اما چون دل تباه باشد هیچ فائده ندهد چنانکه خبر بدان ناطقست قال النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: (إِنَّ فِي الْجَسَدِ لِمَضْغَةٍ إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ) پارسى خبر چنین باشد که رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید بدرستی که در تن هر کسی پاره گوشت است چون آن پاره گوشت بصلاح باشد هفت اندام او بصلاح باشد چون پاره گوشت تباه باشد همه تن وی تباه باشد و آن پاره گوشت دل است و پاسبانى دل فریضه است زیرا که دل نظاره گاه حق است نظاره گاه حق را از خاشاک و سواس خالی باید داشت تا حرمت نظاره گر نگاه داشته باشی.

قال النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: (إِنَّ لِلَّهِ أَوَانِي وَأَحَبَّ آيَةٍ اللهُ إِلَيْهِ مَا رَقَّ مِنْهَا وَصَفَا وَآيَةُ اللهُ فِي الْأَرْضِ قُلُوبُ عِبَادِهِ الصَّالِحِينَ) پارسى خبر چنین باشد که رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می گوید بدرستی که مر خدای را عزّ وجلّ آئیهها است و دوستر آئیه خدای عزّ وجلّ بدو آنست که نیکتر و صافتر باشد و آئیه خدای عزّ وجلّ در روی زمین دل دوستان اوست که ایشان مصلحان باشند دلهای ایشان بنزد خدای عزّ

وجلّ قدری و منزلتی تمام دارد و آن صفاوت و رقت ازان باشد که در آن دل نه حسد باشد و نه کینه و نه دوستی دنیا و نه حرص و نه دوستی خلق و نه فضول و نه امل و نه طلب جاه درین همه زاهد باشد و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: (ما عُبدَ الله بشيءٍ أفضل من الزهد في الدنيا) پارسی خبر چنین باشد که رسول الله صلی الله علیه و سلم می گوید هیچ کسی خدایا عزّ وجلّ عبادت نکند فاضلتر از آن که در دنیا زاهد شود و لابد چنین باشد چنانکه رسول صلی الله علیه و سلم می گوید: (رأس كلّ طاعة الحبّ في الله وحبّ أولياء الله والبغض في الله).

دنیا دشمن خدایست و هرگز با دوستی دشمن کسی دوستی آنکس راست نیاید پس ب همه حال هر که دعوی دوستی خدای عزّ وجلّ می کند باید که هر چه حق دشمن دارد او دشمن دارد و هر چه او دوست دارد آنکس هم دوست دارد و مردمان در مثل گویند بیت:

هر که با دشمن من دوستی آغاز کند * در وحشت که فرا بسته بود باز کند
قال النبی صلی الله علیه و سلم: (ازهد في الدنيا يُحبك الله وازهد فيما في أيدي
الناس یحبك الناس) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه و سلم می گوید
زاهد گرد در دنیا تا خدای عزّ وجلّ ترا دوست دارد و زاهد گرد از آنچه در دست
مردمانست تا ترا دوست دارند قال النبی صلی الله علیه و سلم: (إذا أراد الله بعبد خیرا
جعل فیہ ثلاث خصال فقها فی الدین وزهدا فی الدنیا وبصرا بعیوبه) پارسی خبر چنین
باشد که رسول صلی الله علیه و سلم می گوید هر آنگاه که خدای عزّ وجلّ به بنده ای
خیری خواهد سه چیز بدهد اول فقه در دین و زهد در دنیا و بینا گرداند او را بعیب او.
و یقین می باید داشت که اصل همه خیرات و طاعات و کرامت و صفاوت و علم
نافع و حکمت و سعادت در زهد دنیا بسته است هر که خدایا عزّ وجلّ بچاشت
و شام باور داشت این همه از وی باور داشت و هر که بچاشت و شام باور نداشت
مگر ویرا بهیچ چیزی باور نداری که همه باد است و غرور قال النبی صلی الله علیه

وسلم: (ما من عبد زهد في الدنيا إلا أنبت الله الحكمة في قلبه وأنطق بها لسانه وبصره بعيوب الدنيا ودوائها ودوائها وأخرج منها سالما إلى دار السلام) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید هیچ بنده نیست از بندگان خدای عزّ وجلّ که او در دنیا زاهد شود که نه خدای عزّ وجلّ حکمت در دل او برویاند و آنرا بزبان او می راند و او را بینا گرداند بعیب دنیا و درد آنرا و داروی آنرا بدو نماید و او را ازان بیرون آرد و می برد تا بهیشت ای دوستان و عزیزان ما بنگرید بدین روز چند که در دنیا می باشید بدین سبزه او غره مشوید که او چون من و چون تو بسیاری یاد دارد و بر باد داده است و بر خواهد داد بیت:

ای دل بچه زهره خواستی یاریرا* کو چون تو بیاد داده بسیاری را رعایتها و اسباب دنیا که ما بر ساخته ایم و کار خدای عزّ وجلّ بر دام بسته ایم که ما دوستان خداییم و این همه بر خلاف قول خداست هر چه موافق قول خدای و رسول خدای نباشد آن نه راه خدای باشد چنانکه خبر بدان ناطقست قال النبی صلی الله علیه وسلم: (إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَبْغَضَ عَبْدًا بَعَثَ إِلَيْهِ مَلَكًا فَقَالَ ظَاهِرٌ عَلَيْهِ نِعْمَتِي فَإِنِّي أَبْغَضُهُ وَأَبْغَضَ صَوْتَهُ وَأَبْغَضَ أَنْ يَسْأَلَنِي وَيَدْعُونِي وَإِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا بَعَثَ إِلَيْهِ مَلَكًا فَقَالَ تَابِعْ عَلَيْهِ الْمَصِيبَاتِ وَإِنِّي أَحْبَبُهُ وَأَحْبَبَ صَوْتَهُ وَأَحْبَبَ أَنْ يَسْأَلَنِي وَيَدْعُونِي) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید که خدای عزّ وجلّ چون بنده دشمن دارد بفرستد بسوی او فرشته ای را و گوید که نعمت من برین بنده ظاهر گردان و هر چه می خواهد بدو می ده که من او را دشمن می دارم و آواز او دشمن می دارم که از من چیزی خواهد و چون خدای عزّ وجلّ بنده دوست دارد فرشته ای را بفرستد و گوید پیوسته کن برین بنده من بلاهای متواتر تا او بمن نالد و مرا میخواند که او را و خواندن او را دوست دارم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: (إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا ابْتَلَاهُ وَإِذَا أَحْبَبَهُ الْحَبِّ الْبَالِغِ اقْتِنَاهُ) قیل یا رسول الله وما الاقتناء قال: (لا یتروک له مالا ولا ولدا) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید

چون خدای عزّ وجلّ بنده را دوست دارد اورا به بلاها مبتلا کند چون آن دوستی بحد کمال رسد وبالغ گردد اقتناء کند اورا گفتند یا رسول الله اقتناء چه باشد گفت اورا نه مال ماند و نه فرزند.

نشان دوستی حقیقی اینست که گفته آمد اگر امروز کسی را که در کوی توبه آمد يك تاي نان زیان شود ازین صد مدعی بینی که بیایند که این سیلی بدل قفای فلانست که می خوری چون راه روندگان چنین شدند و راه بری با چنین قوم افتاد لا جرم بر سیرت اولیا و بر طریقت و نشست و خاست و وقت و حال و احوالهای ایشان پیدا می آمد ازین صد هزار حال محال در قیامت و در حلقه درویشان و محققان بيك جو نخرند و چندان نمند تر گردن ایشان زنند و در قیامت رداء آتشین بر گردن ایشان افکنند می پندارند این قوم که این راه گذاشته است غلط کرده اند ولیکن مرد کور و کُرّ و مُبْرَسَم هیچ تمییز نتواند کرد در هیچ نوع و کر بهیچ حال فرق نکند میان آواز خوش و ناخوش و کور میان سیاه و سفید و سرخ و زرد فرق نتواند کرد و مبرسم میان تلخ و شیرین و شور فرق نتواند کرد لا جرم کارها چنین گردید که قفا از عطا باز می ندانند و حلوا از ألو و راه از بی راهی و هر یکی چندان دعوا دارند که لا تسأل زخار ای برادران و عزیزان و دوستان ما که قدم اول در راه ایمان درست دارید و توبه باخلاص کنید و در کار خدای تعالی بقول هر کسی کار مکنید و از راه شریعت دست باز مدارید و بقول خدای و رسول کار کنید تا زود بمنزل خواهید رسید و در چاه حیرت و زحیر گرفتار نمانید و بقرائی هر نا أهلی و بی علمی و بی معرفتی فریفته مشوید قال النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: (أَكْثَرُ مَنَافِقِي هَذِهِ الْأُمَّةِ قَرَاؤُهَا) پارسى خبر چنین باشد که رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ میگفت بیشتر از امت من که منافق باشند قرّایان باشند و قال النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: (اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ مِنْ جَبِّ الْخَزْيِ) قيل يا رسول الله وما جبّ الخزي قال: (وَادٍ فِي جَهَنَّمَ أَعَدَّتْ لِلْقَرَّاءِ الْمَرَاتِينِ) پارسى خبر چنین باشد که رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می گوید باز داشت خواهید از خدای عزّ وجلّ ازان چاه خواری

گفتند یا رسول الله آن چاه خواری چیست گفت وادی است در جهنم ساخته اند
قرّایان و مرثیان را که کار بروی و ریای مردمان کنند و قرایی می کنند و خود را بقرایی بر
خلق می بندند آن کارهای آراسته و آن رسمهای نظام داده همه از کار دنیاست نه از
کار دین پیغامبر صلی الله علیه و سلم می فرماید: (أنا وأتقياء أمّتي براء من التكلّف)
من و پرهیزکاران امت من از همه تکلفها برائیم و قال النبی صلی الله علیه و سلم:
(لتأتیّکم من بعدی دنیا مجلّلة تأکل ایمانکم كما تأکل النار الحطب) پارسی خبر
چنین باشد که رسول صلی الله علیه و سلم می گوید زود بود که بیاید پس مرگ من
دنیای آراسته و در چشم شما بزرگ و آن ایمان را بخورد چنانکه آتش هیزم را بخورد اما
این همه اخبار و روایات و علم و تجربه بیان کردیم تا مگر یک نیازمند برین راه برود
و مقصود او حاصل گردد.

و بحقیقت می دادم که هر که را ابلیس از راه برده است یکی باز نیاید و بدین
سخن خندد ولیکن این ازان کفر ریزهای دیگر است قال النبی صلی الله علیه و سلم:
(أتدرون أي أهل الايمان أفضل ايمانا) قالوا الملائكة قال: (هم كذلك بل غيرهم) قالوا
من هم قال: (هم أقوام يأتون من بعدی هم في أصلاب الرجال فيؤمنون بي ولم يروني
و يجدون الورق المعلق و يعملون بما فيه فهم أفضل أهل الايمان ايمانا) پارسی خبر
چنین باشد که رسول صلی الله علیه و سلم پرسید از یاران مهاجر و انصار گفت شما
دانید تا از أهل ایمان ایمان که فاضلتر است گفتند ایمان فرشتگان گفت این خود
هست بجز از ایشان می گویم گفتند ایشان که اند یا رسول الله گفت ایشان گروهی
اند که از پس ما بیایند و ایشان هنوز در پشت پدرانند چون بیایند بما ایمان آرند ما را
نادیده و بیابند کتاب خدای عزّ و جلّ و ورق معلق که هر کسی خبری می گویند ایشانرا
ایشان آن ورق را فرا گیرند و بدان کار کنند ایشان اند از أهل ایمان که ایمان ایشان
فاضلتر است اکنون اگر برادران و دوستان ما می خواهند که ازین زمره باشند دست
بقرآن و اخبار زنند و بدین کارها و گفتارهای نابکار و بدین آهنهای سیم اندود غره

مشوید که آنرا هیچ اصلی نیست ما ازین بسیار تجربه کردیم بجز حسرت وندامت حاصل نیامد در هر کاری که کسی می کند که دران نشست وخواست شریعت وحل وحرمت نباشد آن همه از نهاد اهل هوا وبدعت وضلالت ودیو ودیو مردم باشد ازان حذر باید کرد که دران هیچ فایده نباشد نماید ولیکن نیاید چنانکه حق سبحانه وتعالی می گوید قول الله جلّ ذکرة: (كَسْرَابٍ بِقَيْعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا * النور: ۳۹) هر که میخواهد که از عمر وروزگار خود بر خوردار گردد اورا در همه آیام خود هر چه می کند حرمت وشریعت وأدب نگاه باید داشت تا از روزگار خود بر خورداری یابد وآنچه اصل است تای چند یاد کرده آید تا بدانند وکار کنند واز توبه وعبادت عمر خود بر خوردار کردند انشاء الله تعالی.

فصل آخر: اکنون بدانید برادران وعزیزان من که هیچ کار وهیچ چیز نیست که نه آن کار وآن چیز را نفع وضرر است هر که نفع وضرر آن کار از هم باز نداند هرگز نفع آن نیابد چون کسی را یار وقرین نیک افتد فراخور باشد وزود بمقصود رسد واز حدیث نشست وخواست که قومی با یکدیگر می نشینند چاره نیست که آدمی را از هم نفسی چاره نیست زیراکه پدر ما آدم صلوات الله علیه در بهشت بود وهرگز ممکن نیست که کسی در دنیا جایی خواهد یافت خوشتر وخزمتر ودلکشای تر از بهشت چون آدم را در آنجا مونس می بایست از هم جنس خویش کسی را نرسد که گوید مارا به هم نفس نیاز نیست چون چنین است لابد از هم نفسی ویاری وقرینی چاره نیست اکنون سخن اینجاست تا بدانی که یار وقرین نیک کیست تا روزگار بر تو تباه نکند چنانکه ازان آدم کرد صلوات الله علیه از خدای تعالی مونس می خواست خدای تعالی حوا را از پهلوی چپ آدم بیافرید گفت تا همجنس تو باشد تا ترا دل نگیرد.

وصفت آدمی چنین است که بی مؤنس زندگانی نتواند کرد لابد هم قرین بباید وقرین شاخی باشد از مرد وهر کرا قرین نیک آمد سعادت دو جهانی او بر آمد وهر

کرا قرین بد افتاد هلاک از روزگار او بر آمد پس حمد باید کرد با قرین نیک و نشست و خاست تو با نیک مردان باشد تا روز قیامت حسرت و ندامت نباید خورد و اگر قرین بد باشد می باید گفت: (یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین فبئس القرین).

هر آفتی که مردم را پیش آید از قرین بد پیش آید و هر نیکویی که یابد از قرین نیک یابد و قرین نیک و بد در اصل و نسب و خویشی و قرابتی نبسته است زیرا که هیچ قرابتی و نزدیکی از آدم صلوات الله علیه بیشتر نخواهد بود که با حوا بودی مگر تا حوا آدم را از کجا بکجا افکند و آن سگی که با أصحاب کهف قرابتی کرد بنگر که بسبب او یقین ایشان یکی ده شد و هر جا که خدای ایشانرا یاد کرد آن سگ را با ایشان یاد کرد چنانکه در مصحف مجید می گوید: (سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ * الكهف: ۲۲) إلى آخر القصة.

قرین نیک مرد را از درکات بدرجات رساند و قرین بد از درجات بدرکات رساند پس نیک گوش باید داشت تا با هر که می نشینی چون می نشینی و با هر کسی نشینی و با هر کسی قرینی نکنی و با هر که سخن گویی بر مقدار فهم و عقل گویی مکابره نکنی و راز خود با هر کسی نگویی و بسخن هر کسی فریفته نشوی در کار احوال انسان نباید نگریست و نه در اقوال و لاف ایشان و هر که او بخویشتن نشاید ازو حذر بخت بود و اگر تقدیر کنم که قرین بد بکسی افتاد اگر او را برنگ خود تواند کرد نیکو باشد زیرا که جمله مشایخ طریقت همه مفسدان و زندان و دزدان را و مبتدعانرا و گمراهان را برنگ خویش کردند و اغلب مَرَدَانِ خدایا رنگی و بوی باشد که هر که آن رنگ و بوی بشنود و به بیند هم از آن قوم گردد اما چنان باید که بر پنداشت این کار نکند که آنگاه هم چنانکه در مثل گویند مصرع:

خر شد که دو شاخ آرد بنهاد دو گوش

و اگر قرین بد نه دران کوشد که ترا از راه ببرد بی عقلی نباید کرد و حذر باید کرد پیش ازان که ترا هلاک کند اما بدانکه اکنون خود قرین بد کیست و نشان او

چیست وقرین نیک کیست و نشان او چیست هر قرینی که تو او را بینی وبا او نشست وخواست کنی که خدای ویاد کرد خدای را بر دل وزبان تو تازه دارد آنگاه او قرین نیک است وهر که با او نشینی واورا بینی که خدای ویاد کرد خدای بر دل تو فراموش کند بحقیقت بدان که او قرین بد است ازو حذر باید کرد واین اصل بزرگست در شناخت قرین نیک وبد.

اکنون باز آمدم بدین طریق اهل صلاح ونشست وخواست درویشان وکسی که وی زاویه داری کند اول باری بدانکه زاویه داری کسی را مسلم شود که او رنگ هر کسی نگیرد ودر راه دین وسنت راسخ بود وتلخ از شیرین باز داند وشور از ترش باز داند وبوی خوش از گند وحق از باطل وسنت از بدعت باز داند وکفر از ایمان باز داند وپاک از پلید باز شناسد وطاعت از معصیت وخیر از شر بداند آنگاه در زاویه باز کشاید تا هر مسافری از هر قوم وهر طبقه که رسند بیاسایند سخت نیک باشد وهیچ کار فاضلتر از آسایش دل مسلمانان نیست خاصه که غریب واهل صلاح باشد واگر کسی در سرای باز نهد تا غربا ومسلمانان را راحت رسد چنان باید که آن مرد که در سرای باز نهد عیب پوش مسلمانان باشد نه عیب بین ایشان. وباید که آن مرد که در سرای باز نهد از بھر مهمان ومسافران چنان باید که جوانمرد وسخی طبع باشد وهر که در سرای وی شود از بھر نان پرده او ندرد وبه مهمان هیچ طمع نکند وچیزی که ویرا لابد بکار آید اگر دارد از وی دریغ ندارد ونان از سگ وگبر وجهود وترسا باز ندارد زیراکه هر که می آید روزی خویش میخورد وبدانکه روزی کسی بر دست تو بدو رسد پس متی بر وی نتوان نهاد وچنان باید که خودرا جز حمالی نداند واگر نه چنین باشد او را در سرای باز نهادن مسلم نیست وچنان باید که از بھر نانی که بکسی دهی او را بسیاری رنجه نداری واز هیچ نوعی بر وی منت نه نھی ودر اعتقاد ومذهب او تصرف نکنی وانخویش نیز در سر او نکنی وچون بر راه راست باشی سخن هر کس در گوش نگذاری وهیچ مسلمانی نباشد که

او بيك تاي نان نيرزد هر وقت كه مؤمنی كه در سرای تو در آيد هر مردمی كه بتوانی كرد دريغ نباشد و هيچ خدمت و مراعات و شفقت از مهمان دريغ نبايد داشت چون در سرای باز نهادی بھر چیزی سبك سنگی نبايد كرد و دل مهمان نگاه بايد داشت كه ذخيره ايست كه بر دست مهمان بدان جهان می فرستی و آنكس أمين تست أمين خود را و حمال و بقال خويش را نيكو گسل بايد كرد تا فردا آن امانت نيكو با تو رساند.

و هر دو تن كه با يكديگر نشست و خاست می كنند يقين می بايد دانست كه هر دو را در قيامت از حق يكديگر پيرسند هم از گفتار و كردار و از بد و نيك هيچ ضايع نخواهد بود هر چه می كنند و می گویند همه بریشان می نويسند چیزی چنان بايد كرد و گفت كه از خواندن آن در قيامت تشوير نيابند تا حق نشست و خاست بجای آورده باشی.

و اين قوم كه با يكديگر می نشينند و سماع ميكنند و بآن مشغول می باشند بنگر تا ايشانرا آن مسلم هست يا ني بحقيقت بدانكه هر درویشی كه او را محبت غالب نگشته است كه از هوا بسته است و محبت او بر عقل او چندان زور نكرده است كه آن محبت عشق گرديده است او را سماع مسلم نيست كه از بھر آن می گويم تا چنين کسی نباشد او را سماع نگرده زيرا كه چون عاشق گردد همه را جمال معشوق بيند و همه آواز معشوق شنود او در محبت حق چنان غرقه باشد كه همگی دل او محبت حق دارد چون هر چه شنود همه از او شنود اگر بيت گويد و اگر شعر گويد او را دل بهيچ چیز ديگر مشغول نشود مگر بمحبوب خويش ازان می گويم كه او را سماع مسلم باشد اما زلف و خال و موی و قد و بالا و سيم برو لاله رخ و شكر لب و با دام چشم اين و مانند اين هرگز مسلم نگرده و هر كه از اين نوع چیزی بر حق سبحانه و تعالى سماع كند كفر است و تشبيه البته اين و مانند اين نشايد گفت و از اين چیزها كه می زند هيچ مسلم نگرده كه سر از بند شريعت بيرون برد و اگر نه بهيچ حال مسلم نگرده و هر چه كنند همه را استغفار حاجت باشد و اگر نكنند و استغفار لازم نه بينند

شاخیست از ضلالت اما اگر کرده شود واستغفار بر آن واجب بیند باستغفار نیکو شود ودر اصل می نگردد هر چه رسول صلی الله علیه وسلّم وصحابه او نکرده اند نباید کرد واگر کنی استغفار بر آن واجب باید داشت واگر نه شاخی عظیم است از بدعت اما آنکسانی که ایشانرا محبت غالب گردد ازان ایشان کار دیگر است وآن همچنان است که کسی مسافر گردد یا بیمار گردد اگر دران کارهای وی بعضی تقصیر افتد معفو عنه باشد کسی که دیو یا پری سایه بر وی افکنند قلم فتوی از وی برخیزد اگر دیگری را در محبت حق تعالی چنان غرقه شود که ساعتی از خود فراتر شود بدان نیز با وی چیز نتوان گفت اما باید که چنین باشد اما هرکه این سخن بر دام بندد ونه این باشد زود بمقام زندیقی رسد اما اگر این بود زود بمقام صدیقی رسد وهرچه رنگ هوا دارد آن بهتر بود که مرد محقق گرد آن نگردد.

وچنان باید که درویشان که چون بخلقه نشینند از بھر تعلیم علم نشینند تا با صحابه رسول صلی الله علیه وسلّم مانده کرده باشند نه از بھر بطر وسماع هوا آمیز اما از بھر تعلیم ویاد کرد حق سبحانه وتعالی باید نشست تا در مرغزار بهشت باشند آنگاه اگر در میان ایشان کسی را وقتی وحالتی باشد از سر آن حالت نعتی بر گویند که با حالت وی راست آید وباحوال وی ساخته باشد آن زیانی ندارد زیراکه جمله مشایخ آن روا داشته اند وکرده اند آنچه قومی بنشینند ودر هیچ طاعت وعبادت نباشند مگر بسماع وبسیار وقت باشد که نماز نیز در سر آن کنند ونشست وخاست همه در سرود گفتن ودف زدن وبالش زدن فرا سرآرند این هیچ کس از ارباب طریقت وأصحاب حقیقت مسلّم نداشته اند خاصه هر کرا باشد در حلقه درویشان نشانند ووقت باشد که مستورات نیز در آیند برخی بنظاره وبرخی خود دعوی آن کنند که ما خود عین کاریم ومردان وزنان بهم در یک خانه آینده وخودرا محرم یکدیگر دانند البته که هیچ پیر وارباب طریقت روا نداشته اند واین راه خرم دنیا باشد نه طریق درویشان چنان نباید کرد ورضا نباید داد که بکنند که آنجا فرّ فسادها بسیار تولد کند.

این راه درویشان با قومی ناجوانمردان افتاد خراب کردند هر جا که ازین کاهلی بی دیانتی زندیق رنگی منافق طبعی بود درین راه درویشان آمدند و هر کسی مرقعی در بر افکندند و خود را درین قوم بستند که این عالم درویشان عالم بلند است و ولایت فراخ و دولتی بی نهایت هر ناپیراسته و ناتراشیده روی باستانه دولت ایشان نهادند و خود را در میان این قوم افکندند که ما ازیشانیم و هم ازین ناکسان قومی به پیری نشستند و بر هر یکی قومی مریدان گرد آمدند و برخاستند و گرد جهان بر می آیند و مشتی حکایت‌های بدروغ فرا یافتند و ازین شهر بدان شهر و ازین ده بدان ده و ازین پیر بدان پیر و ازین زاویه بدان زاویه آمد و شد فرا گرفتند و اسلام را خراب کردند و این همه از زاویه داران جاهل افتاد است در میان درویشان که باز با کوف در یک آسانه فرود آمدند تا مسلمانی در سر این چنین پارسایان شد و مصلحان اگر بدین کوی فرو شویم این را پایان نیست.

اما اگر دوستان ما را می باید که از زمره درویشان باشند چنان باید که با هر کسی ننشینند و از هر جوی آب نخورند و هر کسی را آنجا بخود راه ندهند که نه آرموده باشند و نشست و خاست با علما کنند و دوستی با اهل تحقیق کنند و در راه دین و شریعت اقتدا بعلمای محقق متقی متوکل کنند از اهل مجاز و زیغ و بدعت دور باشند و در راه حقیقت اقتدا با اهل صفة و درویشان رسول صلی الله علیه و سلم کنند و اگر راه و روشی بودی بهتر از آن درویشان رسول صلی الله علیه و سلم از خدای عزّ و جلّ نخواستی که (اللهمّ احنینی مسکینا و ائمتنی مسکینا و احشرنی یوم القیامة فی زمرة المساکین) پس درست شد که بهترین همه چیزها فقر است و بهترین همه طریقها طریق فقر بران ببايد رفت و از هر کسی چیز نباید شنید و بر راه هر کسی نباید رفت و گرد هر محالی نباید گردید و از هر که حال محال آرد دور باید بود و بدان لافهای بدروغ غره نباید شد و از آن کسانی که درین شیوه باشند هر چند دور تر توانی بود سودمند تر باشد زیرا که آن حالهای محال بدروغ مردم فریفته کند هر عاقل که دران نگردد گوید

بهمه حال چیزی است که این کس می کند اما آن حال که راست باشد خود همه را
برنگ خویش کند و هرگاه که قومی از درویشان و اهل تحقیق خواهند که ساعتی
بایکدیگر بنشینند چنان باید که بحرمت و شفقت نشینند و بر یاد کرد خدای عزّ و جلّ
و اگر چنان است که خواهند که چیزی بر خوانند بیاید کوشید تا هیچ نا محرمی را آنجا
نگذارند و اول بقرآن خواندن ابتدا کنند و بآخر ختم بقرآن کنند و از ابیات و اشعار
چیزی برخوانند که اگر کسی را بر حق سبحانه و تعالی سماع کند کافر نگردد و اگر
کسی را وقت خوش گردد او را بدان باز گذارند و احوال او بنشوند و اگر کسی را جامه
خرقه شد ملك وی ازان بر نخیزد در جامه او تصرف نکنند مگر او در کار ایشان
کند و اگر جامه کسی مجروح شود بستم از وی بنکشند که ملك تو ازین بر خاست
و این ازان درویشان شد آن هیچ راه نیست چنان نباید کرد و اگر کنند حرام است.

وبالله التّوفیق والإستعانة

تمّ تحریر الكتاب بعون الله وحسن توفيقه

في أواسط شهر شعبان سنة ستة وثلاثين وثمانمائة

تأريخ تحریر ۸۳۶ هـ. [۱۴۳۳ م.]

مکتوب هفتاد و یکم

نقطه دایره هدایت و سداد مرکز مهبط ولایت و رشاد هادی مصالح صلاح مبدأ
و معاد متکاء اصحاب اعتماد و ارباب استناد غفران پناه رضوان دستگاه مروّج طریقه
یقین شیخ سیف الدین بن عروة الوثقی محمد معصوم و نبیره امام ربّانی مجدّد ألف ثانی
شیخ احمد فاروقی سرهندي قدس الله تعالى أسرارهم العلي فرمايد كه: (... في غايه
العمّال) الذّكر الذي لا تسمعه الحفظة يزيد على الذّكر الذي تسمعه الحفظة سبعين
ضعفا رواه البيهقيّ في شعب الايمان عن عائشة رضي الله تعالى عنها اذكروا الله حاملا
قيل وما الذّكر الحامل قال الذّكر الخفي. ابن المبارك في الزّهد عن حمزة بن حبيب
مرسلا خير الذّكر الخفيّ وخير الرّزق ما يكفي. رواه أحمد في صحيحه عن سعد قال
الله تعالى (من ذكرني في نفسه ذكرته في نفسي ومن ذكرني في ملأ من الناس ذكرته
في ملأ خير منهم واطيب) رواه ابن ابي شيبة عن ابي هريرة... در طریقه ما مدار
وصول بدرجه کمال مربوط برابطه محبت است به شیخ مقتدا. طالب صادق از راه
محبتی که به شیخ دارد اخذ فیوض و برکات از باطن او می نماید و بمناسبت معنویه ساعه
برنگ او می بر آید. گفته اند فنا في الشيخ مقدمة فناى حقيقى است ذکر تنها بی
رابطه مسطوره و بی فنا في الشيخ موصل نیست ذکر هر چند از اسباب وصول است
لیکن غالبا مشروط برابطه محبت و فنا در شیخ است. آری این رابطه تنها با رعایت
آداب صحبت و توجه و التفات شیخ بی التزام طریق ذکر موصل است و در سلوک
و تسلیک اختیاری که به طرف دیگر وابسته است مدار کار بر وظائف و اُوراد و اذکار
است و بنیاد معامله بر ریاضات و أربعينات و به پیر طریقت به این مثابه رجوع نیست.
و درین طریق که طریق صحابه کرام است علیهم الرضوان افاده و استفاده انعکاسی
است صحبت شیخ مقتدا با رعایت آداب کافی است و وظائف و اذکار و طاعات نیز
از ممدات و معاونات است. صحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوات الرّاکیات

والتَّسْلِيمَاتِ وَالتَّحِيَّاتِ النَّامِيَاتِ فِي حَصُولِ كَمَالَاتٍ بِهٖ شَرْطِ إِيمَانٍ وَتَسْلِيمٍ وَانْقِيَادِ كَافِيٍّ بُوَد. لِهَذَا رَاهِ وَصُولِ دَرِينِ طَرِيقَهٗ أَقْرَبُ گَشْتَهٗ اسْتِ وَدَرِ اخْتِذِ فَيَوْضِ وَبَرَكَاتِ از شَيْخِ كَامِلٍ مَكْمَلِ كَهُولِ وَصَبِيَّانِ وَشَيْوُخِ وَاحْيَاءِ وَامَوَاتِ بَرَابَرِ اَنْدِ رِيَاضَتِ دَرِينِ طَرِيقِ عَالِيٍّ كِهٖ مَتَضَمَّنِ اَنْدَرَاكِ نَهَائِتِ اسْتِ دَرِ بَدَائِتِ اَتْبَاعِ سُنْتِ سَنِيَهٗ اسْتِ وَاجْتِنَابِ از بَدْعَتِ نَامَرُضِيَهٗ. طَرِيقِ مَا طَرِيقِ دَعْوَتِ اسْمَا نَيْسْتِ اَكَابِرِ اَيْنِ طَرِيقِ اسْتِهْلَاكِ دَرِ مَسْمَايِ اَيْنِ اسْمَا اخْتِيَارِ فَرَمُودَنْدِ. از نَسْبَتِ اَيْنِ بَزْرگَوَارَانِ اِگَرِ اَنْدَكِ بَدَسْتِ اَفْتَدِ اَنْدَكِ نَيْسْتِ زِيْرَاكِهٗ نَهَائِتِ دِيگَرَانِ دَرِ بَدَائِتِ اَيْشَانِ مَنْدَرَجِ اسْتِ اسْتِمَاعِ فَرْمَايَنْدِ كِهٖ شَغْلِ بَاطِنِيٍّ دَرِ طَرِيقَهٗ مَا اِقْسَامِ اسْتِ قَسْمِ اَوَّلِ ذِكْرِ اسْمِ ذَاتِ اسْتِ وَطَرِيقِ اَيْنِ ذِكْرِ اَنْ اسْتِ كِهٖ طَالِبِ رَا بَايْدِ كِهٖ زَبَانِ خُودِرَا بَكَامِ بِيچَسپَايَنْدِ وَبِهٖ جَمْعِ هَمْتِ مَتَوَجِهِ قَلْبِ صُنُوبَرِيٍّ كِهٖ دَرِ چَپِ وَاقَعِ اسْتِ گَرَدَدِ وَاَيْنِ قَلْبِ صُنُوبَرِيٍّ اَشْيَانَهٗ قَلْبِ حَقِيْقِيٍّ اسْتِ كِهٖ از عَالَمِ اَمْرِ اسْتِ وَاَنْ رَا حَقِيْقَتِ جَامِعَهٗ نَيْزِ گُويَنْدِ. وَلَفْظِ مَبَارَكِ اللّٰهِ رَا دَرِ دَلِ بِهٖ طَرِيقِ خَطُورِ بَگَذَرَانَنْدِ وَبَزَبَانِ دَلِ اَيْنِ لَفْظِ خَطُورِ بَگُويْدِ بِي اَنْكِهٗ صُورَتِ دَلِ رَا تَصُورِ كَنْدِ وَنَفْسِ رَا بَنْدِ نِهٖ كَنْدِ وَدَرِ ذِكْرِ گَفْتِنِ هَيْچِگُونَهٗ اَنْ رَا دَخَلِ نِهٖ كَنْدِ. نَفْسِ بَطُورِ خُودِ مِي اَمْدَهٗ بَاشْدِ وَازِ لَفْظِ مَبَارَكِ اللّٰهِ ذَاتِ بِيچُونِ خُواهِدِ وَهَيْچِ صِفَتِ اَنْ مَلَاخِظَهٗ نُنْمَايْدِ وَازِ ذَرُوهٗ ذَاتِ بِهٖ حَضِيضِ صِفَاتِ فَرُودِ نِهٖ آيْدِ وَازِ تَنْزِيَهٗ بِهٖ تَشْبِيَهٗ نَگَرَايْدِ بَايْدِ دَاَنْسْتِ كِهٖ هَمچَنَانَكِهٗ قَلْبِ بِهٖ جَانِبِ دَسْتِ چَپِ دَارْدِ چَنَانچِهٗ بَا لا گَزْدَشْتِ رُوحِ بَدَسْتِ رَا سْتِ تَعَلُّقِ دَارْدِ. اَنْ نَيْزِ مَحَلِّ ذِكْرِ اسْتِ).^[۱]

مناقب شيخ الإسلام أحمد التّامقي الجامي قدّس سرّه العزيز

كنيت وى ابو نصر أحمد بن ابي الحسن است ووى از فرزندان جرير بن عبد الله البجلي رضی الله عنه كه در سال وفات رسول صلی الله عليه وعلى آله وأصحابه وسلم ايمان آورده است ووى رضی الله عنه بسيار بلند قامت و با جمال بوده است و أمير المؤمنین عمر ويرا يوسف اين امت نام نهاده است.

(۱) محيي السنّة محمد سيف الدّين فاروقي مجدّدى در سنهٔ ۱۰۹۶ هـ. (۱۶۸۴ م.) در سرهند شريف وفات يافت.

حضرت شیخ را حق سبحانه و تعالی چهل ودو فرزند داده بوده است سی ونه پسر و سه دختر و بعد از وفات وی چهارده پسر و سه دختر باقی مانده بود و این چهارده پسر همه عالم و عامل و عارف و کامل و صاحب تصنیفات و صاحب کرامات و صاحب ولایت بوده اند.

وی قدس سرّه اُمّی بوده است که در سن بیست ودو سالگی توفیق توبه یافته و بکوه رفته و بعد از هجده سال ریاضت در چهل سالگی ویرا به میان خلق فرستاده اند و ابواب علم لدنی بر وی کشاده و زیاده از سی صد تایی کاغد در علم توحید و معرفت و علم سیر و حکمت و طریقت و اسرار حقیقت تصنیف کرده است که هیچ عالم و حکیم بر آن اعتراض نکرده است و نتوانسته و این تصنیفات همه بآیات قرآن و اخبار رسول صلی الله علیه و علی آله و سلم مقید و مؤید است شیخ قدس سرّه در کتاب سراج السائرین آورده است که اکنون شصت و دوساله ام که تا این غایت صد و هشتاد هزار مردست که بر دست ما توبه یافته اند و بعد از آن بسیار سال دیگر زیسته شیخ ظهیر الدین عیسی که یکی از فرزندان ایشانست در کتاب رموز الحقایق آورده است که تا آخر عمر بر دست پدرم ششصد هزار کس توبه کرده اند و از راه معصیت بطریق طاعت باز آمده و ولادت حضرت شیخ در سنه احدی و أربعین و أربعمائه بوده است و وفات وی در سنه ست و ثلاثین و خمسمائة [۹۵ = ۴۴۱ - ۵۳۶] رحمه الله علیه.

النّاصب الجّامی الخراسانی الصوفی توفی سنة ۵۳۶ ست و ثلاثین و خمسمائة. من تصانیفه: أنس المستأنسین. أنیس التائبین. بحار الحقیقة. دیوان شعره فارسی. رسالة السمرقندی. روضة المذنبین و حنة المشتاقین. سراج السائرین فی ثلاث مجلدات. السّرّ المکتوم فی الطلسمات. فتوح الرّوح. کتاب الإعتقادات. کتاب التذکیرات. مفتاح النّجاة و غیر ذلك.

نبذهای است از

نصایح و مناجات

راهرو طریقت پیر هدایت

شیخ بزرگوار خواجه عبد الله

أنصاری رحمه الله الباری

نصایح و مناجات راهرو طریقت پیر هدایت شیخ بزرگوار
خواجه عبد الله أنصاری رحمه الله الباری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أی درویش بدانکه دنیا جهان غرور است نه شهرستان سرور، غداره ایست
غریبشه و مکاره غدر اندیشه، زخم نیش بی مرهم است و مطلقه ابراهیم آدم است،
گریخته غفلت و بدنامی است رانده حضرت بایزید بسطامیست، خانه محنت
و بیداد است انداخته جنید بغدادیست، جرعه جانسوز تلخی است پشت پازده شقیق
بلخی است، خود پرستان دون همت را دیر است مردود أبو سعید أبو الخیر است،
بگذاشته انقیاست برداشته اشقیاست، هر که طالب او ذلیل و زبان عذر او کلیل اهل
عبرت را اینست دلیل (قل متاع الدنیا قلیل).

أی سالک اگر از حضرت الهی طمعی داری و خواهی رستی کوش در زهدات
و بر کلمه شهادت رفتی در شب کور جوانی تا در روز قیامت چه توانی، برکی افزای
از عملها و ترک نماهای املها که امل اکسون تلبیس است و افسون ابلیس، خصوصا
بوعظ بی اشتباه (الدنیا ساعة) و لفظ پر اشتباه (فاجعلها طاعة) گذر کن بشورستان
و نظر کن بگورستان تا بینی چندین مقابر و مزار و خفته نازنینان صد هزار، جهد کردند
و کوشیدند و در تاب حرص و امل جوشیدند، بآب و رنگ جهان شیفته شدند و برنگ
غنائم و اثقال فریفته شدند. بدریاها در آمدند و بکھسارها بر آمدند، از جواهر دره ها
واز زر و سیم صره ها بشور و بیم بر میان بستند حيله نمودند و نقد ربودند عاقبت
مردند و حسرتها بردند، القصه انبارها انباشتند و غم دنیا بر دل بگذاشتند. ناگاه از
کنار امل کشانیدند و جمله را شربت اجل چشانیدند.

دنیا چیست خسی وای بر کسی که غافل ماند از فردا (واتبع هواه فتردی)،

نه بینی چندین هزار امنای امین و نقبای روی زمین و هنرمندان متنوع و خردمندان متضرع که عالمی عتبه ایشان بوسیدند عاقبت مردند و پوسیدند. آری سرانجام همانست و پایان انجام همان.

ای نفس از مرگ بیندیش وامل بردار از پیش، وگر نه دوزخ جای و ماوای تو وای تو، بین دوستان پاك و عزیزان زیر خاك که دعای ترا جویانند و بزبان حال گویانند که ای جوانان غافل و پیران بیحاصل دیوانه اید که چنین در خوابید و بیگانه اید که در نمی یابید که در خاك و خون خفته ایم و چهره در نقاب چون خفته ایم هر یکی ماه دو هفته ایم و در هفته از یاد شما رفته ایم، ما نیز پیش از شما برباط کامرانی بودیم و انبساط جهانیانی مینمودیم. پستان عروس دنیا مکیدیم عاقبت تلخی مرگ چشیدیم و از زندگانی وفا ندیدیم. تا خبر شد هر یکی را علی حده تند باد (مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً) بباد فنا بر داده و بخاك فنا افتاده. نه از اهل و عیال دیدیم مرحمتی و نه از مال و منال یافتیم منفعتی. هم قانعیم با این همه ندامت اگر در پیش نبودی روز قیامت، اکنون نه مارا بالشی نه قماشی نه فرشی نه فراشی. نه حره نه حرمی نه نقده نه درمی. نه وجوهی نه جباهی نه شکوهی نه سپاهی. نه امکان صوت و صدائی نه سامان نطق و ندائی کیستیم مشتی گدایی، حظ ما از دنیا حرمانست شحم و لحم ما نصیب کرمانست، وقتی که مارا امکان بود گوهر در کان بود، می یافتیم فراغبالی و داشتیم خوش حالی، نکردیم هنری و نجستیم خبری، در پریشانی افتادیم و بر همان جان دادیم، اگر ندارید جنون در ما نکرید کنون که روح هر يك می زارد و اشك بحسرت میبارد و مصیبت حال خود میدارد حاصل ما نه تا نیست در پردها پشیمان نیست بر کردها.

ای مژده یافتگان (لَهُمُ الْبُشْرَى) چه می کنید این کنده پیر شوهر کش را، روی آورید براه و درما کنید نگاه که نه از نام ما خبریست و نه از اجسام ما اثریست، ابدان ما ریزیده و اشخاص ما پوسیده کله های ما کوفته و مقبره ما ناروفته، خانمان ما خراب منزل و مکان ما تراب، در بستر ما دیگری نائب یتیمان ما از خانه غائب، طره طرار

ما باد برده ولاله رخسار ما خاک خورده، ابروی خمیده ما هلاک نرگس دیده ما بخاک. عقیق لبان ما گرد آمیخته و در دندان ما در لحد ریخته، بلبل فصیح زبان فرو بسته حقه یاقوتی دهان در هم شکسته، جوارح چابک ما و اعضای نازک ما زخم خورده شورستان و خاک توده گورستان، مرغ روح از ما رمیده و خاک حسرت از خاک ما رمیده عبرت زاینده گانیم و موعظت آیندگانیم، بیاد دهانی در بندیم و بیاد زبانی خرسندیم، و آن هم مجملیست نامفسر و دولتیست نامیسر، ما در خاک تیره و شما در خواب (إنّ فی ذلك لعبرة لآولی الألباب).

آی سالک نشان خردمندی و مآرب هنرمندی آنست که چون این کلمات را در نظر آری باید که دل از اغلال غفلت بدر آری، وامل را بگذاری و دل از دنیا برداری، و پیش از رحلت ازین دنیا حاصل کنی زاد تقوی، و بر هر چه شوی مالک گویی (کلّ شیء هالك). تا عون الهی باشد نصیر (غفرانک ربّنا وایک المصیر).

لهی بجزمت آن نام که آنی و بجزمت آن صفات که چنانی بفریاد ما رسی که توانی، اگر بانگ کنم گویی دعویست و گر خاموش نشینم گویی بی معنیست. اگر بخندم گویی شقراقست و اگر گریم گویی زراقست.

آی یکتای بی دگر وی دانای بی فکر بکرم در عجز ما نگر، حلاج انا الحق گفت تاج دار شد عبد الله حق گفت با جدار شد.

لهی اگر بنده گانرا عقاب کنی طومار کرم تباه شود اگر کرده ما در گردن ما کنی رویها سیاه شود.

آی درویش بامدادان که بر خیزی در آینه نظر کن اگر رویت خوبست کار زشت مکن، و اگر زشت است دوکار زشت بهم جمع مکن، هرچه موجود است حجاب معبودست، موجود از پیش بردار تا بمعبود رسی، اگر بنده تو ترا بایستی چنان زیستی که ترا شایستی، هر کرا قدم بر سر هفت اختر رسیده باشد قلمش بر هفت کشور کشیده باشد. علمی که از قلم آید از آن چه خیزد علم آنست که حق

تعالی در دل بنده ریزد، بخدا که دود از آتش وگرد از باد چنان نشانی ندهد که مرید از شیخ وشاگرد از استاد، همه را نیستی مصیبت ومرا غنیمت، کار دان کار میراند ومدعی ریش میجنباند، اگر میدانی که میداند پشیمان شو واگر نمیدانی که میداند مسلمان شو. ازو خواه که دارد ومیخواهد که خواهی ازان خواه که ندارد ومیترسد که ازو بخواهی. تو راه نرفته از آن نمودند ور نه (مصرع):

که زد این در که درش نکشوند

اگر تو خالقرا بشناختی بمخلوق نپرداختی.

ای کریمی که بخشنده عطای وی حکیمی که بوشنده خطای وی صمدی که از ادراك جدایی وی احدی که در ذات وصفات بیهمتایی وی خالقی که راهنمایی وی قادری که خدایی را سزایی حال مارا صفای خود ده ودل مارا هوای خود ده چشم مارا ضیای خود ده مارا آن ده که آن به ومگذار مارا بکه ومه.

إلهی عبد الله را عمر بکاست وعذر نخواست، إلهی بنام آن خدایی که نام او راحت روح است وپیغام او مفتاح فتوح وسلام او در وقت صباح مؤمنانرا صبح وذکر او مرهم دل مجروح ومهر او بلا نشینان را کشتی نوح است عذر مارا پذیر وبر عیبهای ما مگیر.

ای جوانمرد درین راه مرد باش ودر مردی فرد باش با دل پر درد باش.

ای دلیل هر برگشته وی رهنمای هر سرگشته خواندی تأخیر کردم فرمودی تقصیر کردم، إلهی عمر خود بر باد کردم بر تن خود بیداد کردم، إلهی بسازکار من منگر بکردار من هر چه گویم رستم شغلی دگر دهی بدستم.

إلهی از پیش خطر واز پس را هم نیست دستم گیر که جز فضل تو پناهم نیست، ای بود ونبود من ترا یکسان از غم مرا بشادی برسان.

إلهی إقرار کردم بمفلسی وهیچکسی ای یگانه که از همه چیزها مقدسی چه شود گر مفلسی را در نفس آخر بفریاد رسی.

إلهی چون با تو نمیگویم افکار میشوم چون با تو میگویم سبکبار می شوم،
إلهی ترسانم از بدی خود بیامرز مرا بخودی خود. إبلیس در آسمان زندیق شد ابوبکر
در بتخانه صدیق شد.

بر گناه دلیری مکن که حق صبور است خویشتن را غرور مده که او غفور
است، بیدار شو که بیگانه میشود مبادا که آخر کار تو تباه شود، گناها را بتقدیر إله
دان تا بیگناه آبی طاعت را بتوفیق الله دان تا براه آبی.

إلهی در دلهای ما بجز تخم محبت خود مکار و برین جانهای ما جز الطاف
و مرحمت خود منگار و برگشتهای ما جز باران رحمت خود مبار.

پادشاهها گریخته بودیم تو خواندی ترسان بودیم بر خوان (لا تقنطوا) تو نشاندی،
إلهی بر سر از خجالت گرد داریم و در دل از حیرت درد داریم و رخ از شرم گناه زرد داریم.
إلهی اگر دوستی نکردیم دشمنی هم نکردیم.

اگر چه بر گناه مصریم بر یگانگی حضرت تو مقرریم. إلهی در سر خمار تو
داریم و در دل اسرار تو داریم و بزبان اشعار تو داریم.

إلهی اگر گوئیم ثنای تو گوئیم و اگر جوئیم رضای تو جوئیم.
إلهی بنیاد توحید ما را خراب مکن و باغ امید ما را بی آب مکن. کشت ما را بی
گیاه مکن و بگناه روی ما را سیاه مکن.

إلهی بر تارك ما خاك خجالت نثار مکن و ما را ببلائی خود گرفتار مکن.
إلهی آنچه بر ما آراستی خریدیم و از دو جهان محبت تو بر گزیدیم جامه بلا
بریدیم و پرده عافیت دریدیم.

إلهی بایسته تو پیش از اطاعت مقبول و نابایسته تو پیش از معصیت مجهول.
إلهی بلطف ما را دستگیر و پای دار دل در قرب کرم و جان در انتظار و در پیش
حجابها بسیار حجابها از پیش بردار و ما را بما باز مگذار یا رحیم و یا غفار یا حلیم و یا ستار.
إلهی دلی ده که در کار تو جان بازیم جانی ده که کار آن جهان سازیم. تقوی

ده تا از دنیا ببریم روحی ده تا از عقبی بر خوریم. یقینی ده تا در آرز بر ما باز نشود
قناعتی ده تا معده حرص ما باز نشود.

إلهی دانایی ده تا از راه نیفتیم بنیای ده تا در چاه نیفتیم. دست گیر که
دست آویزی نداریم بپذیر که پای گریزی نداریم.
إلهی در گذار که بد کرده ایم آرم دار که آزرده ایم. طاعت مجوی که آن نداریم
از هیبت مگوی که تاب نیاریم.

إلهی مگوی که چه کار کرده که دروا شویم میسر که چه آورد دید که رسوا شویم.
إلهی توفیق ده تا در دین استوار شویم عقبی ده تا از دنیا بیزار شویم، نگاه دار
تا پریشان نشویم براه آر که سرگردان نشویم.

إلهی بیاموز تا سر دین بدانیم بر افروز تا در تاریکی نمانیم، تلقین کن تا آداب
شرع بدانیم توفیق ده تا در خلاب طمع نمانیم، تو نواز که دیگران نوازند تو بساز که
دیگران نسازند، همه را از خود پرستی رهایی ده همه را بخود آشنایی ده، همه را از مکر
شیطان نگاه دار همه را از کینه نفس آگاه دار.

إلهی دلی ده که طاعت افزایش طاعتی ده که ببهشت راه نماید، علمی ده که درو
آتش هوا نبود عملی ده که در او روی ریا نبود، دیده ده که عز ربوبیت تو بیند دلی
ده که ذلّ عبودیت تو گزیند، نفسی ده که حلقه بندگی تو در گوش کند جانی ده که
زهر حکمت را بطبع نوش کند.

إلهی تو ساز که ازین معلولان شفا نیاید تو کشا که ازین مغلولان کاری نکشاید.
إلهی بصلاح آر که نیک بی صلحانیم جمع دار که نیک پریشانیم.
إلهی ظاهری داریم شوریده باطنی داریم در خواب سینۀ داریم پر آتش دیده داریم
پر آب گاه در آتش سینۀ سوزانیم وگاه در آب چشم غرقاب.

إلهی اگر نه با دوستان تو در رهیم آخر نه سگ أصحاب کهف درگهیم، آنکه
بجان زنده است از زندگانی محروم است آنکه جان بداد زنده حی قیوم است، اگر سر

این کار داری خیز و قصد راه کن نی زاد برگیر و نی همراه را آگاه کن عاقبت را بناز سخن کوتاه کن، هزار نوحه گر نه بس مرا وقتی که سر بزانی خویشم هزار مطرب نه بس مرا وقتی که از تو اندیشم. دوستی او مارا هست کرد ورها کرد نشانی فرا داد و نشانه بلا کرد، روزگاری او را می جستم خود را می یافتم اکنون خود را می جویم او را می یابم. لقمه حرام و راضی شدن بنام الله داند که مامی بود تمام، بلایی که ترا مشغول کند بدو به از عطایی که ترا مشغول کند ازو، همه عیشها در بی عیشیست همه توانگریها درویشیست دانی که زندگانی کدام است آنکس که همیشه بی نام است و از حق بر دل وی پیام است و بر زبان و دل او ذکر دوست مدام است دنیا او را دام است و عقبی با او بی نظام است از هردو او را مولی تمام است، انتظار را طاقت باید و مارا نیست صبر را فراغت باید و مارا نیست، بندگی کردن جز ملک را بر بنده حرام است تو او را بنده باش همه عالم ترا غلام است. کشته دیدی از جور زمان من آتم تشنه دیدی میان دریا من همانم، هر کوه که نه بر آورده مهر اوست هامونست هر آب که نه از دریای اوست همه خونست.

أبو معشر بلخی گوید (رحمة الله علیه) کی بر من شش چیز واجب است، دو بزبان دو بر دل دو بر تن، آنچه بزبان است ذکر خدا و سخن به نیکو و آنچه بر دل است بزرگ داشتن امر خدا و شفقت بر خلق و آنچه بر تن است طاعت خدا و رنج خود از خلق برداشتن.

إلهی از هیچ همه چیز توانی و هیچ چیز نمایی هر که گوید تو چنین و چنانی تو آفریننده این و آنی.

إلهی ضعیفم خواندی و چنین است هر چه از من آید در خور اینست، اگر با خدا ناز داری پیرانرا نیاز آری زهد و زاری از بھر مرداری و آنگاه تو کیستی بگو باری، انکار مکن که انکار شوم است انکار کننده ازین دولت محروم است، سرفرو آر تا بھر دری در کیزی همت بلند دار تا بھر خسیس نیامیزی، خوش خوی باش تا بھر دلی بیاویزی، طاعت رها مکن چون کردی با بھا مکن، سخن با تو میگوید من ترجمان تیر

قهر بر جان تو او میزند من کمانم، اگر جان ما در سر این کار شود شاید که مارا این کار جان میفرماید.

إلهی اگر تو خواهی همه آن کنی که خواهی چون همه آن کنی که خواهی پس ازین مفلس بیچاره چه خواهی، دوستی را آن شاید که در وقت خشم بر تو بخشاید، اگر در آبی در باز است و اگر نیایی حق بی نیاز است. محبت در زد و محنت آواز داد دست در عشق زدم هرچه یادآباد خوش چیز است عالم نیستی هر کجا که بیستی کسی نگوید که کیستی، دفع تقدیر ترا توان ندارم عذر تقصیر بر خود را زبان ندارم، چون درمانی فراری تنی چون کارت برآید عاصی منی، عیبی که در شماست دیگرانرا ملامت مکنید داد طاعات نداده دعوی کرامت مکنید، از دیدار شناخت نیاید دیدار بر مقدار شناخت آید، اگر بقا میخواهی در فناست و اگر باقی میخواهی خداست چون از خودی خود رستی بحق پیوستی. عذر بسیار خواستن بی مروتیست عذر قبول نکردن بی فتوتیست، دیوانه بهار دید گفتا دی است، جنیدن هر کسی از آنجاس که وی است.

إلهی اگر نه آغاز کارستی لاف مهر ترا هرگز که پارستی، اگر نه ترا حدیث ایمن ساختی پسر عمران بطلب ار نی کی برخاستی، اگر نه ترا این معنی بایستی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم قاب قوسین را چه شایستی.

إلهی اگر در تو مینگرم می نازم وگر بخود در مینگرم در نیازم و اگر با نفس مینگرم می گدازم. رباعی:

(یا رب ز تو آنچه من گدا میخوام) * (افزون ز هزار پادشاه میخوام)

(هر کس بدر تو حاجتی میطلبد) * (من خود بجهان از تو ترا میخوام)

إلهی از بخت خود چون به پرهیزم واز بودنی کجا گیرم. رباعی:

(اندر ره حق تصرف راز مکن) * (چشم بدخود بعیب کس باز مکن)

(سر همه بندگان خدا میداند) * (در خود نگر وفضولی آغاز مکن)

نوع دیگر از نصایح

بدانکه اول چیزها خداست عزّ وجلّ و باز گشت همه چیزها باوست، چون او دهد کسی نتواند که بستاند، تو او را نگاه دار تا ترا نگاه دارد عمر را در پرستش او صرف کن، نمایندۀ صراط مستقیم حق تعالی را دان، عقل را بنیاد ایمان شمر، پیغمبر را زنده دان، قرآن را امان دان، نماز و روزه و حج و زکاة و غزرا بگزار و فراموش مکن، صبور باش تا بمراد رسی، خوی نیک برای مردم اهل دار، بر نیکوکار بمانه جوی مباش، بر پیره زنان اعتماد مکن، محثانرا در خانۀ خود راه مده، وفا از مردم اصلی چوی که خطا نکند، دلرا و جامه را پاک دار تا بمراد رسی، با مردم فرو مانه منشین، خویشان درویش را دلخوش دار بدترین عیبی بسیار گفتن را دان، عمر در نادانی بآخر مرسان، بیاموز و بیاموزان، علم اگر چه دور باشد بطلب. تا بسنت رسول الله صلی الله علیه و سلم عمل کرده باشی که (اطلبوا العلم ولو بالصلین)، کم گوی و کم خور و کم خفت، در سختیها صبر پیشه گیر، بر گذشته وشکسته و ریخته افسوس مخور. تمامی زندگانی با عافیت و صحت شناس، زیرکی، تمام عافیت شناسی را نام نه، عمر را عنایت دان تندرستی را غنیمت شمر، اجل را در هیچ حال فراموش مکن، آنگاه ترس که ایمن باشی، از فقر و جهاد فخر کن، پنهان خود را به از آشکار دار، ندیم جهان دیده را گزین، با سپهد سخن مگوی، از سلطان قاهر و جابر بر حذر باش و اندک عفو او را بسیار دان. عفو از هیچ سزاوار دریغ مدار، با هیچ بدی همدستان مباش، بلا را بصدق دفع کن، اگر مجال بود تدبیر با عاقلان کن، پیران کار دیده را حرمت دار، از آموختن علم و پیشه عار مدار، کار از خود چنان نمای که از آن در نمایی، جرم و بختان بر هیچکس مننه تا انفعال بتو باز نگردد، تا نیکو نیندیشی مگوی سود هردو جهان در صحبت دانا شناس، معیوب را شوم دان، جمع مال را اقبال و خرج ناکردنش را ادبار و وبال دان، خود را از همه عالم کمتر دان، بیهوده گویی را سر همه فتنها دان. دوستی نمودن دشمن را دوستی مدان، توانگری مطلق خرسندی را دان. رضا دادن بفساد را سر معاصی دان، عالمانرا دانا و بینا شمر، نادانرا زنده مشمر، نسیه را مال مدان،

برآوردن حاجات را بزرگ کاری دان، دلیری بی سلاح را نادانی دان، از تقوی زاد آخرت بساز ناشنیده مگوی تا نپرسند مگوی، تنرا در دریا‌های آرزو غرقه مکن، بغم کسان شادی مکن، محال را با هیچ تأویل باور مکن. هیچکس را بخصومت و جنگ وعده مده. از فرمانبرداری نفس حذر کن. ما را فدای تن کن، تن را فدای مآل کن، دوست را بتواضع بنده کن، از گناه لاف مزین عزت را از هیچ سزاواری باز مدار، در سفر خود را از آن خوشتر دار که در حضر داشتی، اگر صلح بر مراد نرود جنگ را باش، گمان خلق در حق خود خطا مکن، در جایی که باشی کستاخ مباش که خدای تعالی با تست، در مهمات ضعیف رأی وسست همت مباش، عهد را در حالت غضب و سخط نیکو دار، چیزی مگوی که عذر باید خواست. چون پیش بزرگی نشینی همه گوش باش، چون او سخن گوید تو خاموش باش. در جایگاه تهمت مرو، بنده که فروختن خواهد در خانه مدار، غم با کسی گوی که از تو کم تواند کرد، سرّ خود با زن مگوی، بیمار را ونادان را ومست را پند مده، شغل اگر چه خورد بود بنا آزموده مفرمای، دوستان را از عیب خود شان آگاه مکن، چون بخانه کسان در آبی چشم را صیانت کن، مرد مرا بمعامله بیازمای آنگاه دوستی کن، بهترین زندگانی نیکنامی را شناس مردمان را بچرب زبانی مفریب، با صاحبان دولت مکاوت مکن، بعیب خود بینا باش تا بجایی رسی، با دشمن مشورت مکن چون کردی هر چه او گوید مشنو، خود را از معتمدان کردان تا بر تو اعتماد کنند، بزیارت مرده وزنده برو، راحت از رنج طلب، دستی می جنبان تا کاهل نشوی، روزی از خدا دان تا کافر نشوی، پای از کلیم خود دراز مکن، بظاهر فریفته مشو.

إلهی همه از فردا ترسند من ازدی، ای دیر خشم وزود آشتی در این نومیدم بگذاشتی با ما تا بکی کرک آشتی.

إلهی بنده را از سه آفت نگاهدار از وسواس شیطانی وهوای نفسانی وغرور نادانی.
إلهی تو برحمت خویش ومن بحاجت خویشم تو توانگری ومن درویشم.
إلهی ببهشت و حور چه نازم مرا دیده ده که از هر نظری بهشتی سازم. باش تا

راه مصاف و اشود سواره از پیاده جدا شود، هر که نور اخلاص یافت از ریا خلاص یافت، طاعتی با ریا آراسته چون خانه ایست عاریتی خواسته. رباعی:

(خواهی که در این زمانه فردی کردی) * (واندر ره دین صاحب دردی کردی)

(روزان و شبان بگرد مردان میگردد) * (مردی کردی چو کرد مردی کردی)

هر دل که در او تخم محبت پاشیدند عالم خط ملامت بر آن دل کشیدند، با دشمن ظاهر جنگ کردن آسان است کار با دشمن باطن است که قصد او بایمانست. چون باد مباح که بهر ناکسی وزی چون آتش مشو که با هر خسی در آویزی چون آب مباح که بهر ناجنس بیامیزی چون خاک باش که با هر اهل سازی، دین در سر درم مکن دل در سر شکم مکن ای پارسای دین فروش دین خود را بلقمه مفروش.
لهی اگر در فتنهای آخر زمانیم سزای آنیم که روزان و شبان در عصیانیم، هشیار باش که عقبه باریک است کم خسب که گور تنگ و تاریک است کرامات نه بر آب رفتن است کرامات عین حقیقت جستن است، بهار سه است بهار تن بهار دل بهار جان بهار تن ادب است بهار دل وفاست بهار جان بقاست.

در این راه نفسی باید مرده دلی میباید زنده جانی میباید فرخنده، ما دلی داریم مرده نفسی داریم زنده جانی در تفرقه وایامی پراکنده، مصلحت دوستی را آنکه سزاوار باشی که از عطا افکار باشی، عام بر آنند که تا دعا نبود اجابت نبود خاص بر آنند که تا اجابت نبود توفیق بدعا نبود، دنیا نه سرای آسایش است اگر آسایش است آنهم آزمایش است، از زندگانی در عذابیم گویی بر آتش کبابیم نه بیداریم ونه درخواهیم، بزرگ چیزی از ما فوت شد عمر گذشت ووقت موت شد.

لهی نه در بندم نه آزادم از تو نه رنجورم نه دلشادم، در سخاوت چون باد باش که بر هر کس وزی ودر شفقت چون آب باش که بهر کشتی برسی اما در صحبت وحشی باش که با هر کس نیامیزی، قرآن از دوست یادگار است چون دوست حاضر است با یادگار چه کار است.

إلهی (یحیهم) تمام است (یحیونه) کدام است، هر که نه عاشق است مستور است روزرا چه کند آنکه شب کور است، تو در نام توانگری ودر کیسه دانکی نه از خراب خراج میخواهند زهره بانگی نه. بهشت به بها نه می دهند به بها نه می دهند، نشان زهد سه چیز است کوتاه گرفتن امل حقیر دیدن عمل نزدیک دانستن اجل.

در هر کاری یاری طلب کن، سرمایه عمر توحید را شناس و تقوی را بنیاد آن. اعتقاد پاك را گنج بی زوال شمر، بصیر بلندی جوی طاعت حق را غنیمت شمار، دنیا پرست مباش که خدای تعالی را پرستیده باشی، سلاح از علم ساز، از راستی شفیع انگیز. نجات نفس در عبادت جوی. سخن از عبادت گوی. همه وقت مرگ را یاد دار. گذشتن از خود رسیدن بحق دان. نفس را مراد مده که بسیار خواهد. بزهاده جاهل اعتقاد مکن. خویشتن شناسی را سرمایه بزرگ دان، بر طاعت حریص باش تقوی را حصن حصین شناس از دشمن دوست نما حذر کن، از نادان مغرور اجتناب نمای. ناشنیده و نادیده مگوی، مردمرا بافراط منکوه و مستای، آنکه بگوش شنیده هوش دار، راست گوی و عیب مجوی، راستی که بدروغ ماند مگوی اگر چه زیان رسد، در جواب تعجیل منمای قول از راستی باز مگیر، تا نپرسند مگوی، تا نجویند مرو، مفروش آنچه نخرند، در گذار تا در گذارند از خود لاف مزن بلا را نتیجه هوا دان، آنچه نهاده بر مگیر، ناکرده کرده مشمر، دلرا بازیچه دیو مساز، هر چه بر خود روا نداری بر دیگران روا مدار، بنده حرص مباش، خفته غفلت مشو، نان همه کس را مخور نان از هیچکس دریغ مدار از درویشی مترس، از توانگری مناز، از داده خدای تعالی خور تا کم نشود، سرمایه بارزوی سود بسیار از دست مده، سودی که در آخرت دارد بگذار، امانت نگه دار تا توانگر باشی، عافیت بفرمان نفس از دست مده، از دشمن خانگی بیشتر ترس، از عاجز نوکیسه وام نخواه، با نشناخته همسفر مباش اندک خودرا به از بسیار دگران دان، تا بتوان نیاز خودرا بر خلق عرضه مکن، منت بدار منت منه، مردم آزاری بر خود راه مده، خویشتن را بنده چیز کسان مساز، حاجتروایی را کار بزرگ شمار عقوبت باندازه گناه کن بهر جای که باشی خدایرا حاضر دان، کستاخ مرو عورتانرا بر مردان استوار

مدار، از عادت فرو مایگان پرهیز کن، عهد را با وفا رسان، وقت را غنیمت دان، دوستی دلها درستی و کم آزاریست، خود را از حال خود غافل مساز، تا از محاسبه خود نپردازی در دیگران شروع مکن، مگو آنچه نتوانی شنید، سعادت دنیا و آخرت در صحبت دانشناس، توانگری که زدرویشی ایمن بود قناعت است، از دوست بیک جفا مگرد، دوست را در خشم آزمای، مصاحب را در وقت نیستی تجربه کن.

بدانکه خیر نیست مگر در صحبت سه تن عالمی که ترا از عیب تو باز دارد و بر پرهیز آرد درویشی که در صحبت او متواضع باشی و بخیرات پیوندی صاحب دلی که بر سر وی ابر رحمت بارد مگر ازان چیزی بر تو بارد.

ایمان بر سه وجهست بیم است و امید است و مهر است، بیم چنان میباید که ترا از معصیت باز دارد، امید چنان میباید که ترا بطاعت آرد و مهر چنان میباید که در دل تو تخم محبت کارد.

إلهی اگر چه دور میدانند نزدیکتر از جانی هر نشانی که دهند برتر ازانی. مزدوران از تو بمزد راضی و عاصیان خجل از مستقبل و ماضی، بروز خنده و شب خواب و دل در جمع اسباب، اگر مشتاق نیازمندی کو طریق نیازمندی، از جان به تن چرا خرسندی، و دل خود را چرا چنین می پسندی.

إلهی ما را از سه چیز نگاه دار از محرومی در وقت بار و از مناقشت بروز شمار و از خجالت بوقت دیدار.

إلهی سه چیز ما را کرامت کن صحت تن و فراغت دل و صفای وقت.

داری بخور و بخوران تا نمیری همچو خران. کفر از اسلام پیش و هوا از کفر بیش خدا پرست درویش توانگر و هوا پرست توانگر درویش.

إلهی اگر من توانستمی که از جرم بگذشتمی خود به اول جرم بر نداشتمی، چون جرم من منم توبه من چیست چون عذر پذیرفت در همه عالم چون من کیست، چون حاضر است بادب زی چون ناظر است بطرب زی و ابسته او را علت نیست

ناوابسته‌ی او را حیلت نیست، از بوده نالم یا از نابوده از بوده محال است واز نابوده بیهوده، عدل او پنهان است وفضل او آشکار او هم گوید که برخیز وهر گاه که قصد کنم بکستاخی سرم کوبد که مگریز.

یکی را دوست میخواند ویکی را میراند وکس سر قبول ورد او نداند، ابلیس را از آسمان میراندن ابو بکر را از بتخانه می خوانند، ابلیس در آسمان زندیق شد ابو بکر در بتخانه صدیق شد، این کار هدایت است تا با که عنایت است.

إلهی بنده جرم کرد وخسته دل وآلوده دامن شد منادی کرم آواز داد که نصیب مغبونان باش رحمت سبقت گرفت فضل وکرم ضامن شد لاجرم سگی آن سبع را ثامن شد. إلهی اگر تن محروم است دل مطیع است واگر بنده گنهکار است کرم تو شفیع است.

إلهی مارا خواستی وما آن خواستیم که تو خواستی مارا بیارستی چنانکه خود خواستی. إلهی من چه اهل خواست ودر خواستم از نیک وبد خویش بکاستم سر عنایت بدست کفایت نه من پیراستم اگر گنج عز خود در خرابی عجز من نمی من بدین راستم، کریم روز آخر حق خویش میخواه چون من در روز اول بود خویش نخواستم هر بنده که بندگی کند آزادی یابد کمال مرد در بندگیست وعزت وی در تواضع وافکنندگیست، یار نیک بهتر از کار نیک، یار بد بدتر از مار بد، یار نیک ترا بعدر آورد یار بد ترا بعجب آورد، یار نیک ترا بایمان بر آورد ویار بد ترا از ایمان بر آورد نعوذ بالله اگر یار نیک داری طرب کن اگر نداری طلب کن. صحبت با صالحان دار که صحبت را اثر است مس در صحبت کیمیا افتاد زرگشت هسته خرما بدست دهقان افتاد درخت پر برگشت وانگاه بدست هیزم کش افتاد خاکستر گشت، اما دیده پاک باید تا پاک بیند جوهری استاد باید که در از سنگ ریزه چیند، دانی که دیده سر را که نگاه دارد آنکه دیده را در سرنگاه دارد، وجز بر دوست نگمارد، اگر تو خودرا بشناختی از شادی ونشاط بگداختی اگر صحبت خودرا در یافتی با هر دو عالم نپرداختی.

إلهی هرکه پنداشت که ترا بخویش شناخت نه ترا ونه خویشرا شناخت، بدانکه تن خدمت را بدل رساند و دل معرفت را بجان پس از شناخت و خدمت میسای یکرمان. إلهی نظر خود بر ما مدام کن و این شادئ خود بر ما تمام کن مارا برداشته خود نام کن بوقت رفتن برجان ما سلام کن، صدیقان از گناه پشیمانند و از طاعت خجل عذر بر زبان دارند و تشویر در دل، کیتی فانی و تباه و مولی دوست و همراه، بنده آنی که دریند آنی، مهر از کیسه بردار و بر زبان نه مهر از درم بر دار و بر ایمان نه.

إلهی برین بساط پیاده مانده ایم رخ بھر که می آریم اسب بر ما میدواند از آنکه فرزین طاعت ما کج میرود دران ساعت که در شاه مات اجل مانده باشیم و دو اسبه رخ بدار بقا نهاده و فرزین ارادت در بند حیرت از مرکب علم و عمل پیاده مانده از پیل دیو صورت مان در امان دار، توانگران بزر و سیم نازند و درویشان قوت از (نحن قسمنا) سازند.

یافت رضای حق در سه چیز است اول شکستن هوا دوم از پیش برداشتن سوا سیوم کمکردن نام و نوا.

درویشی چیست ظاهری بی رنگ و باطنی بی جنگ درویشی نه نام دارد ونه ننگ نه صلح دارد ونه جنگ، دنیا را بر خلق پاش وزنده می باش خوش باش و درون کس مخراش آنچه در پیشانی پیر پنهانست آن نھان به از هردو جهانست، نظر پیر کیمیاست وجود مرید را زر کند چشم پیر اژدهاست دل مرید را زیر وزیر کند.

إلهی شراب شوق در جان منصور حلاج افزون شد آن شراب دران ننگنجید بسر بیرون شد، ابلیس آزان جرعه بیافت جاوید ملعون شد بجرعه از آن شراب او پس قرنی میمون شد.

إلهی کسی که ترا عمری خواند نسزد که امیدش واماند، دل در خلق مبند که خسته شوی دل در حق بند تا رسته شوی، اگر پایداری در بند او دار و اگر سری داری در کمند او آر، دوست دریاست باقی همه جوی اگر در جویی از دریا جوی.

عبد الله گنجی بود پنهانی کلید او بدست خرقانی ناگاه برسیدیم بچشمه

زندگانی چندان و اخوردیم که نه عبد الله ماند نه خرقانی، درخت را آب و طفل را شیر باید شریعت را استاد طریقت را پیر باید.

إلهی نه ظالمی که گویم زینهار، ونه مرا بر تو حقی که گویم بیار کار تو داری میدار این بر داشته خود را فرو مگذار، درویش آب در چاه دارد، ونان در غیب نه تمنا در سر ونه زر در جیب، جوینده گوینده است ویا بنده خاموش گفت نوشیست همه زهر و خاموشی زهریست همه نوش. هر چه بزبان آید بزبان آید، نفس بت است و قبول خلق زناز جمله حقیقت بگفتم بیکبار، محبت با محنت قرین است عاشق را بلا در پیش و دیگران را در کمین است، توحید آن نیست که او را یگانه دانی توحید آنست که او را یگانه باشی، آنچه تراست ندانم روزی کیست و آنچه روزی تست ندانم در دست کیست.

إلهی اگر من بمیرم در مملکت خلل آید و مرا دیر ازین جهان بدل آید که من در مملکت بکارم و از دو کیتی یادگارم، از حسین منصور حلاج پرسیدند که محبت چیست گفت، (اؤلها جبل و آخرها قتل) اول رسنست و آخر دار اگر سر این داری دار و اگر نه در گذار.

إلهی آمرزیدن ابوبکر و عمر چه کار است رحمتی که گر همه را نرسد چه مقدار است، اگر بر آب روی خسی باشی و اگر بر هوا پری مگسی باشی دلی بدست آر تا کسی باشی، در ظاهر کعبه بنا کرد که آب و گل است و در باطن کعبه بنا کرد که جان و دل است، آن کعبه احجار است و این کعبه اسرار است، آن کعبه طواف اصناف خلائق است، و این کعبه مطاف نظر خالق است، آن کعبه بنای ابراهیم خلیل است و این کعبه بنای ربّ جلیل است، آنجا مروه و صفاست اینجا مروت و وفاست، آنجا محل صفاتست اینجا تجلی ذات. رباعی:

(در راه خدا دو کعبه آمد منزل) * (یک کعبه صورتست یک کعبه دل)

(تا بتوانی زیارت دلها کن) * (کافزون ز هزار کعبه باشد یک دل)

یار باش بار مباح گل باش خار مباح.

إلهی دیده ده که دشمن بیند افکار شود چون دوست بیند هزار شود. یکی چهل سال علم آموزد و چراغی نیفرزد یکی سخنی گوید و دل خلقی بسوزد، دشوار است دشوار است تا از خود زهی کار است، ای از يك قطره منی در ترا زوری قدرت چند منی، هان گمان بد نبری که از گمان خود بر نخوری، سخن حلاج شنیدم نه قبول کردم و نه انکار من نه صرافم مرا بقبول و انکار چه کار، هر که خواست بار او از دل ما برخواست. همه از روز پسین ترسند من از روز پیشین هر که بر خود بندد بر خود خندد. إلهی نواخته طور را میگوئی که بدان چشم که در توانگران مینگری در درویشان نگر، کریم تو اولی تری که بدان چشم که، در مطیعان نگری در مفلسان نگری.

نان از سگ دریغ نیست صحبت از بایزید دریغ است، دنیا دشمن میداری بخور تا نماند و اگر دوست میداری بده تا بماند، حق تعالی دنیا را بیافرید و قومی بیار است و گفت ای جوانمردان دو کیتی ازان ماست یکی را همت بهشت و یکی را همت دوست فدای آنم که همه همتش اوست. آنها که إله را بشناختند بعرش و کرسی نپرداختند، از آسمان کلاه میبارد اما بر سر آنکه سرفرو دارد، در رنگ و پوست منگر در نقد دوست بنگر. هر روز که بر می آید نا کسترتم چندانکه میدوم و ایسترم، هر که در آمیخت در آویخت در شغل افتاد و از عافیت بگریخت، مرا دل از بھر تو بکار است، وگر نه چراغ مرده را چه مقدار است چه کنم تا بیا سایم خون دل از دیده پیلایم نه کلید من دارم که در بکشایم، کر بمنستی بر خود ببخشایم (قال النبي عليه الصلّاة والسّلام): (إذا أراد الله بقوم خيرا أبصرهم بعيوب أنفسهم) (دع ما يريك إلى ما لا يريك). شك بمان یقین بگیر نفس تو یقین است و عیب دگران شك، اگر مردی عیب پوش باش نی عیب پاش. درین ره نوحه یعقوب باید یا ناله مجنون با دلی پر از درد با دامنی پر از خون، مست باش و محروش، گرم باش و محوش، شکسته باش و خاموش که سبوی درست را بدست گیرند و شکسته بر دوش، خدای می بیند و می پوشد و همسایه نمی بیند و میخروشد.

إلهی اگر چه بهشت چو چشم و چراغست بی دیدار تو درد و داغ است.

ای درویش بهشت و دوزخ بهانه است مقصود خداوند خانه است، جمعی را بدوزخ روانه کنند جمعی را بهشت آشیانه کنند پس دوستان خود را از هردو کون و مکان بیگانه کنند، سیل بر بالا و من در هامونم همدرد داند که من چونم.

درویشی چیست خاککی بیحته و آبکی برو ریخته، نه کف پارا ازو دردی ونه پشت پارا ازو کردی، این کار بی نشان نیست نام این کار زندگان نیست.

إلهی هر کرا داغ محبت نهادی خرمن وجود اورا بیاد نیستی بر دادی.

إلهی جز تو که داند، هر که ترا شناسد کار او باریک هر که ترا شناسد راه او تاریک ترا شناختن از تو رستن است و بتو پیوستن از خود گذشتن است، قول بی عمل جز پیچ پیچ ندهند از قول بعمل آی که بحدیث هیچ ندهند، چون خدای تعالی این جهانرا در محل حجاب بداشته بود و چندین نقش حجاب بنگاشته بود محققان گفتند هر چه بخود قائم نباشد دائم نباشد، و هر چه بخود ثبات ندارد حیات ندارد، غواص بهر در خشک نجوید دهقان از بهر تخم زمین شوره نیوید. نقش دنیا دیده رنگین کند چون دیده رنگین شد دل سنگین کند. لاجرم چون هوارا بریاضت دور کردند نفس را بمجاهده مقهور کردند. درون پردها بهر چه خواستند شتافتند بهر چه شتافتند نیافتند. أما آنها که اصحاب ضلالت و ارباب جهالت بودند بنمودند آنچه نمودند بر نقش گرمابه عشق باختند و بر شیر شادروان کمند انداختند. چون در نگری نه از طریقت اثری ونه از حقیقت خبری، نه از فعل جفا ندمی ونه در راه وفا قدمی، هر یکی بغتة مغلوب شده بوجود خویش از دیدن محبوب شده (نعوذ بالله من سخط الله) اولیای خدای تعالی دو کار نکنند بجزله زندگانی نکنند بگراف نگویند براحت نخورند باختیار نشینند و خصمی خلق نکنند و بر آفریدگار انکار نکنند و خاطر ایشان از کام ایشان فراز نباشد و از توبه بعصیان نپردازند، و بر خدای تعالی هیچ نبنند و بقیهقهه نهندند. و ایشانرا چهار طمع نباشد بخلق، طمع مال، و طمع جاه، و طمع دعا و طمع ثنا، زاهد بزهد نازد عارف بدوست صوفی را چگویم صوفی خود اوست.

إلهی بشرک از شرک رستن نتوان، بنجاست نجاست شستن نتوان. از مرشد
پرسیدند که تصوف چیست گفت افکندن دام و برکندن کام. شریعت چیست بی بدی
طریقت چیست بی ددی حقیقت چیست بیخودی. معدن زر کانست معدن خدا
جانست زر می طلبی کان کن حق می طلبی جان کن.

ای حلاج آنچه تو گفتی من پیش گفتم بصدبار بیش گفتم تو در عبارت
آوردی من در اشارت بنهفتم تو در شریعت بخود بیاشفتی و من بر خود نیاشفتم
لاجرم تو در مسند بلا افتادی و من در مهد عنایت خفتم.

إلهی چه درد بود ازین بیش معشوق توانگر وعاشق درویش.
إلهی هر که با تو سازد گویند دیوانه است و هر که با خود سازد گویند بیگانه است.
إلهی دانستم که این کار نه کار من است و آمدن در این راه نه پبای من است
تو گفتی رأی تو نیست رأی من است.

حقیقت بی شریعت زرق واز حق دوریست شریعت بی حقیقت حرفت است
ومزدوریست.

إلهی همه ناداندن وهم ناتوانند، از بام برآیی از در آییم، واگر بخوانی در آرزوی
آنیم، فراق کوهرها هامون کند هامونرا جیحون کند جیحونرا پر خون کند. دانی که با
دل این ضعیف چون کند، اندرون گور همه حسرت است و بیرون گور همه عبرت
است، میان حسرت چه جای عشرت است.

إلهی بفضای محبت میخوانی و بکبریای عزت میرانی من نمیدانم که تو چه میدانی.
إلهی دین اهل دعوی در نفاق شد، و جان اهل معنی در اشتیاق شد. ای دوزخ
سر تو ندارم از خود خبر مده، وای بهشت مهر تو ندارم درد سر مده.

إلهی چون دل تو دادی بیش از نیم جگر مده، ای جوانمرد صد بار آب
و خاک شوی، به از آنکه یکبار در سپند خود هلاک شوی، دنیا همه تلبیس است
و محب او بتر از ابلیس ای بسا ناکامی که از کام برآید، ای بسا کام که از ناکامی

میزاید، باد طائف باید و آب دریا پوست میش، ادم شود، نظر شیخ باید و نیاز مرید تا شخص مستقیم شود.

إلهی چون بیگانگان نگویم که کجایی، و چون مزدوران نگویم که کرابی.

إلهی اگر حساب تو با مایه داران است، من درویشم، و اگر با مفلسان است من از همه بیشم، و با این همه، با دست تھی و با دل ریشم، طمع از هر که کردی اسیر او گشتی و منت بر هر که نهادی امیر او گشتی (بیت):

(با هر که عطا کردی گشتی تو امیر او) * (وز هر که عطا جستی گشتی تو اسیر او) یکمن نان از یک مٔان طلب که ازین دو نان بسنان دو نان حاصل نتوان کرد. (قطعه):

(دلا چون زدو نان بریدی طمع) * (زقوت کسان قوت جان مخواه)

(سنان خور تو جان من و هیچ وقت) * (زدرگاه دو نان یکی نان مخواه)

إلهی از آن خوان که از بھر پاکان نهادی نصیب من بینوا کو اگر نعمت جز بطاعت نباشد پس این بیع خوانند لطف و عطا کو، اگر در بها مزد خواهی ندارم و گر بی بها دهی بخش ما کو، اگر از سگان تو ام استخوانی و اگر از کسان تو ام مرحبا کو، زاد برگیر که سفر نزدیک است از ندامت چراغ افروز که عقبه بس تنگ و تاریک است، بی نیازیا از خلق تاج کن و بر سر نه سرانجام خود را چراغی در بر نه، یکذره شناخت به از دو عالم یافت. طالب دنیا رنجور است و طالب عقیی مزدور است، ایمن منشین که هلاک شوی ایمن آنزمان شوی که بایمان در زیر خاک شوی، آنرا که تو خواهی آب در جوی او روان است، و آنرا که نخواهی چه در مانست بعاریت نازیدن کار زنان است از دیدهٔ جان دیدن کار آنانست و این کار مردانست.

إلهی از کوی جفاگذر کردم و از راه وفا حذر کردم چه کنم اقتدا پیدر کردم، چشم نگاهدار تا دل بیاد ندهی و زبان نگاهدار تا سر بیاد ندهی و وضو نگاه دار تا نماز بیاد ندهی پیکار کنی به که بیکار باشی. پیوسته سه چیز از سه چیز بفریاد است: ایمان از

حرص، جان از زبان، دل از دیده. خلعت در سحر بخشدن و تو خوش خفته بیداری از مجلس آید و تو رمیده حکمت از شکم گرسنه خیزد و تو سیر خورده، دران محله که محبت جای گیرد عافیت بگیرد. محبت گلیست محنت و بلا خار آن، کدام دل است که نیست گرفتار آن عشق چیست شادی رفته و غم مانده عاشق کیست دم فرو شده و جان برآمده.
إلهی شادی نمی شناختم می پنداشتم که شادم اکنون مرا چه شادی که شادی شناسی را بیاد دادم.

إلهی چون بدانستم که توانگری درویشی است، دوست درویشم چون وعده دیدار دوست کردی غلام دیده خویشم.

إلهی هر کس از آنکه ندارد مفلس است و من از آنکه دارم هر کس از آنکه نمی آرد خجل و من از آنکه می آرم هر کس از کشته برنج، و من از آنکه میکارم، هیچ عاشق از معشوق داد نجوید و هیچ دوستدار عیب معشوق نگوید، تجلی از حق ناگاه آید اما بر دل آگاه آید، ساقی منجلی شد از شراب يك قطره پس نظاره جمال ساقی سامان نگذارد با هیچکس دیده بر اصل دارد، او در دیده خود خار است آنکه ترا دید ویرا با هشت بهشت چکار است.

خوش آمد دیده بلای دلست بلای دل از پا بست آب و گل است. آنجا که دوستیست از غیب نثار است، و آن سلاله طین را با دوستی چه کار است تیمم روان نیست بخاکی که درو گرد نیست تقرب روا نیست بمردی که درو درد نیست.

إلهی زور کردن بر ضعیفان نه صفت کریمانست، و باریک شماری دوستان نه در خود بی نیازانست.

إلهی تو گفتی *دُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ* رحمت فروان است، إلهی بهره ما از رحمت چیست و اگر بویی ازان ما را رسد در عالم چو ما کیست.

إلهی تا چند این بند در بند عاشق در هزار بلا و معشوق ناخرسند.
إلهی طاعت اگر چه بسی نداریم اما در دو جهان بجز تو کسی نداریم، بیزار بگاه

وغاز بیگانه دنیا آبادان و دین تبه، نه شرم در جوانی و نه پشیمانی در پیری از کودکی تا پیری همه ناپاکی و دلیری. عمری بکاستی و عذری نحواستی از روی راستی نیروی براستی. مرگ در کمین و مقام تو در زیر زمین و باز گشت تو بر بربّ العالمین و تو خواجه همین و همین و همین.

إلهی اگر پرسند که این چه زاریست گویم که این چه خواریست مرا صنعت حق ناگذاریست نترا صنعت بردباریست، ای نوازنده غریبان من غریم این درد را دو کن چون توئی طیبیم باش تا محنت دنیا بسر آید و تخم عنایت بر آید شام جدایی فرو شود و صبح وصال بر آید در سعادت کشاده شود بخت ازلی بدر آید.

ملکا این آشنائیت پاینده است که رهی درین اندیشه عمر بگذارست اگر آشنائیت نیست رهی مغبون که بر داشت و اگر پنداشت است پنداشت بر رهی که گماشت. إلهی جز از درگاه تو درگاه نیست، و جز از تو بر تو راه نیست، دریاب رهی را که جز تو پناه نیست.

ای همه تو بس با تو هرگز کی پدید آید کس از خاک چه آید و آنچه از خاک آید چرا شاید، زهی بیچاره و عنایت تو عزیز یا بکرم دست گیر و نه ازو مخواه هیچ چیز، من بقدر تو نادانم، و سزای ترا ناتوانم و در بیچارگی خود سرگردانم و در دست پراکندگی حیرانم چون منی چون بود من چنانم.

إلهی بی تو جای شادی نیست و جز از تو روی آزادی نیست، فضل ترا گران نیست و شکر ترا زیان نیست.

إلهی هر دلی که ترا شناخت خود را نه پسندید و هر که مهر تو چشید هرگز با جز از تو نیار امید هر که بتو رسید اندوهان وی برسد، ای همه تو و همه صفات تو گرم برگیری سزاواری و من سپاسدارم و برانی جز تو فریاد رس ندارم، ای نکو گفت و نکو خواست مرا بنواز که کار تراست.

إلهی نه زندگانیست این عذابست هر لحظه بلایی در دهی که این شرابست. إلهی همه عالم در تو کم و تو در مولی پیدا در قرب تو مولی ننگنجد و تو از همه جدا،

عالم شریعت مر حقیقت را آشیانست بی علم شریعت بحقیقت رسیدن دروغ و بهتانست. روزه صرفه نان است حج تماشای جهانست نماز کارکنده پیرانست دلی بدست آر که کار آنست. اِلهی نه از کشته تو خون آمد و نه از سوخته تو دود زیرا که کشته تو بکشتن شاد است و سوخته تو بسوختن خوشنود، جز راست نباید گفت اما هر راست نشاید گفت، کار آنست که در قبول ازلست بطاعت چه مدخل وزمعصیت چه خلل است چون سعادت و شقاوت موقوف ازلست، از خود فانی شو و از دیگران وا شو. محبت در بزد محنت جواب داد ای من غلام آنکه جمله فرا آب داد. رباعی:

(اندر ره حق جمله ادب باید بود) * (تا جان باقیست در طلب باید بود)

(در یکدم اگر هزار دریا بکشی) * (کم باید کرد و خشک لب باید بود)

اِلهی نه محتاج جایی و نه آرزومند مکان، جای تو پیداست در میان جان. جان جانی یا در میان جانی، جان زنده بچیزیست که تو آئی.

اِلهی چون با تو ام از جمله تاجدارانم تاجم بر سر و چون بی تو ام از جمله خاکسارانم خاکم بر سر، نعمت بی شکر غرور این جهان نیست و بلای بی صبر عذاب جاودان نیست طاعت بی اخلاص ضایع کردن نه زندگان نیست، صحبت خلق درداست دوای او تنهایی نه مارا با خلق صحبت و نه از حق جدایی. روی که در حق نگر کی گرد گیرد عزتی که او دهد کی نقصان پذیرد. اگر دست عارف بجز عین رسد طهارت معرفت او شکسته شود و اگر درویشی غیر او هر چه خواهد در اجابت برو بسته شود، بروزگاری رسیدم که از آن می ترسیدم، در آدمی آویختم که ازو میگریختم. (التعظیم لأمر الله) یعنی سر افراشته بنه بسجود و (الشفقة علی خلق الله) یعنی زرباشسته بده بجزود (ع) هر که این هردو ندارد عدمش به زوجود.

اِلهی همه او کند در کردن داد کند دانی چه می ارزی بنگر که چه می ورزی، کار نه روزه و نماز دارد کار شکستگی و نیاز دارد. دوست خواست قدرت بنماید عالم آفرید خواست که خود را نماید آدم آفرید، خرقة وژنده با دل پراکنده جل دیا بود بسگ افکنده.

(خاتمه کتاب رباعیات سلطان ابوسعید)

أبوالخیر که بجهة مطالب مجربست)

بجهة رسیدن مردان خدا وهدایت یافتن هر روز پنج نوبت بخواند:

مردان خدا زحاکدان دگرند * مرغان هوا زآشیان دگرند

منگر تو ازین چشم بدیشان کایشان * فارغ زدو کون ودر مکان درگرند

(بجهة کشایش کارها هر روز پانزده مرتبه باسم یا فتاح بخواند)

ای خالق ذو الجلال وای بارخدای * تا چند روم در بدر وجای بجای

یا خانه امید مرا در بریند * یا قفل مهمات مرا در بکشای

(بجهة برآمدن حاجت هر روز پنج مرتبه بخواند)

یا من بك حاجتي وروحي بيديك * عن غيرك اعرضت واقبلت عليك

ما لي عمل صالح استظهر به * قد جئتك راجيا توكلت عليك

بجهة مهمات خود بخدا واگذاشتن هر روز هفت مرتبه بخواند

الله بفریاد من بیکس رس * لطف وکرامت یار من بیکس بس

هر کس بکسی وحضرتی مینازد * جز حضرت تو ندارد این بیکس کس

(بجهة برطرف شدن گناهان هر روز چهارده مرتبه بخواند)

أفعال بدم زخلق پنهان میکن * دشوار جهان بر دلم آسان میکن

امروز خوشم بدار وفردا با من * آنچه از کرم تو میسزد آن میکن

(مطابق لا تقنطوا من رحمة الله صد مرتبه بخواند)

یا رب بکشاکش زکار من زار * رحمی که زخلق عاجزم در همه کار

جز درگه تو کی بودم درگاهی * محروم ازین در نکم یا غفار

(بجهة دفع جمیع امراض وعلل مریض دایم بخواند شفا یابد)

ای در صفت ذات تو حیران که ومه * از جمله جهان خدمت درگاه تو به

علت تو ستانی وشفا هم تو دهی * یا رب تو بفضل خویش بستان وبده

بجھتہ آمدن باران چھل تن ہر یک چھل بار این رباعی را بخواند
یا رب سبب حیات حیوان بفرست * از خوان کرم نعمت الوان بفرست
از بھر لب تشنہ طفلان نبات * از دایہ ابر شیر باران بفرست
با عجز وانکسار این رباعی را بجھتہ تخفیف گناہان بخواند
گر من گنہ جملہ جھان کردستم * عفو تو امید است کہ گیرد دستم
گفتی کہ بروز عجز دست گیرم * عاجزتر ازین نخواہ کاکون ہستم
بجھتہ حفظ از مار وعقرب وغیرہ ہر شب سہ بار بخواند مجربست
بستم دم مار ودم عقرب بستم * نیش ودمشان بیکدگر پیوستم
سحج قرنیا قرنیا قرنی * بر نوح نبی سلام کردم رستم
بجھتہ توفیق یافتن بطاعت وبارگشت از معاصی مداومت نماید
یا رب زد وکون بینیازم کردان * واز افسر فقر سرفرازم کردان
در راہ طلب محرم رازم کردان * راہی کہ نہ سوی تست بازم کردان
(بجھتہ کفارہ گناہان این رباعی را ورد خود سازد)
دارم گنہی زقطرہ باران بیش * از شرم گنہ فکنده ام سر در پیش
آواز آمد کہ غم مخور ای درویش * تو در خور خود کنی وما در خور خویش
(بعد از نماز صبح این رباعی را بخواند)
یا رب زگناہ زشت خود منفعلم * از فعل بد وخوی بد خود خجلم
فیضی بدم زعالم قدس رسان * تا محو شود خیال باطل زدلم
بجھتہ وسعت رزق ودفع عسرت ہر روز ہفت مرتبہ بخواند
یا رب زقناعتم توانگر کردان * وزنور یقین دلم منور کردان
أحوال من سوختہ سرگردان * بی منت مخلوق میسر کردان
(بجھتہ کشایش کارہای مشکل ہشت بار بخواند)
ای آنکہ بملک خویش پایندہ توئی * در ظلمت شب صبح نمایندہ توئی

کار من بیچاره قوی بسته شده * بکشای خدایا که کشاینده توئی

(بجهت درد غربت و تنهایی مکرر بخواند که رفع شود)

ای جمله بیکسان عالم را کس * یکجو کرمت تمام عالم را بس

من بیکسم و تو بیکسانرا یاری * یا رب تو بفریاد من بیکس رس

(بجهت کشف اسرار و صفای باطن پنج بار رو بقبله بخواند)

شب خیز که عاشقان بشب راز کنند * گرد درو بام دوست پرواز کنند

هرجا که دری بود بشب در بندند * الا در دوست را که شب باز کنند

(این رباعی با اسم یا حی و یا قیوم بخواند)

هنگام سپیده دم خروس سحری * دانی که چرا همی کند نوحه گری

یعنی که نمودند در آینه صبح * کز عمر شی گذشت و تو بیخبری

(بجهت مهمات دنیوی این رباعی را با اسم یا کافی المهمات بخواند)

یا رب بمحمد و علی و زهرا * یا رب بحسین و حسن و آل عبا

کز لطف برآر حاجتم در دو سرا * بی منت خلق باعلی الأعلی

(بجهت کشایش کارها و افزونی رزق هر صبح پنج مرتبه بخواند)

ای خالق خلق رهنمائی بفرست * ای رازق رزق در کشائی بفرست

کار من بیچاره گره در گره است * رحمی بکن و گره کشایی بفرست

بجهت رسیدن بمطلوب و مقصود با اسم یا هادی این رباعی را بخواند

من کیستم آتش بدل افروخته * بر خرمن عشق چشم خود دوخته

در راه وفا چو سنگ و آتش کردم * شاید که رسم بصحبت سوخته

عبد الله انصاری رحمه الله علیه در سنه ۴۸۱ هجری

و ۱۰۸۷ میلادی در هرات فوت شد

أبو سعید أبو الخیر در سنه ۴۴۰ هـ.

و [۱۰۴۹ م.] وفات یافت

من مکتوبات الإمام الرّبّاني قدّس سرّه^[۱]

مکتوب (۵۵) پنجاه وینجم

إمام اعظم کوفی رحمة الله عليه ببرکت ورع وتقوی و بدولت متابعت سنت درجه علیا در اجتهاد واستنباط یافته است که دیگران در فهم آن عاجز وقاصر اند ومجتهدات او را بواسطه دقت معانی مخالف کتاب وسنت دانند و او را وأصحاب او را أصحاب رأی پندارند کلّ ذلك لعدم الوصول الى حقيقة علمه ودرایته وعدم الاطلاع علی فهمه و فراست امام شافعی گر شمه از دقت فقاهت او علیه الرضوان دریافت که گفت: «الفقهاء کلّهم عیال أبي حنيفة» وای از جرأتهای قاصر نظران که قُصور خود را بدیگری نسبت نمایند. بیت:

قاصری گر کند این قافله را طعن قصور * حاش لله که بر آرم بزبان این گله را
همه شیران جهان بسته این سلسله اند * روبه از حيله چسان بگسلد این سلسله را
وبواسطه همین مناسبت که بحضرت روح الله دارد تواند بود آنچه خواجه محمد
پارسا در فصول سته نوشته است که حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصّلاة والسّلام
بعد از نزول بمذهب امام ابی حنیفه عمل خواهد کرد یعنی اجتهاد حضرت روح الله
موافق اجتهاد امام اعظم خواهد بود نه آنکه تقلید این مذهب خواهد کرد علی نبینا
وعلیه الصّلاة والسّلام که شان او علی نبینا وعلیه الصّلاة والسّلام ازان بلندتر است
که تقلید علماء امت فرماید بی شائبه تکلف وتعصّب گفته میشود که نورانیت این
مذهب حنفی بنظر کشفی در رنگ دریای عظیم مینماید وسائر مذاهب در رنگ
حیاض وجداول بنظر می در آیند وبظاهر هم که ملاحظه نموده می آید سواد اعظم
از اهل اسلام متابعان ابی حنیفه اند علیهم الرضوان واین مذهب با وجود کثرت

(۱) إمام ربّانی مجدّد ألف ثانی أحمد فاروقی سرهندی در سنه ۱۰۳۴ هـ. [۱۶۲۵ م.] وفات یافت.

متابعان در اصول و فروع او سائر مذاهب متمیز است و در استنباط طریق علیحده دارد و این معنی و منبئ از حقیقت است عجب معامله است امام ابو حنیفه در تقلید سنت از همه پیش قدم است و احادیث مرسل را در رنگ احادیث مسند شایان متابعت میداند و بر رأی خود مقدم میدارد و همچنین قول صحابی را بواسطه شرف صحبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات بر رأی خود مقدم میدارد و دیگران نه چنین اند مع ذلك مخالفان او را صاحب رأی میدانند و ألفاظی که منبئ از سوء ادب اند باو منتسب میسازند با وجود آنکه همه بکمال علم و نور و رع و تقوای او معترف اند. حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را توفیق دهد که آزار رأس دین و رئیس اهل اسلام ننمایند و سواد اعظم اسلام را ایذا نکنند (يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ * التوبة: ۳۲) جماعه که این اکابر دین را أصحاب رأی میدانند اگر این اعتقاد دارند که ایشانان به رأی خود حکم میکردند و متابعت کتاب و سنت نمی نمودند پس سواد اعظم از اهل اسلام بزعم فاسد ایشان ضال و مبتدع باشند بلکه از جرگه اهل اسلام بیرون بودند این اعتقاد نکند مگر جاهلی که از جهل خود بیخبر است یا زندیقی که مقصودش ابطال شطر دین است ناقصی چند احادیث چند را یاد گرفته اند و احکام شریعت را منحصر دران ساخته اند و ماورای معلوم خود را نفی مینمایند و آنچه نزد ایشان ثابت نشده منتفی میسازند. بیت:

چو آن کرمی که در رنگی نماند * زمین و آسمان او همان است

وای هزار وای از تعصّبهای بار وایشان واز نظرهای فاسد ایشان بانی فقه ابو حنیفه است و سه حصه از فقه او را مسلم داشته اند و در ربع باقی همه شرکت دارند با وی در فقه صاحب خانه اوست و دیگران همه عیال وی اند با وجود التزام این مذهب مرا با امام شافعی گویا محبت ذاتی است و بزرگ میدانم لهذا در بعضی اعمال نافله تقلید مذهب او مینمایم اما چه کنم که دیگرانرا با وجود وقور علم و کمال تقوی در جنب امام ابی حنیفه در رنگ طفلان می یابم و الأمر إلى الله سبحانه. بر سر اصل

سخن رویم وگویم که بالا گذشته است که اختلاف احکام اجتهادیه اگر چه آن اختلاف از پیغمبر صادر شود مستلزم نسخ نیست بخلاف اختلاف در احکام کتاب و سنت که موجب نسخ است کما مرّ أيضا تحقیقه پس مقرر شد که معتبر در اثبات احکام شرعیّه کتاب و سنت است و قیاس مجتهدان و اجماع امت نیز مثبت احکام است بعد ازین چهار ادلّه شرعیّه هیچ دلیلی مثبت احکام شرعیّه میتواند شد الهام مثبت حلّ و حرمت نبود و کشف ارباب باطن اثبات فرض و سنت ننماید ارباب ولایت خاصّه با عامّه مؤمنان در تقلید مجتهدان برابر اند کشف و الهامات ایشان را مزیت نمی بخشد و از ربقه تقلید می برآرد و ذو النون^[۱] و بسطامی^[۲] و جنید^[۳] و شبلی با زید و عمرو و بکر و خالد که از عوام مؤمنانند در تقلید مجتهدان در احکام اجتهادیه مساوی اند آری مزیت این بزرگواران در امور دیگر است أصحاب کشف و مشاهدات ایشانند و ارباب تجلیات و ظهورات هم ایشانند که بواسطه استیلاء محبت محبوب حقیقی جلّ سلطانه از مساوی او سبحانه و تعالی گسسته اند و از دید و دانش غیر و غیریت آزاد گشته اگر حاصل دارند او را دارند و اگر واصلند او را واصلند در عالم بیعالم اند و با خود بیخود اند اگر می زیند برای او می زیند و اگر می میرند برای او می میرند مبتدیان ایشان مطلوب را بواسطه غلبه محبت در مرآت هر ذره از ذرات عالم مشاهده مینمایند و هر ذره را جامع جمیع کمالات اسمائی و صفاتی او می یابند از منتهیان ایشان چه نشان دهد که بی نشان اند قدم اول شان نسیان ما سوای است از قدم ثانی ایشان چه وانماید که بیرون از آفاق و النفس است الهام ایشان راست و کلام با ایشان است اکابر اکابر ایشان علوم و اسرار بی توسط از اصل اخذی نمایند.

(۱) ذو النون مصری مرشد سهل تستری توفی سنة ۲۴۵ هـ. [۸۵۹ م.]

(۲) بایزید بسطامی توفی سنة ۲۳۱ هـ. [۸۴۶ م.] فی ایران.

(۳) جنید بغدادی توفی سنة ۲۹۸ هـ. [۹۱۱ م.] فی بغداد

مکتوبات حضرت محمد عثمان صاحب قدس سره^[۱]

مکتوب اول: بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى **أما بعد:** حقائق و معارف آگاه جناب فیض مآب مولوی محمود شیرازی صاحب اوصله الله الی غایة ما یتمناه از فقیر حقیر لاشئ عثمان عفی عنه واضح رأی عالی آنکه دو مکتوب شریف از مقام اژی^[۲] در یک روز رسیدند کاشف مدعای کلی و جزوی گردیدند قلب انسان مثل آسمان گهی صاف و گهی مکرر و شیطان لعین دشمن قوی در کمین بکدامی حیل و دسیسه آدمی بیچاره را از جا بیجا می کند در میدان خدا پرستی جان بازی باید که بهیچ چیز التفات نسازند بکار خود که سلامتی قلب است^[۳] می پردازند و توکلا علی الله برین راه رفتار میسازند و باین و آن طرف انحراف نمی ورزند شارع صراط مستقیم نهاده بجز فضل الهی جلّ شانه و بیواسطه دوستان خدا ملجأ و مأوی بنظر نمی آید فقط و از طرف فقیر ترددات و تشویشات نفرمایند فقیر ازان صاحب راضی است او تعالی شانه راضی باشد و این داعی همواره بدعا گوئی شاغل که کدام وقت میمون و ساعت همایون مییابد که آن صاحب را پروردگار حقیقی عزّ شانه جای قرار و استقامت بدهند که در آنجا جمعیت قلبی و اشاعت طریقه شریفه و انتشار فیض حضرات گرامی قدّسنا الله تعالی بأسراهم السامی باحسن الوجوه شوند نه امری دیگر ازین طرف از جمیع وجوه اطمینان فرموده شب و روز بتصحیح نیت بکار و بار که یاد مولی است صرف سازند. **بیت:**

دیده احقر ودل همراه تست * أنت کافی فی مهمات الأمور

(۱) سال وفاتش ۱۳۱۴ هـ. [۱۸۹۶ م.] در موسی زئی شریف [پاکستان]

(۲) اژی نام قصبه ایست در ضلع مظفر گده داکخانه محمود کوت

(۳) سلامتی قلب از محبت ما سوی یعنی مخلوقات

درین وقت آخرین که وقت امتحان و آزمایش است من کلّ الوجوه جوانمردی باید فقط و آنچه از استدعا توجه مریدان اژی و الآن پرسیده بودند صاحب این کار مفوض برای شما است استدعا و التماس او شان این حقیر را چه معلوم دلی است یا امتحانی درین کارها حقیر مشافهه گفته بآن روی دریا ائک مناسب فکر و وقت هر کاریکه باشد بعمل آرند اگر چه این جواب در باب سؤال شخص معین بود لکن بحسب المعنی فقیر عام گفته فقط و از باب قیل و قال و اختلاف میان نگارنده حتی الوسع خود ازین چنین مسائل خاموش و گوشه گزینی میباید چنانچه فقیر اختیار کرده إلاّ عند الضرورة که آن مستثنی است و از مبحث خارج فقط و آنچه از کیفیت باطن چیزی قلمی ساخته بودند فیاضاً امروز کار کردنی بر ما و شما فرض ساخته اند روز ثمره و نتیجه در پیش برای طفلان طریقه حضرات گرامی بعضی أمورات نوشته اند معاذ الله ثم معاذ الله که بر پیران کرام انکار است غرض آنکه گهی اگر چه در عالم شهادت و یا در عالم مثال یا از روی وجدان و فراست کارها بنظر می در آیند و سالک بآن خوشحال میشوند پس خوشی کجا شد که حضرت امام ربانی مجدد و منور الف ثانی نوشته که صوفی تا خود را از کافر فرنگ بدتر نه بیند از کافر بدتر است پس سخن کوتاه باید و السلام و جمیع برخورداران را و اهل درون و بیرون را تا دم تحریر خیریت کلی است البته کودکان یاد آن جناب میکنند تا که بشب محمد سیف الدین بما گفته که کاکا چیری لارای او کاغذی چیری دی^[۱] از محمد سراج الدین و محمد بهاء الدین چه نوشته شود که سالها یکجا و یک حجره در نشست و برخاست و شب و روز این همه أمور سهل است او تعالی شانہ کارهای آن صاحب دلخواه سرانجام فرمایاد بالنبی و آلہ الأجداد صلی الله علیه وعلیهم الصلّاة و السلام فقیر در عین اضطراب کوئه آتش و آلہ نگارنده ام نظر بر مطلب گمازند نه کاری دیگر فقط.

مکتوب دوم: بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله وسلام على عباده الذين

(۱) ترجمه عبارت پشتو یعنی عموی صاحب کجا رفت و کاغذ او کجا است

اصطفی. **أما بعد:** محبت و إخلاص نشان محمد امتیاز علی خان صاحب سلمه الله تعالی از فقیر حقیر لاشیء عثمان عفی عنه پس از تسلیمات و تکریمات واضح باد لله الحمد والمنة که احوال اینجای از جمیع وجوه قرین سپاس بی قیاس منعم علی الإطلاق است جلّت نعمائهم و رفعت آلاؤهم والمسؤل من الله سبحانه سلامتکم وعافیتکم وثباتکم علی الشریعة المرضیة علی صاحبها الصلّاة والسّلام المرام آنکه مکتوب مرغوب مشتمل بر استفسار مسأله عدم واجازت مستورات که از روی مهربانی نامزد این درویش بیکار فرموده بودند رسید منبسط ساخت او تعالی شانہ از جمیع عوارضات و تکلیفات نجات داده بمحبت ذات اقدس خویش بحرمة حبیبہ صلی الله علیه وسلّم و بحرمة پیران کبار علیهم الرضوان سرفراز فرموده از جمیع ماسوی الله بکلی رهایی و خلاصی دهاد برتّ العباد فقط آنچه از وجود و عدم پرسش فرموده بودند صاحبنا یك واجب الوجود است دویم ممکن الوجود واجب الوجود صفت او تعالی شانہ است و ممکن الوجود ما سوی الله است چون واجب الوجود بود دیگر هیچ چیز نبود و همین مرتبه را عدم گویند پس مقابله کجا شد مقابله میان دو چیز میشود که هر دو در صفت برابر میباشد و درین جا مساوات کجا شد و بمذهب حضرت امام الطریقہ حقیقت ممکن عدم است. پس حقائق ممکنات عدمیات شده نه غیر او و ایضا در قرآن مجید در سیّارة و المحصنات در سورة نساء: (مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنْ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ * النساء: ۷۹) صاحبنا بمذهب حضرات مجددیّه ما حقائق ممکنات مرکب اند از اعدام اضافیه و ظلال صفات حقیقیه یعنی آن اعدام بنابر تقابل أسماء و صفات در علم الهی ثبوت پیدا کرده و مرایای انوار أسماء و صفات گشته و مبادی تعینات عالم گردیده و در خارج ظلی که ظل خارج حقیقی است بصنع خداوندی بود ظلی موجود شده اند دنیا بر این ترکیب عدم و وجود مصدر آثار خیر و شر گشته اند از جهت عدم ذاتی کسب شر می نمایند و از جهت وجود ظلی کسب خیر اگر در فهم آمد فهو المراد و إلاّ از مولوی صاحب شیرازی بالمشافهة پرسش این

مکتوب فرمایند و آنچه از اجازت زنان پرسش فرموده بودند مخدوما اجازت درین طریقه بی حصول مرتبه دوام حضور و فنای قلب و تہذیب اخلاق و استقامت بر اتباع سنت نمی شود و این ادنی مرتبه مقام اجازت است اوسط و اعلی در پیش است بازمانده سخن در فرد خاص آن مفوض بر رأی مرشد است لکن احتیاط عظیم در کار است تا روز دیگر موجب نقصان طریقه نشوند.

مکتوب سوم: بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله وسلام علی عباده اللّٰذین اصطفیٰ اما بعد: سیادت و نجابت دستگاہ جناب سید سردار علی شاه صاحب سلّمہ الله تعالیٰ از فقیر حقیر لاشئ عثمان عفی عنہ پس از تسلیمات و دعوات مزید درجات دارین آنکہ مکتوب مسرتّ اسلوب کہ فرستاده بودند رسید موجب دعا گوئی زیادہ از ماسبق گردید الله تبارک و تعالیٰ آنجناب را از شر اعدای آفاقی و انفسی نجات و خلاصی دادہ بمحبت ذات اقدس خویش سرفراز فرما باد برّ العباد جناب من برای ترقی کار باطنی صدق مقال و خوردن حلال و اتباع حبیب خدا صلّی الله علیہ وآلہ وسلّم قولاً و فعلاً و نشستن و برخاستن یعنی در جمیع احوال شرط طریقه نقشبندیہ احمدیہ اند رحمۃ الله تعالیٰ علی اہالیہا و اگر اتباع شرع شریف نباشد و احوال و مواجید می باشند نزد بزرگان دین متین از حیز اعتبار ساقط است باید کہ سالک شب و روز بجد و جهد تمام در پیروی حبیب خدا صلّی الله علیہ وسلّم اوقات عزیزہ خود را کہ بدل ندارند مصروف سازند کار اینست غیر ازین همه هیچ.

مکتوب چهارم: بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله وسلام علی عباده اللّٰذین اصطفیٰ. اما بعد: مخدومی مکرمی جناب مولوی محمود شیرازی صاحب سلّمہ الله تعالیٰ عن جمیع الحوادث والنوائب از فقیر حقیر لاشئ عثمان عفی عنہ پس از تسلیم و تکریم آنکہ لله الحمد والمنة کہ احوال اینجای بھر حال بعون عنایت الہی قرین سپاس بی قیاس منعم حقیقی است والمسؤل من الله سبحانه و عافیتکم و وثباتکم علی الشریعة المرضیة علی صاحبها الصّلاة والسّلام و آنچه از احوال باطن خویش

باختلاف احوال و زمان قلمی فرموده بودند جناب من قصة العشق لا انفصام لها جواب آن مفصلا نوشتن از وجه حرارت نمی شود بدو کلمه اکتفا می رود درین وقت و درین زمان حکیم حقیقی جلّ شانه ببرکت پیران کبار علیهم الرضوان بر مرید صادق الاعتقاد موافق صلاح و فلاح او شان افاضه فیض میفرمایند که شیطان لعین و نفس أماره هر دو دشمنان قوی بانسان رفیق اند با وجود که درین وقت با چنین سالک هیچ دغدغه نمی اندازند نکارت و جهالت در طریقه امام ربانی مجدد آلف ثانی رضی الله تعالی عنه اواخر مقامات لازمی است وهم امام طریقه فرموده اند که صحو خالص نصیب عوام است و بی خودی ساذج نصیب ابرتران و مجنونان است کار متوسط نصیب کاملان خاصان است الحمد لله که او تعالی شانه آنجناب را به چنین حالات سرفراز فرمودند باید که باذکار و افکار حتی الوسع خود اوقات عزیزه را معمور دارند و بمردمان زمانه موافق حدیث شریف و موافق احوال پیران کبار علیهم الرضوان نشست و برخاست سازند و باین و آن او شان نظر نیندازند شیخ عبد الله یافعی^[۱] مکی در رساله خود نوشته اند که الأولیاء کالمطر یمطر علی کلّ شیء قبل او لم یقبل فقط.

مکتوب پنجم: بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله وسلام علی عباده الذين اصطفى. **أما بعد:** محبت و إخلاص نشان صداقت و اختصاص عنوان محمد امتیاز علی خان صاحب اوصلك الله تعالی إلى غاية ما يتمناه از فقیر حقیر لاشی عثمان عفی عنه پس از سلام مسنون و دعوات ترقیات دارین مشحون آنکه مکتوب مسرت أسلوب مشتمل بر عروض خطر و غیره روی داد در آن خطر و دلائل و براهین که قلمی فرموده فرستاده بودند رسید کوائف مافیها کلی و جزوی واضح گردید جناب من بر بنده مؤمن اتباع حبیب خدا صلّی الله علیه وسلّم در فرض فرض و در واجب واجب و در سنت سنت باقی مانده اتباع پیران کبار در آداب و اطوار اوشان موقوف بر محبت و استطاعت مرید است اگر مرید ذی محبت صادق میباشد مخالفت از همه

(۱) عبد الله یافعی یعنی شافعی در سنه ۷۶۸ هـ. [۱۳۶۷ م.] در مکه وفات یافت

کاره‌اء پيران کبار قدسنا الله تعالى بأسرارهم الأقدس سدّ راه باطنی میداند پس حتی الوسع خود قدم بر قدم او شان برونند لکن این کار از مرید مجرد که اهل و عیال ندارند یا مالی از وجه حلال قبل ازین نزد او موجود میباشد میسر می آید و اگر آن ذی عیال میباشد و وجه معاش نزد او غیر موجود در آن وقت باز دیده شود که آن ذی توکل کامل اند یا گاهی گاهی خطر و تشویش در مایه که جمعیت است پیدا میشود پس این مشوش را برای حصول نفقه مفروضه کسب حلال بقدر کفایت فرض است که مرید صادق هر وقت و هر لحظه خیال تخلیص باطن از ماسوی الله موافق اتباع حبیب خدا صلی الله علیه و سلم و موافق اطوار و آداب پيران کبار میباشند در آن کارها حسن و قبح پسندی و ناپسندی مردمان نمی بینند پیوسته سلامتی قلب مطلوب اعلی و مقصد اقصی میدانند پس ماند کار آن عزیز هر قدر که در شریعت غرّاً ظاهراً و باطناً کوشش کنند اولی و اعلی و کار خود کن باهل دنیا که ابنای جنس ما اند نظر نه فرمایند در میان شما و او شان از روزیکه ربقه ارادت در گردن انداخته اند مخالفت پیدا شده است واضح باد جناب من کارهای شریعت ظاهر و رفتار پيران کبار قدسنا الله تعالى باسرارهم الأقدس از توکل و قناعت و غیره از کتب او شان بخوبی آن عزیز را معلوم حاجت بنوشتن فقیر ندارند غرض حتی الوسع خود از مخالفات شرعی ظاهری باشند یا باطنی مجتنب و محترز باشند اهل دنیا را قریب باشند یا بعید پسندش آید یا نه غرض اصلی از طریقت خلاصی باطنی از گرفتاری ماسوی الله و سلامتی قلب موافق شریعت غرّاء محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم این قدر کلی است و غیر جزوی بسیار است آن بمشافهه موقوف.

مکتوب ششم: بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله وسلام علی عباده الّذین اصطفی. أمّا بعد: محبت و إخلاص نشان مودت و اختصاص عنوان جناب حاجی حافظ محمد خان صاحب سلّمه الولي الوهاب عن جميع الحوادث والنوائب از فقیر حقیر لاشئ عثمان عفي عنه پس از سلام مسنون و دعوات ترقیات دارین مشحون

آنکه مکتوب محبت أسلوب مشتمل بر عروض عوارضات از جهة دشمنی دشمنان وغيره که فرستاده بودند رسيد کاشف مدعاء مافيها گرديد حافظ حقيقي از شر أعداء ظاهريه و باطنيه در حفظ خود محفوظ و مأمون داشته بمرادات دلی و مقاصدات جانی رسانيده در خانه خود در میان اقران و امثال معزز و مکرم دارد بربّ العباد تکیه بر کارساز حقيقي جلّ شانه بواسطه پيران کبار عليهم الرّحمة والرّضوان کرده بی اندیشه و بی دغدغه بجای حکام وقت بدلاوری تمام حاضر شوند او تعالی شانه و عزّ برهانه ملزم نخواهند کرد بیت:

مشکلی نیست که آسان نشود

فقیرا از دعا گوئی خاندان خویش غافل ندانند گو در عروض عوارضات حکمت از حکیم مطلق جلّ شانه میباشد کارسازی حقيقي او تعالی شانه است و بس بر غریبان دعا باشد و بس فقط ای عزیز وقت فرصت از کارهای ضروريه دنيويه باشغال باطنيه که شغل او از اهم مهمات است شاغل باشند و مهمل نگذارند که امروز وقت وقت کار است فردا بجز حسرت و ندامت هيچ بدست نخواهد آمد زياده والسّلام.

مکتوب هفتم: بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى. أما بعد: مخدومی مکرمی جناب مولوی محمود شیرازی صاحب دام فیضه و عنایتہ از فقیر حقیر لاشی عثمان عفی عنہ پس از تسلیمات و تکریمات آنکه مکتوبین شریفین پی در پی بفاصله اندک رسيد کوائف مندرجه اش بوضوح انجمید آنچه گفتگوی مولوی بود بسیار تعجب دست داد ودعاء اللهم لا تکننا إلى أنفسنا طرفة عين ولا أقلّ من ذلك خواند ووجه تعجب که برای حطام دنيوی که چند روزه است و بادنی ما یکفې به میگذرد این قدر بار گران بمجاهدات و ریاضات خودرا در مهلکه انداخته که فلان غنی که في الحقیقة مفلس تر ازوشان کسی نیست دنیا شد صراط مستقیم را گذاشته جان خودرا از کبرای دین که مقبولین عرب و عجم است

بهرتر وکلانتر بنظر محبوسین عقل عقیل داده تا که معتقد گردند و چیزی زهر ازو شان بدست آرم این چه عقل است او تعالی شانه هدایت کند واهل الله می فرمایند که دروغ بی فروغ جز رسوائی نیست الله تبارک و تعالی فقیرا ودوستان فقیرا ازین چنین مهلکه نگهدارد و فی الحقیقه آن جناب را موجب بسیار عبرت است که این قدر سالها ریاضات و مجاهدات کشیده ومیوه ونتیجه همین بدست آورده وبا وجودی غلطی خود نسبت تخطیه بکبرای دین متین کلانی پنداشته اند نعوذ بالله من الشیطان الرجیم اللهم ربنا لا تُرغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب *
آل عمران: ۸) بکار بار خود با وجود استغفار سرگرم باشند واز خوشی عاجله همواره ترسان ولرزان باشند.

فهرست الكتاب

الموضوع	رقم الصفحة
مِفْتَاحُ النَّجَاةِ.....	۳
باب اول در بيان كردن توحيد وايمان ومعرفت حق سبحانه وتعالى.....	۱۲
باب دوم اندر بيان كردن سنت وجماعت وشناخت آن.....	۱۶
باب سوم اندر بيان كردن توبه وروش تائبان ومحققان.....	۲۴
باب چهارم در بيان كردن امر معروف ونهي منكر ونگاه داشتن فرمان خدای تعالی ودرستی عزم در كار واستقامت آن.....	۳۹
باب پنجم اندر بيان كردن مباح بحجت وكسب وكارهای أهل صلاح وزهد وورع وتقوى وامثال این.....	۴۹
باب ششم اندر بيان كردن قناعت وتسليم وتفویض ورضا بقسمت قسّام وجمع ومنع آن.....	۵۶
باب هفتم اندر بيان كردن راه صدیقان وأبدالان وصفة أرباب حقیقت.....	۶۴
مکتوب هفتاد ویکم.....	۸۰
مناقب شیخ الإسلام أحمد النّامقي الجامي قدّس سرّه العزیز نصایح ومناجات راهرو طریقت پیر هدایت شیخ بزرگوار.....	۸۱
خواجه عبد الله أنصاری رحمه الله الباری.....	۸۴
نوع دیگر از نصایح.....	۹۲
(خاتمه کتاب رباعیات سلطان أبوسعید أبوالخیر که بجهة مطالب مجربست).....	۱۰۷
من مکتوبات الإمام الزّیّانی قدّس سرّه مکتوب (۵۵) پنجاه وپنجم.....	۱۱۰
مکتوبات حضرت محمد عثمان صاحب قدّس سرّه.....	۱۱۳

دُعَاءُ التَّوْحِيدِ

يَا اللَّهُ يَا اللَّهَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا عَفُوُّ يَا كَرِيمُ
فَاغْفِرْ عَنِّي وَارْحَمْنِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ اللَّهُمَّ
اغْفِرْ لِي وَلِأَبَائِي وَأُمَّهَاتِي وَلِأَبَائِهِ وَأُمَّهَاتِهِ رُؤُوسِي وَلِأَجْدَادِي وَجَدَّاتِي وَلِأَبْنَائِي
وَبَنَاتِي وَلِأَخْوَاتِي وَأَخْوَاتِي وَأَعْمَامِي وَعَمَّاتِي وَلِأَخْوَالِي وَخَالَاتِي وَلِأَسْتَاذِي عَبْدِ
الْحَكِيمِ الْأَرْوَاسِيِّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْأَمْوَاتِ «رَحْمَةُ اللَّهِ تَعَالَى
عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ» بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

دُعَاءُ الْإِسْتِغْفَارِ

أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الْعَظِيمَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ

جناب حسین حلمی ایشیق «رحمة الله عليه»، ناشر نشریات (حقیقت کتاب اوی) بوده، در سال ۱۳۲۹ هجری [۱۹۱۱ م.] در بلدة —ایوب سلطان در شهر استانبول— تولد یافته است. (حقیقت کتاب اوی)، شصت و سه کتاب عربی، بیست و چهار کتاب فارسی و سه کتاب اردوی و چهارده کتاب ترکی را به نشر سپرده و با علاوه کتابهاییکه ازین کتابهای مذکوره به زبانهای فرانسوی، آلمانی، انگلیسی، روسی و غیره ترجمه کرده شده است تعداد نشریات آن به یکصد و پنجاه و دو کتاب بالغ میگردد. همه این کتابها از طرف (حقیقت کتاب اوی) چاپ میگردد. جناب حسین حلمی ایشیق «رحمة الله عليه»، يك عالم كامل و مكمل و با صلاحیت اسلام می باشد و مرشد ایشان سید عبد الحكيم آرواسی است که در علوم دینی عالم متبحر، و در معرفتهای تصوف نیز کامل و مکمل بوده، صاحب کرامات و خوارق می باشد. فضیله مآب حسین حلمی ایشیق «رحمة الله عليه» در شی که روز ۲۵/۱۰/۲۰۰۱ (۸ شعبان ۱۴۲۲) را به روز ۲۶/۱۰/۲۰۰۱ (۹ شعبان ۱۴۲۲) وصل می کند از دنیا رحلت نموده و در بلدة ایوب سلطان که زادگاهش می باشد، مدفون گردیده است.

مبارکبادی عید الفطر سنة ۱۳۹۶ هـ.

بر حسین حلمی ایشیق در استانبول ترکیا

از طرف عبد الرسول آسی از پاکستان

مبارك باد این عیدت بنور معرفت باشی * حسین ایشیق حلمی تو خوش از ربّ العزة باشی
خدای باک بر تو مهر خود بر روئی تو داد * سقاك الله ز شرب جنتش در هر لذت باشی
نعیم خلد در جام ذلال شرب تو بادا * شراب لذة للشاربین بر لب خوشت باشی
درین رمضان که تشنه لب جگر سوز وفا دارد * شفای روحرا در جوع عطش اندر صحت باشی
هرآن کو راه حق بگرفت رفت راه بتو بکشاد * مثل آن سبیل عارف کمیل با منفعت باشی
نظام عشق را یکدانه دُر گهر باشی * مشام مغز را عطر جمال معرفت باشی
جلال مُرشدان با تو جمال رهبران از تو * کمال کاملان بر تو که زیرش در سعت باشی
مکانت باد هفت أفلاک ملک قلب تو با باک * زاستانبول بائی تو بجاه از شش جهت باشی
باوراقی که تو تقسیم آن بر دوستان کردی * بدفترها که یا قاسم رفیع المرتبت باشی
باوراقی که در وی حق بعالم آشکارا شد * کتبهای که تو دادی عجیب با همت باشی
هزاران عید بر تو هم بأهل ترکیا آید * زیك ملت درین باغ وفا گل با نکهت باشی
سلامم باد بر فُسْطَنْطِیْنِیَا بر گلستانش * که تو يك بلبل سوز صدای چهچهدت باشی
زآسی تحفه اشعار يك گلدسته بر تو شد * که ای ایشیق رفیق هرگلی حسن رخت باشی
برو آسی بترکی بین برآن شاه همت والا * که در مجلس انیس آن بُت ناز مهت باشی
زطوران تور توران تیغ تورانی است یان رارا * که ژآب آب ایران ناز ایرانی لغت باشی
زأهل پاك تحفه باکی هم تازه گی بخشم * بآب پاك رکنآباد پاکستان صفت باشی

مرثیه حضرت الشیخ مولانا السید عبد الحکیم

الارواسی ثم القسطنطینی

مرشد مولانا حسین حلمی ایشیق (عشق)

الإستانبولی أطال الله حیاته

سید عبد الحکیم نامدار * که چراغ راه بود وکامدار
خلیفه سید فهیم آرواسی بود * بعد وفات او کثیر الدرس بود
شهر خالد بن زید شد دار العلوم * باعلوم ظاهری باطن علوم
از فیوض قسطنطینیان بهره مند * جمله با اسلام بولان بهر مند
صد فسوس آن مهر تابان شد نمان * از فیوض ذات شد خالی جهان
سیزده صد دو وشست سال وصال * گشت نامش درج أسماء الرجال
شکر ایزد کز پیش باقیست عشق * ابن روحانی حسین حلمی است عشق
از فیوض چاره جو مسرور شد * واز فیوض چارسو معمور شد
از رسالاتش فهیمان خرد مند * قاضی نادان مردان مستمند
از تو خواهم ای فدا غفران من * هم برای دوستان یا ذا المنن

نظم سفته قاضی محمد حبیب الحق

مقام پرمولی ضلع مردان پاکستان

اسماء الكتب العربية التي نشرتها مكتبة الحقيقة

عدد صفحاتها

اسماء الكتب

- ١ - جزء عم من القرآن الكريم..... ٣٢
- ٢ - حاشية شيخ زاده على تفسير القاضى البيضاوى (الجزء الاول)..... ٦٠٤
- ٣ - حاشية شيخ زاده على تفسير القاضى البيضاوى (الجزء الثانى)..... ٤٦٢
- ٤ - حاشية شيخ زاده على تفسير القاضى البيضاوى (الجزء الثالث)..... ٦٢٤
- ٥ - حاشية شيخ زاده على تفسير القاضى البيضاوى (الجزء الرابع)..... ٦٢٤
- ٦ - الايمان والاسلام ويليهِ السلفيون..... ١٢٨
- ٧ - نخبة اللآلي لشرح بدء الامالي..... ١٩٢
- ٨ - الحديقة الندية شرح الطريقة المحمّدية (الجزء الاول)..... ٦٠٨
- ٩ - علماء المسلمين وجهلة الوهابيين ويليهِ شواهد الحق ويليهِما العقائد النسفية ويليهِما تحقيق الرابطة..... ٢٢٤
- ١٠ - فتاوى الحرمين برحف ندوة المين ويليهِ الدرّة المضيئة..... ١٢٨
- ١١ - هدية المهديين ويليهِ المتنبي القادياني ويليهِما الجماعة التبليغية..... ١٩٢
- ١٢ - المنقذ عن الضلال ويليهِ الجاه العوام عن علم الكلام ويليهِما تحفة الاريب ويليهِما نبذة من تفسير روح البيان..... ٢٥٦
- ١٣ - المنتخبات من المكتوبات للامام الرباني..... ٤٨٠
- ١٤ - مختصر (التحفة الاثني عشرية)..... ٣٥٢
- ١٥ - الناهية عن طعن امير المؤمنين معاوية ويليهِ الذب عن الصحابة ويليهِما الاساليب البديعة ويليهِما الحجج القطعية ورسالة رد روافض..... ٢٨٨
- ١٦ - خلاصة التحقيق في بيان حكم التقليد والتلفيق ويليهِ الحديقة الندية..... ٥١٢
- ١٧ - المنحة الوهبية في رد الوهابية ويليهِ اشد الجهاد ويليهِما الرد على محمود الآلوسي ويليهِما كشف النور..... ١٩٢
- ١٨ - البصائر لمنكري التوسل باهل المقابر ويليهِ غوث العباد..... ٤١٦
- ١٩ - فتنة الوهابية والصواعق الالهية وسيف الجبار والرد على سيد قطب..... ٢٥٦
- ٢٠ - تطهير الفؤاد ويليهِ شفاء السقام..... ٢٥٦
- ٢١ - الفجر الصادق في الرد على منكري التوسل والكرامات والخوارق ويليهِ ضياء الصدور ويليهِما الرد على الوهابية..... ١٢٨

- ٢٢ - الحبل المتين في اتباع السلف الصالحين ويليه العقود الدرية ويليها هداية الموفقين ١٣٦
- ٢٣ - خلاصة الكلام في بيان امراء البلد الحرام (من الجزء الثاني) ويليه ارشاد الحيارى
في تحذير المسلمين من مدارس النصارى ويليها نذرة من الفتاوى الحديثة ٢٨٨
- ٢٤ - التوسل بالنبي وبالصالحين ويليه التوسل للشيخ محمد عبد القيوم القادري ٣٣٦
- ٢٥ - الدرر السننية في الرد على الوهابية ويليه نور اليقين في مبحث التلقين ٢٢٤
- ٢٦ - سبيل النجاة عن بدعة اهل الزيغ والضلالة ويليه كف الرعاع عن المحرمات
ويليها الاعلام بقواطع الاسلام ٢٨٨
- ٢٧ - الانصاف ويليه عقد الجيد ويليها مقياس القياس والمسائل المنتخبة ٢٤٠
- ٢٨ - المستند المعتمد بناء نجاة الابد ١٦٠
- ٢٩ - الاستاذ المودودي ويليه كشف الشبهة عن الجماعة التبليغية ١٤٤
- ٣٠ - كتاب الايمان (من رد المحتار) ٦٥٦
- ٣١ - الفقه على المذاهب الاربعة (الجزء الاول) ٣٥٢
- ٣٢ - الفقه على المذاهب الاربعة (الجزء الثاني) ٣٣٦
- ٣٣ - الفقه على المذاهب الاربعة (الجزء الثالث) ٣٨٤
- ٣٤ - الادلة القواطع على الزام العربية في التوابع ويليه فتاوى علماء الهند
على منع الخطبة بغير العربية ويليها الحظر والاباحة من الدر المختار ١٢٠
- ٣٥ - البريقة شرح الطريقة (الجزء الاول) ٦٠٨
- ٣٦ - البريقة شرح الطريقة ويليه منهل الواردين في مسائل الحيض (الجزء الثاني) ٣٣٦
- ٣٧ - البهجة السننية في آداب الطريقة ويليه ارغام المرید ٢٥٦
- ٣٨ - السعادة الابدية في ما جاء به النقشبندية ويليه الحديقة الندية
في الطريقة النقشبندية ويليها الرد على النصارى والرد على الوهابية ١٧٦
- ٣٩ - مفتاح الفلاح ويليه خطبة عيد الفطر ويليها لزوم اتباع مذاهب الائمة ١٩٢
- ٤٠ - مفاتيح الجنان شرح شرعة الاسلام ٦٨٨
- ٤١ - الانوار المحمدية من المواهب اللدنية (الجزء الاول) ٤٤٨
- ٤٢ - حجة الله على العالمين في معجزات سيد المرسلين ويليه مسئلة التوسل ٢٨٨
- ٤٣ - اثبات النبوة ويليه الدولة المكية بالمادة الغيبية ١٢٨

- ٤٤ - النعمة الكبرى على العالم في مولد سيد ولد آدم ويليهِ نبذة من الفتاوى الحديثية ويليهِما كتاب جواهر البحار..... ٣٢٠
- ٤٥ - تسهيل المنافع وبهامشه الطب النبوي ويليهِ شرح الزرقاني على المواهب اللدنية ويليهِما فوائد عثمانية ويليها خزينة المعارف..... ٦٢٤
- ٤٦ - الدولة العثمانية من كتاب الفتوحات الاسلامية ويليهِ المسلمون المعاصرون..... ٢٧٢
- ٤٧ - كتاب الصلّاة ويليهِ مواقيت الصلّاة ويليهِما اهمية الحجاب الشرعي..... ١٦٠
- ٤٨ - الصرف والنحو العربي وعوامل والكافية لابن الحاجب..... ١٧٦
- ٤٩ - الصواعق المحرقة في الرد على اهل البدع والزندقة ويليهِ تطهير الجنان واللسان..... ٤٨٠
- ٥٠ - الحقائق الاسلامية في الرد على المزارع الوهابية..... ١١٢
- ٥١ - نور الاسلام تأليف الشيخ عبد الكريم محمّد المدرس البغدادي..... ١٩٢
- ٥٢ - الصراط المستقيم في رد النصارى ويليهِ السيف الصقيل ويليهِما القول الثبت ويليها خلاصة الكلام للنبهاني..... ١٢٨
- ٥٣ - الرد الجميل في رد النصارى ويليهِ ايها الولد للغزالي..... ٢٢٤
- ٥٤ - طريق النجاة ويليهِ المكتوبات المنتخبة لمحمّد معصوم الفاروقي..... ١٧٦
- ٥٥ - القول الفصل شرح الفقه الاكبر للامام الاعظم ابي حنيفة..... ٤٤٨
- ٥٦ - جالية الاكدار والسيف البتار (ملولانا خالد البغدادي)..... ٩٦
- ٥٧ - اعترافات الجاسوس الانكليزي..... ١٩٢
- ٥٨ - غاية التحقيق ونهاية التدقيق للشيخ السندي..... ١١٢
- ٥٩ - المعلومات النافعة لأحمد جودت باشا..... ٥٢٨
- ٦٠ - مصباح الانام وجلاء الظلام في رد شبه البدعي النجدي ويليهِ رسالة فيما يتعلق بادلة جواز التوسل بالنبي وزيارته صلّى الله عليه وسلّم..... ٢٢٤
- ٦١ - ابتغاء الوصول لحبّ الله بمدح الرسول ويليهِ البنيان المرصوص..... ٢٢٤
- ٦٢ - الإسلام وسائر الأديان..... ٣٣٦
- ٦٣ - مختصر تذكرة القرطبي للأستاذ عبد الوهاب الشعرائي ويليهِ قرة العيون للسمرقندي..... ٣٥٢

اسماء الكتب الفارسية التي نشرتها مكتبة الحقيقة

اسماء الكتب	عدد صفحاتها
۱ - مکتوبات امام رباني (دفتر اول).....	۶۷۲
۲ - مکتوبات امام رباني (دفتر دوم وسوم).....	۶۰۸
۳ - منتخبات از مکتوبات امام رباني.....	۴۱۶
۴ - منتخبات از مکتوبات معصومية ويليہ مسلك مجدد الف ثاني (با ترجمه اردو).....	۴۳۲
۵ - مبدأ ومعاد ويليہ تأييد اهل سنت (امام رباني).....	۱۵۶
۶ - كيميائي سعادت (امام غزالي).....	۶۸۸
۷ - رياض الناصحين.....	۳۸۴
۸ - مكاتيب شريفه (حضرت عبدالله دهلوي) ويليہ المجد التالذ ويليہما نامهای خالد بغدادی.....	۲۸۸
۹ - در المعارف (ملفوظات حضرت عبد الله دهلوي).....	۱۶۰
۱۰ - رد وهابي ويليہ سيف الابرار المسلول على الفجار.....	۱۴۴
۱۱ - الاصول الاربعة في ترديد الوهابية.....	۱۲۸
۱۲ - زبدة المقامات (بيركات احمدية).....	۴۲۴
۱۳ - مفتاح النجاة لاحمد نامقي جامي ويليہ نصايح عبد الله انصاري.....	۱۲۸
۱۴ - ميزان الموازين في امر الدين (در رد نصارى).....	۳۰۴
۱۵ - مقامات مظهرية ويليہ هو الغني.....	۲۰۸
۱۶ - مناهج العباد الى المعاد ويليہ عمدة الاسلام.....	۳۲۰
۱۷ - تحفه اثني عشرية (عبد العزيز دهلوي).....	۸۱۶
۱۸ - المعتمد في المعتقد (رساله توريشتي).....	۲۸۸
۱۹ - حقوق الاسلام ويليہ مالابلد منه ويليہما تذكرة الموتى والقبور.....	۲۷۲
۲۰ - مسموعات قاضى محمد زاهد از حضرت عبيد الله احرار.....	۱۹۲
۲۱ - ترغيب الصلاة.....	۲۸۸
۲۲ - أنيس الطالبين وعدة السالكين.....	۲۰۸
۲۳ - شواهد النبوة.....	۳۰۴
۲۴ - عمدة المقامات.....	۴۸۰
۲۵ - اعترافات جاسوس انگليسى به لغة فارسى ودشمنى انگليسىها به اسلام.....	۱۶۰

الكتب العربية مع الادرية والفارسية مع الادرية والاردية

۱ - المدارج السنية في الرد على الوهابية ويليہ العقائد الصحيحة في ترديد الوهابية النجدية.....	۱۹۲
۲ - عقائد نظاميه (فارسي مع اردو) مع شرح قصيدة بدء الامالي ويليہ احكام سماع از كيميائي سعادت ويليہما ذكر ائمه از تذكرة الاولياء ويليہما مناقب ائمة اربعة.....	۱۶۰
۳ - الخيرات الحسان (اردو) (احمد ابن حجر مكّي).....	۲۲۴
۴ - هر كسى كى لازم ايمان مولانا خاند بغدادى.....	۱۴۴
۵ - اعترافات جاسوس انگليسى به لغة اردو ودشمنى انگليسىها به اسلام.....	۱۶۰